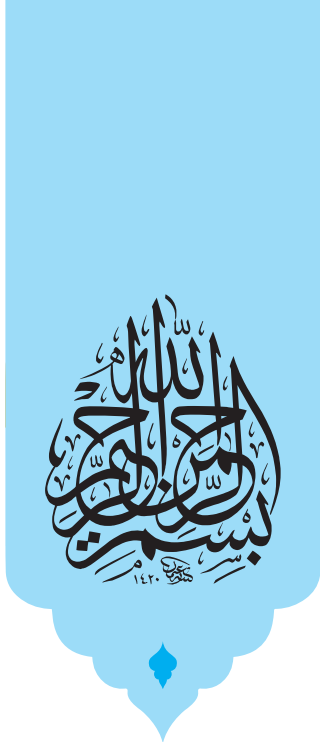








طرح ملی بشارت ۱۴۵۱

برنامه ریزی محتوا و نظارت: گروه تدوین متون تفسیری

معاونت پژوهشی بنیاد بین‌المللی آفاق نوریان

پژوهش و تألیف: حمید محمدی، سعید امینایی

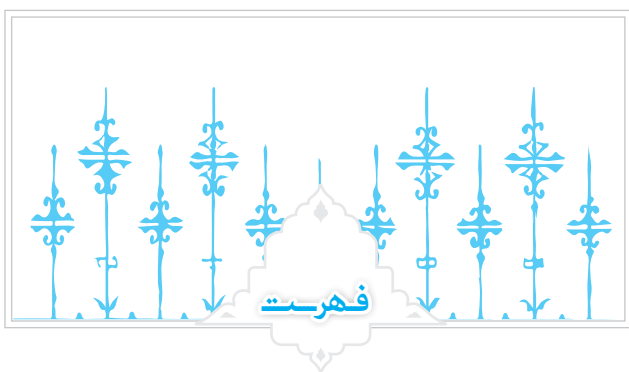
ناشر:

چاپ:

شمارگان:



طرح بزرگ قرآنی ۱۴۵۱



درس ۱: درباره سوره واقعه.....	۱۲
درس ۲: سیمای هدایتی سوره.....	۱۴
درس ۳: قیامت خواهد آمد.....	۱۶
درس ۴: جایگاه قیامت در نظام هستی.....	۱۸
درس ۵: قیامت، انقلابی تمام عیار.....	۲۰
درس ۶: نظام ارزش گذاری در قیامت.....	۲۲
درس ۷: قیامت، پایان عمر زمین.....	۲۴
درس ۸: گروه های سه گانه.....	۲۶
درس ۹: پیشتازان.....	۲۸
درس ۱۰: ویژگی های پیشتازان.....	۳۰
درس ۱۱: السابقون در روایات.....	۳۲
درس ۱۲: دوست نزدیک تراز من به من است.....	۳۴
درس ۱۳: وین عجب تر که من از وی دورم.....	۳۶
درس ۱۴: بهشت پیشتازان.....	۳۸
درس ۱۵: پاسخ به چند پرسش (۱).....	۴۰
درس ۱۶: پاسخ به چند پرسش (۲).....	۴۲
درس ۱۷: بزم قرب.....	۴۴
درس ۱۸: جام های لبریز.....	۴۶
درس ۱۹: وآنچه خواهد دلت همان بینی.....	۴۸
درس ۲۰: یک پرسش.....	۵۰
درس ۲۱: گوش های آسوده.....	۵۲
درس ۲۲: جلوه ای از لطافت قرآن.....	۵۴
درس ۲۳: سلام، تحیت مسلمانان.....	۵۶
درس ۲۴: سلام، تحیت بهشتیان.....	۵۸
درس ۲۵: گروه دوم: سعادتمندان.....	۶۰
درس ۲۶: همیشه در او، ناز و نعمت فراخ.....	۶۲



۶۴.....	درس ۲۷: همسران بهشتی
۶۶.....	درس ۲۸: اگر لذت ترک لذت بدانی
۶۸.....	درس ۲۹: گروه سوم: تیره بختان
۷۰.....	درس ۳۰: اقامتگاه دوزخیان
۷۲.....	درس ۳۱: چرا عذاب؟
۷۴.....	درس ۳۲: عوامل شقاوت (۱)
۷۶.....	درس ۳۳: عوامل شقاوت (۲)
۷۸.....	درس ۳۴: همه را گرد می آوریم...
۸۰.....	درس ۳۵: اینها، همه، نخستین پذیرایی است!
۸۲.....	درس ۳۶: چرا باور نمی کنید؟!
۸۴.....	درس ۳۷: ما می آفرینیم یا شما؟!
۸۶.....	درس ۳۸: مرگ، تقدیری الهی
۸۸.....	درس ۳۹: جلوه آب صاف در گُل و خار
۹۰.....	درس ۴۰: اگر ما اراده کنیم....
۹۲.....	درس ۴۱: ابرهای به ظاهر بی بار
۹۴.....	درس ۴۲: چوب های خیس آتش زا
۹۶.....	درس ۴۳: آتش دنیا، یادآور آتش عقبی
۹۸.....	درس ۴۴: عجیب اما ممکن
۱۰۰.....	درس ۴۵: سبحان ربی العظیم
۱۰۲.....	درس ۴۶: سوگند نمی خورم!
۱۰۴.....	درس ۴۷: کلامی خواندنی
۱۰۶.....	درس ۴۸: فقط پاک شدگان!
۱۰۸.....	درس ۴۹: بی اعتنایی به چنین کتابی؟!
۱۱۰.....	درس ۵۰: در لحظه احتضار...
۱۱۲.....	درس ۵۱: اگر راست می گوئید...
۱۱۴.....	درس ۵۲: دریچه ای به پس از مرگ
۱۱۶.....	درس ۵۳: واقعه، حقیقتی تردیدناپذیر
۱۱۷.....	کتابنامه:



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

إِذَا وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ ۝ (۱) لَيْسَ لَوْعِنَهَا كَاذِبَةٌ ۝ (۲) خَافِضَةٌ رَّافِعَةٌ ۝ (۳)

(واقعه: ۱-۳)

کتاب‌های آسمانی، کتاب هدایت انسان‌اند و قرآن کریم کامل‌ترین آنها و دربردارنده برترین برنامه زندگی برای رسیدن به قله سعادت است. در بین کتاب‌های آسمانی برجامانده، تنها قرآن کریم است که حتی الفاظ آن نیز وحی الهی است و دسیسه‌گران هیچ‌گاه نتوانسته و نخواهند توانست دست ناپاک خود را به تحریف آن آلوده سازند.

نیاز انسان به قرآن، نیازی همیشگی است؛ اما این نیاز در دوران معاصربه مراتب بیشتر است. انسان معاصر که در غوغای دنیاگرایی مدرن، از خویشتن خویش دور افتاده و از فضایل اخلاقی و عواطف انسانی فاصله گرفته و در اضطراب و نگرانی محصور شده، احساس می‌کند چیزی کم دارد که فراتر از آنی است که در پیرامون خود می‌بیند. او سخت تشنه حقیقت نابی است که حسگرهای فطرتش او را برای حرکت به سمت آن، تحریک می‌کنند؛ حقیقتی که آن را در جایی بهتر از محضر قرآن و اهل بیت (علیهم‌السلام) نخواهد یافت.

چند سالی است که در صدا و سیمای جمهوری اسلامی، با همکاری نهادهای قرآنی، اجتماعی و فرهنگی جامعه، طرحی ملی، قرآنی و چندرسانه‌ای با محوریت یکی از سوره‌های قرآن کریم برگزار می‌شود. خدا را شاکریم که توفیق داد در سال ۱۳۹۶، سال اقتصاد مقاومتی- تولید و اشتغال، بار دیگر این طرح با عنوان طرح ملی قرآنی

و چندرسانه‌ای ۱۴۵۱ و با محوریت سوره مبارکه واقعه، به جامعه قرآنی عرضه شود. از همه عزیزانی که برای به ثمر نشستن این شجره طیبه تلاش کرده‌اند، به ویژه جناب آقای دکتر حسین ساری بنیانگذار این طرح، سپاسگزاری می‌کنیم.

در راستای طرح ۱۴۵۱ استاد ارجمند، جناب حجت الاسلام و المسلمین حمید محمدی و همکاران ایشان، گوشه‌ای از معارف ناب سوره واقعه را در مجموعه‌ای کوتاه (۱۲۰ صفحه پالتویی) گرد آورده و تقدیم علاقمندان و دلدادگان فرهنگ قرآنی نموده‌اند. در این اثر، مؤلفان محترم با قلمی ساده و گویا کوشیده‌اند تا نکات کاربردی و مفیدی را برای تعالی اندیشه و عمل انسان در زندگی روزمره با استفاده از آیات نورانی این سوره ارائه نمایند.

شبکه قرآن و معارف سیما و ستاد طرح ملی قرآنی ۱۴۵۱، امیدوار است بتواند با یاری صاحب نظران، اساتید و همراهان این طرح، گامی موثر در مسیر نشر فرهنگ غنی قرآنی و اسلامی بردارد.

محمد حسین محمدزاده

مدیر شبکه قرآن و معارف سیما

اردیبهشت ۱۳۹۶



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين

و صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ

خدای را سپاسگزاریم که حرکت قرآنی خویش را با نام زیبای او «الله» و دو وصف دلربایش «الرَّحْمَنُ» و «الرَّحِيم» آغاز می‌کنیم و از عمق جان او را می‌ستاییم که با رحمت فراگیر و جهان‌گسترش، نور بی‌مانند قرآن را بر ما تاباند.

قرآن کریم، کتاب هدایت همه انسان‌ها در همه زمان‌ها است و پهنه زمین و گستره زمان، بستر نورافشانی خورشید همواره تابان آن است. تمسک و چنگ زدن به دامن این رکن بزرگ در کنار پیروی از اهل بیت پیامبر (علیهم‌السلام) تنها راه تضمین هدایت و دور ماندن از ضلالت و گمراهی و یگانه راهنمای جامعه اسلامی برای حرکت جمعی در مسیر سعادت است.

«گروه تدوین متون درسی آموزش ترجمه و مفاهیم قرآن کریم» در راستای نهادینه کردن فرهنگ قرآن و عترت در میان اقشار مختلف مردم و فراهم کردن زمینه‌ای برای انس و بهره‌برداری بیشتر از این دریای بی‌کران الهی، با ارایه کتاب‌های آموزشی در دو قالب کلی زیر، حرکت در این مسیر را آغاز کرده است:

۱. ارائه بسته بزرگ و منسجم «مجموعه فهم زبان قرآن بر محور سوره‌ها»، که در سه سطح مقدماتی، متوسطه و عالی تنظیم شده است. این مجموعه که بر محور حزب مفصل قرآن یعنی سوره ناس تا محمد ﷺ، حرکت می‌کند، بر آن است که در روندی آموزشی و با سیری مشخص، مهارت انتقال به ترجمه و مفهوم واژگان آیات قرآن کریم را به مخاطب آموزش دهد. برای این منظور در این مجموعه بخش‌های گوناگون و متعددی برای آشنایی با واژگان، قواعد زبان عربی، ترجمه و در نهایت معارف والای قرآن کریم گنجانده شده است.

۲. ارائه مجموعه‌های کوتاه و غالباً تک جلدی که دربردارنده ترجمه و نکات اصلی و کلیدی معارف برخی سوره‌های کوتاه قرآن است. ویژگی بارزی که در همه این مجموعه‌ها وجود دارد، حرکت بر محور سوره‌هاست. با توجه به اینکه ارائه معارف در چارچوب یک سوره، بهترین و مناسب‌ترین راه برای آموزش قرآن است، امید است بتواند تأثیر بهتری در مخاطب گذاشته و ماندگاری بیشتری در ذهن او داشته باشد.

آموزش ترجمه و تفسیر سوره واقعه

کتابی که اکنون در دست دارید، تفسیر سوره واقعه در قالب دوم است. البته با توجه به اینکه این سوره در محدوده حزب مفصل قرآن قرار دارد، آموزش آن در مجموعه «فهم زبان قرآن بر محور سوره‌ها» نیز ارائه شده که به خوانندگان محترم توصیه می‌شود با بهره‌گیری از آن، ضمن برقراری انس بیشتر با این سوره مبارکه، با معارف آن به شکلی عمیق‌تر و جامع‌تر آشنا شوند.

سوره واقعه، سوره‌ای مکی است که به موضوع مهم قیامت و زندگی ابدی انسان در آخرت می‌پردازد. محورهای اصلی این سوره،

تأکید بر وقوع قیامت، پاسخ به شبهات منکران معاد و ایجاد انگیزه در مخاطبان برای انتخاب راه درست است. قیامت، واقعه‌ای است که نظام دنیا را برمی‌چیند و نظامی نوین حاکم می‌کند که تا ابد ادامه دارد! از این رو آگاهی از آن و قوانین آن نقشی بی‌بدیل در چگونگی زندگی انسان در این دنیا و سرنوشت او در آن دنیا دارد؛ سرنوشتی که انسان را در یکی از این سه دسته قرار می‌دهد:

۱. سابقان و پیشتازان؛

۲. سعادتمندان و نیکبختان؛

۳. شقاوتمندان و تیره بختان.

در پایان، از درگاه احدیت، برای همه کسانی که در تنظیم و تدوین مجموعه حاضر کوشیده‌اند، به خصوص جناب آقای سعید امینایی، آرزوی توفیق روزافزون می‌کنم و از استادان و صاحب‌نظران ارجمند، صمیمانه تقاضا دارم پیشنهادهای اصلاحی خود را به آدرس پست الکترونیک info@zabanequran.com ارسال نموده و ما را در بهتر شدن این مجموعه یاری کنند.

پروردگارا! ما را با قرآن زنده بدار؛ با قرآن بمیران و با قرآن در قیامت محشور بفرما.

حمید محمدی

مسئول گروه تدوین متون درسی

آموزش ترجمه و مفاهیم

۱۳۹۶/۲/۲

درباره سوره واقعه

سوره واقعه، سوره‌ای مکی است و ظاهراً چهل و ششمین سوره قرآن است که پس از سوره طه و پیش از سوره شعرا بر قلب مبارک پیامبر ﷺ نازل شده است.

فضیلت قرائت سوره واقعه

قرائت و تدبیر در سوره واقعه نیز مانند دیگر سوره‌های قرآن، تأثیراتی دارد که در روایات به آنها اشاره شده است. در برخی روایات بر قرائت این سوره در هر شب و پیش از خواب تأکید شده؛ امام باقر علیه السلام می‌فرماید:

«هر کس سوره واقعه را هر شب پیش از اینکه بخوابد، بخواند، خدای متعال را ملاقات می‌کند، در حالی که چهره‌اش همچون ماه شب چهاردهم درخشان است!» (ثواب الاعمال: ۱۱۷)

برخی روایات نیز به قرائت این سوره در شب جمعه سفارش می‌کند؛ از امام صادق علیه السلام نقل شده:

«هر کس سوره واقعه را در هر شب جمعه بخواند، خدای متعال او را دوست خواهد داشت و همچنین او را در بین همه مردم، محبوب خواهد کرد و هرگز در زندگی، سختی، فقر، تنگدستی و آفتی از آفات دنیایی را نخواهد دید و از همنشینان امیرالمؤمنین علیه السلام خواهد بود. این سوره مخصوص امیرالمؤمنین علیه السلام است و هیچ کس با او در این سوره شریک نیست!» (ثواب الاعمال: ۱۱۷)

درباره این روایت بیان دو نکته لازم است:

۱. درباره اینکه مداومت بر قرائت این سوره، فقرا را از بین می‌برد، در منابع اهل سنت نیز روایاتی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ذکر شده است.

بزرگان و عرفا نیز یکی از راهکارهای افزایش رزق و روزی حلال را قرائت این سوره در هر شب معرفی کرده‌اند.

۲. ظاهراً علت اینکه این سوره مخصوص امیرالمؤمنین علیه السلام معرفی شده، این است که در این سوره درباره سابقان و پیشتازان و مقام و منزلت رفیع آنان سخن گفته شده و در روایات، امیرالمؤمنین علیه السلام به عنوان مهم‌ترین و بارزترین مصداق این گروه معرفی شده است. شیعیان نیز با پیروی از ایشان می‌توانند از چنین جایگاهی برخوردار باشند.

نام و موضوع سوره

نام سوره برگرفته از نخستین آیه آن و به معنای «رخدادی قطعی و تردیدناپذیر» است. البته این نام، موضوع سوره نیز هست؛ یعنی سوره درباره روز قیامت و آنچه در آن روز اتفاق خواهد افتاد و دعوت مردم برای ایمان به این روز، سخن می‌گوید.

اهمیت و ضرورت موضوع

سعادت و رستگاری انسان در زندگی، به یک نکته مهم بستگی دارد؛ آگاهی از این که حقیقت چیست و چگونه می‌توان به آن دست یافت؟ چه چیز واقعیت و پایدار است و چه چیز وهم و خرافه است و ناپایدار؟ سوره واقعه به یکی از این واقعیت‌ها و حقیقت‌ها که مهم‌ترین تأثیر را در سرنوشت انسان دارد، پرداخته است: لحظه لحظه دنیا در سرنوشت مردم در قیامت تأثیرگذار است؛ واقعه‌ای که با برجیدن نظام دنیا آغاز می‌شود و با پیاده‌شدن نظامی نوین پس از برانگیخته شدن مردم و رسیدگی به حساب آنها، استمرار می‌یابد و هرگز پایان نمی‌پذیرد! انسان هر اندازه که در زندگی دنیوی با این واقعه بیشتر آشنا باشد و از تأثیر پندار، گفتار و رفتار خود پس از مرگ، آگاهی بیشتری داشته باشد و زندگی خود را در راستای آن تعریف کند، سرنوشتی بهتر خواهد داشت؛ سرنوشتی که از سه حالت خارج نیست: یا از سابقان و پیشتازان است؛ یا از سعادتمندان و نیک‌بختان، و یا از تیره‌بختان و شقاوتمندان.

سیمای هدایتی سوره

بیان شد که موضوع کلی سوره واقعه، «واقعه» یعنی قیامت است. این سوره در فضایی نازل شده که دیدگاه رایج مشرکان، نفی امکان معاد بوده است. آنان باور به معاد و باورمندان به معاد را به سخریه می‌گرفتند که نمونه‌ای از سخریه‌های آنان را در میانه سوره می‌خوانیم:

«إِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا وَعِظَامًا أَإِنَّا لَمَبْعُوثُونَ؟! أَوْ أَبَاؤُنَا الْأَوَّلُونَ؟!»

(واقعه: ۴۷-۴۸)؛ آیا چون مردیم و خاک گشتیم و به استخوان‌هایی

تبدیل شدیم، آیا به راستی دوباره برانگیخته می‌شویم؟! و آیا پدران

نخستین ما که نابود شده‌اند، آنها هم برانگیخته می‌شوند؟!

این سوره از ابتدا تا انتها در چند بخش به دنبال تقویت باور به معاد و اصلاح جهت زندگی مردم به سمت دستیابی به سعادت اخروی است:

- بخش اول: این بخش بر قطعیت وقوع قیامت تأکید کرده «إِذَا وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ» و بیان می‌کند هیچ دلیلی برای انکار آن وجود ندارد «لَيْسَ لَوْفَعَتِهَا كَاذِبَةٌ». در ادامه، برخی از حوادث مهمی که در زمان وقوع قیامت رخ می‌دهد را به تصویر می‌کشد (آیات ۴-۶).
- هدف: هشدار به مخاطب و توجه دادن او نسبت به اهمیت موضوع قیامت.

- بخش دوم: مردم در قیامت به سه گروه: ۱. اصحاب المیمنة یا سعادتمندان، ۲. اصحاب المشئمة یا تیره‌بختان، ۳. سابقان یا پیشتازان تقسیم می‌شوند (آیات ۷-۱۰). برخی ویژگی‌ها و عاقبت هریک از این سه گروه نیز در آیات ۱۱ تا ۵۶ به تصویر کشیده شده است.

- هدف: ایجاد انگیزه در مخاطب برای انتخاب بهترین راه و برترین سرنوشت.

• بخش سوم: پس از پایان بخش قبل، بایک آیه کوتاه به زیبایی به بخش سوم منتقل می شود: «نَحْنُ خَلَقْنَاكُمْ فَلَوْلَا تُصَدِّقُونَ» (واقعه: ۵۷)؛ در این بخش نشانه هایی محسوس و در دسترس از قدرت و حکمت پروردگار متعال بیان شده تا این اعتقاد بی اساس، یعنی ناممکن دانستن زنده شدن مجدد مردگان در روز حساب، اصلاح شود (آیات ۵۷-۷۴).

■ هدف: تقویت باور مخاطبان نسبت به قدرت و حکمت خدای متعال و در نتیجه تقویت باور به معاد.

• بخش چهارم: وقوع معاد یکی از مهم ترین مباحث مطرح شده در قرآن است. این امر اساسی ترین عامل انکار قرآن به عنوان کتابی آسمانی توسط منکران معاد بود. در این بخش که با قسم آغاز می شود، بر حقانیت قرآن و محتوای آن تأکید شده تا عظمت قرآن نیز مورد توجه قرار گیرد (آیات ۷۵-۸۲).

■ هدف: تثبیت عظمت قرآن در دل ها و اطمینان دادن به مردم نسبت به الهی بودن آن.

• بخش پنجم: در این بخش، استدلالی دیگر بر اساس حکیمانه بودن مرگ، ارائه شده است. در این استدلال خدای متعال برای منکران معاد چنین استدلال می آورد که اگر باور شما درست بود که پس از مرگ حسابی در کار نیست، باید ارواح در جسم ها می ماند و از آن جدا نمی شد؛ چرا که فایده ای ندارد پس از اینکه روح در بدن دمیده شد، دوباره از بدن جدا شود و انسان به نیستی پیوندد. پس اگر راست می گوئید و زندگی دیگری در کار نیست، مقاومت کنید و نگذارید روح از بدن محضر جدا شود و به نیستی تبدیل شود! (آیات ۸۳-۹۴).

■ هدف: تأیید و تقویت باور به معاد همراه با تلقین حکمت آن و ایجاد حرکت در مخاطب در راستای آمادگی برای مرگ.

قیامت خواهد آمد

إِذَا وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ ﴿١﴾ لَيْسَ لَوْعَتِهَا كَذِبٌ ﴿٢﴾

هنگامی که آن رخداد قطعی، رخ می دهد؛ ﴿۱﴾
رخدادی که برای وقوع آن، تردید و دروغ جایی ندارد... ﴿۲﴾

قرآن و بازشناسی واقعیت از توهم

آنچه در جهان هستی به چشم می آید، ترکیبی است از واقعیت و توهم یا به عبارت قرآنی، حق و باطل. حق، استوار و پایدار است و باطل، سست و زوال پذیر و به تعبیر قرآن در آیه ۱۷ سوره مبارکه رعد، حق، آب است و باطل، کف روی آب؛ نه تشنه ای را سیراب می کند و نه گیاهی از آن می روید. با وجود اینکه باطل این گونه سست و پوچ است، اما آن چنان اطراف ما را پوشانده که مانع می شود حق و واقعیت، خود را آشکار کند. یکی از مهم ترین اهداف قرآن، معرفی حق و باطل و به عبارت بهتر، کف زدایی و توهم زدایی از آب حقیقت است؛ هدفی که می توان نمونه ای از آن را از ابتدا تا انتهای سوره مبارکه واقعه دنبال کرد:

إِذَا وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ ﴿١﴾ لَيْسَ لَوْعَتِهَا كَذِبٌ ﴿٢﴾ ...

إِنَّ هَذَا لَهُوَّ حَقُّ الْيَقِينِ ﴿٩٥﴾ فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ ﴿٩٦﴾

اما حقیقتی که این سوره به آن می پردازد، کدام است؟

قیامت، واقعیتی تردیدناپذیر

هیچ کس در این تردید ندارد که روزی خواهد مرد و دستش از دنیا و هر آنچه در دنیا اندوخته، کوتاه خواهد شد؛ اگر چه بیشتر مردم برای این یقین خود، هیچ اهمیتی قائل نیستند و به گونه ای

زندگی می‌کنند که گویی در دنیا جاودانه خواهند زیست! اما پرسشی که که در این میان جلوه‌گری می‌کند، این است که پس از مرگ چه سرنوشتی در انتظار انسان است؟ آیا با مرگ، انسان به‌طور کلی نابود می‌شود یا زندگی تازه‌ای در انتظار اوست؟ اگر قرار است حیات انسان پس از مرگ به‌گونه‌ای دیگر ادامه یابد، چه ارتباطی میان زندگی پیش از مرگ و زندگی پس از مرگ وجود دارد؟ سوره واقعه نازل شده تا به این پرسش‌های دشوار، اساسی و سرنوشت‌ساز پاسخ دهد و مردم را با حقیقتی آشنا کند که درستی آن را زلال و وحی تضمین می‌کند.

نخستین پرسش این است که پایان کار دنیا چگونه است؟ آیا زندگی نوع انسان قرار است تا ابد ادامه پیدا کند یا روزی بساط این زندگی جمع شده و مرحله جدیدی آغاز خواهد شد؟ مضمون آیات نخست سوره، به پاسخ این پرسش‌ها اشاره دارد و با جملاتی قاطع، تأکید می‌کند دیر یا زود، روزی خواهد آمد که بساط زندگی دنیایی برچیده خواهد شد:

إِذَا وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ ﴿١﴾ لَيْسَ لَوْعْنَهَا كَاذِبَةٌ ﴿٢﴾

آن هنگام که آن رخداد قطعی، رخ می‌دهد؛ رخدادی که به هیچ وجه، دروغ نیست و واقعیتی تحقق‌پذیر و انکارناشدنی است. واژه «الواقعة» که نام سوره نیز از آن گرفته شده، به معنای حادثه‌ای است که وقوع آن قطعی است. واژه «کاذبة» نیز مصدر و به معنای تکذیب و دروغ‌انگاشتن است. بنابراین آیه دوم به این معناست که وقوع چنین روزی، تردیدپذیر و دروغ‌انگاشتنی نیست. اما به‌راستی، علت این تأکیدها و اصرار بر حتمیت وقوع قیامت، چه می‌تواند باشد؟

جایگاه قیامت در نظام هستی



لَيْسَ لَوْعَنَهَا كَاذِبَةٌ ۲

رخدادی که برای وقوع آن، تردید و دروغ جایی ندارد.

تردیدناپذیری قیامت، کلیدواژه‌ای قرآنی

در قرآن کریم، روز قیامت حدود یازده بار با عباراتی همچون «لَا رَيْبَ فِيهِ» و «لَا رَيْبَ فِيهَا» که بر تردیدناپذیری وقوع آن دلالت دارد، وصف شده است. در آیه ۸۷ سوره نساء آمده:

«اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لِيَجْمَعََنَّكُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَا رَيْبَ فِيهِ وَمَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ حَدِيثًا»؛ قطعاً خداوند که معبودی شایسته پرستش جزا و نیست، شما را در روز قیامت که هیچ تردیدی در آن وجود ندارد گرد می‌آورد و چه کسی از خدا راستگوتر است؟! افزون بر این وصف، در آیاتی دیگر با بیان‌های متفاوت بروقع قیامت تأکید شده است. در آیه ۸۵ سوره حجر، خدای متعال ابتدا بر به حق بودن خلقت عالم مادی و محسوس تأکید کرده و بی‌درنگ پس از آن می‌فرماید: قیامت قطعاً آمدنی است:

«وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَإِنَّ السَّاعَةَ لَآتِيَةٌ»؛ و ما آسمان‌ها و زمین و آنچه را که میان آن دو است، جز به حق نیافریده‌ایم، و قیامت، قطعاً آمدنی است.

همچنین قرآن در برابر انکار بی‌دلیل منکران معاد این‌گونه با سوگند، قاطعانه واکنش نشان می‌دهد:

«وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَأْتِينَا السَّاعَةُ قُلْ بَلَىٰ وَرَبِّي لَتَأْتِيَنَّكُمْ عَالِمِ الْغَيْبِ» (سبأ: ۳)؛ کسانی که کافر شدند، گفتند: قیامت به

سراغ ما نخواهد آمد. بگو: آری؛ به پروردگارم که نهان را می داند
سوگند که به سراغ شما خواهد آمد!

برآیند هستی به سمت قیامت

در قرآن هیچ واقعیت دیگری را نمی توان یافت که این گونه با اصرار بر قطعیت وقوع آن تأکید شده باشد. همین امر نشان می دهد در جهان بینی و هستی شناسی قرآنی، باور به قیامت نقشی اساسی و محوری دارد و تا چنین باوری در وجود انسان نهادینه نشود، نمی تواند ادعا کند هدف خلقت و زندگی خود را باز شناخته و در مسیر صحیح حرکت می کند. پیوندی که آیه ۸۵ سوره حجر بین حقانیت خلقت آسمان و زمین و قطعیت وقوع قیامت برقرار می کند، نشان می دهد برآیند هستی، به سمت روزی است که سرنوشت حقیقی همه در آن روز مشخص می شود. همچنین آیه ۲۶ سوره ص، نشان می دهد شقاوت و بدبختی اهل آتش، یک دلیل مهم دارد و آن، فراموشی چنین روزی است:

«إِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ»؛ بی تردید کسانی که از راه خدا منحرف می شوند، چون روز حساب را فراموش کرده اند، عذابی سخت دارند.

در چنین شرایطی، حتی یک لحظه غفلت از چنین حقیقتی روانیست و باید برآیند پندار، کردار و گفتار انسان، به موازات جهت حرکت هستی، به سمت قیامت باشد. امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرماید: «خداوند سبحان دنیا را برای آخرت قرار داده، و مردم دنیا را در دنیا می آزماید تا معلوم کند عمل کدام یک بهتر است. ما را برای دنیا نیافریده اند و به کوشش در کار دنیا مأمور نشده ایم؛ بلکه ما را در دنیا قرار داده اند تا به آن آزمایش شویم».

(نهج البلاغه: نامه ۵۵)

قیامت، انقلابی تمام عیار

خَافِضَةُ رَافِعَةٍ ۳

[واقعه‌ای که] پایین آورنده و بالا برنده است.

انقلاب‌ها زیر و رو می‌کنند

در هر جامعه‌ای، افراد مختلف جایگاهی متفاوت از یکدیگر دارند. برخی صاحب قدرت و حاکمیت هستند و از هر امکاناتی برخوردار، برخی زیر خط فقرند و حتی از کمترین امکانات نابرخوردار و برخی بین این دو، از برخی امکانات برخوردارند و از برخی محروم. قرار گرفتن فرد در این جایگاه‌ها، علل مختلفی می‌تواند داشته باشد. گاه اصل و نسب خانوادگی، گاه پایبندی شخص به قواعد و ضوابط مکتوب یا نامکتوب در نظام جامعه، گاه روابط ویژه اقتصادی یا سیاسی که شخص با حاکمان و صاحبان قدرت دارد و گاه استعداد ذاتی شخص و دانش او، ارزش و جایگاه او را در جامعه تعیین می‌کنند. این جایگاه‌ها تا زمانی پایدار است که تغییر و تحولی بنیادین از نظر سیاسی و ایدئولوژیک، در ساختار جامعه رخ ندهد. اما اگر انقلابی اتفاق افتاد، بی‌تردید اوضاع دگرگون خواهد شد. در یک انقلاب واقعی، ارزش‌ها تغییر می‌کند و چیزی که در نظام گذشته، ارزش تلقی می‌شده، چه بسا در نظام کنونی ضدارزش شمرده شود. وقتی ارزش‌ها تغییر یافت، طبیعتاً جایگاه‌ها هم دگرگون شده و عزیز، ذلیل و ذلیل، عزیز می‌گردد.

قیامت، انقلابی واقعی

نظام دنیا و نظام آخرت کاملاً با یکدیگر متفاوت هستند. در دنیا

انسان می تواند فرمانروایی کند و به دیگران دستور دهد؛ اما در قیامت:

- «الْمَلِكُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ» (حج: ۵۶)؛ آن روز، حاکمیت و فرمانروایی ویژه خداست.

- «يَوْمَ لَا تَمْلِكُ نَفْسٌ لِنَفْسٍ شَيْئًا وَالْأَمْرُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ» (انفطار: ۱۹)؛ روزی که هیچ کس قادر بر انجام کاری به سود دیگری نیست؛ و همه امور در آن روز از آن خداست!

در دنیا، انسان می تواند مالک مالی باشد و به اعتبار مال و دارایی خود، مورد احترام قرار گیرد؛ اما در قیامت:

«يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ * إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ» (شعرا: ۸۸-۸۹)

روزی که هیچ مال و اولادی سودی ندارد؛ مگر کسی که دلی سالم [از رذایل و خبایث] به پیشگاه خدا بیاورد.

در دنیا، خویشاوندی و روابط دوستی جایگاه ویژه ای دارد و خویشاوندان و دوستان به یاری هم می شتابند؛ اما در قیامت:

- «لَنْ تَنْفَعَكُم أَرْحَامُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَفْصَلُ بَيْنَكُمْ»

(ممتحنه: ۳)؛ روز قیامت خویشان و فرزندان سودی به حال شما ندارند، خدا میان شما و آنان جدایی می اندازد.

- «فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَلَا يَتَسَاءَلُونَ»

(مؤمنون: ۱۰۱)؛ هنگامی که در صور دمیده می شود، در آن روز، نه میان نشان خویشاوندی و نسبی وجود خواهد داشت و نه از اوضاع و احوال یکدیگر می پرسند!

- «الْأَخِلَاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلَّا الْمُتَّقِينَ» (زخرف: ۶۷)؛ در آن

روز دوستان دشمن یکدیگرند مگر پرهیزکاران.

همه این دگرگونی ها، نشان می دهد انقلابی که قیامت برپا می کند، انقلابی ریشه ای است که همه چیز را تغییر می دهد. همه روابط دنیایی گسسته خواهد شد و نظامی با ساختار و قواعدی جدید برپا می شود. اما این تغییرات چگونه خواهد بود و ارزش هایی که بر اساس آنها جایگاه افراد تعیین می شود، کدام اند؟

نظام ارزش گذاری در قیامت

خَافِضَةُ رَافِعَةٍ ۳

[واقعه‌ای که] پایین آورنده و بالا برنده است.

در بخش پیش بیان شد که هر انقلابی، تحولی بنیادین در جامعه در پی خواهد داشت و پس از آن، معیارهای ارزش گذاری دگرگون می‌شود. انقلاب قیامت نیز از این قاعده مستثنا نیست و ارزش‌هایی که در قیامت جایگاه افراد براساس آنها تعیین می‌شود، با معیارهای دنیایی تفاوتی اساسی دارد که به برخی از این تفاوت‌ها اشاره می‌کنیم:

۱. در دنیا مال و ثروت، اعتبارآفرین هستند و باعث می‌شوند مردم فارغ از اینکه ثروتمند کیست، صرفاً به خاطر ثروتمند بودن او، او را تکریم کنند. اما مؤمنان می‌دانند ثروت دنیایی در قیامت هیچ سودی ندارد و به همین دلیل برای این ارزش ساختگی اهمیتی قائل نیستند. امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: «هرکس نزد ثروتمندی آمد و به خاطر ثروتش در برابر او تواضع کرد، دو سوم دینش را از دست داده است» (نهج البلاغه، حکمت ۲۲۸). این ثروتمند که در نظام دنیا عزیز است، اگر چیزی از ارزش‌های واقعی اخروی در خود نداشته باشد، در قیامت خوار و بی‌مقدار خواهد بود!

۲. در دنیا، نسبت‌ها و روابط، اعتبارآفرین هستند. اینکه انسان از چه قبیله‌ای است و پدر و مادرش کیست، در نگاه مردم به او تأثیر دارد. چه بسیار افرادی که امیرزاده یا عالم‌زاده‌اند و بدون

اینکه بهره‌ای از علم، حکمت و تدبیرپدران خود برده باشند، مورد احترام و تکریم قرار می‌گیرند. اما در قیامت هر کس فارغ از اصل و نسب خود و براساس کردار و داشته‌های خود ارزش‌گذاری می‌شود؛ بلکه بسیاری از مردم از هول آن روز، از نزدیکترین بستگان خود فرار می‌کنند:

«يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ * وَأُمِّهِ وَأَبِيهِ * وَصَاحِبَتِهِ وَبَنِيهِ *

لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ» (عبس: ۳۴-۳۷)

۳. در اندیشه دنیا‌گرایانه، بسیاری از رفتارهای نیک و انسان‌دوستانه معنا ندارد. اموری مانند دستگیری از نیازمند، گذشتن از مال، جان و عمر در راه عقیده و انجام اعمال عبادی همچون نماز، روزه و حج و پرداختن خمس و زکات، برای دنیا دوست هیچ توجیهی ندارد و حتی بسیار اتفاق می‌افتد کسانی که به چنین کارهایی مشغول هستند، توسط دنیا دوستان به استهزا گرفته می‌شوند. اما اتفاقاً در قیامت، همین امور ساده، تنها دارایی انسان است که می‌تواند با آن با خدا معامله کند؛ دارایی‌ای که دنیا دوستان در روزی که به آن نیاز دارند، از آن به کلی بی‌بهره‌اند:

«زَيْنَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَيَسْخَرُونَ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا

وَالَّذِينَ اتَّقَوْا فَوْقَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» (بقره: ۲۱۲)؛ زندگی دنیا

برای کافران آراسته شده، و مؤمنان را مسخره می‌کنند، در حالی که پروا پیشگان در روز قیامت برتر از آنان هستند.

همه آنچه بیان شد، تفصیلی بود از مفهوم دو واژه: «خَافِضَةٌ رَافِعَةٌ».

«رفع» به معنای بالابردن و «خفض» در مقابل آن به معنای پایین آوردن است. خدای متعال با دو واژه، در نهایت ایجاز قیامت را انقلابی واقعی معرفی می‌کند که برخی را از بالا به پایین می‌کشد و برخی دیگر را از پایین به بالا رفعت می‌بخشد.

قیامت، پایان عمر زمین

إِذَا رُجَّتِ الْأَرْضُ رَجًا ۝ وَبُسَّتِ الْجِبَالُ بَسًا ۝

فَكَانَتْ هَبَاءً مُنْبَثًا ۝

هنگامی که زمین به شدت می لرزد «۴» و کوه‌ها به حرکت در می آیند «۵» و سپس به ذره‌هایی ریز و پراکنده تبدیل می شوند. «۶»

در انقلاب‌های دنیایی، هر تغییر و تحولی که رخ دهد، یک چیز پابرجاست و تغییر نمی‌کند گرچه ممکن است در آن تغییراتی ظاهری رخ دهد؛ آن چیز، زیستگاه مردم یعنی زمین است که بسترو ظرف وقوع تحولات قلمداد می‌شود. برخلاف انقلاب‌های دنیایی، در انقلاب قیامت، زمین و فراتر از این، ساختار نظام مادی کنونی حتی آسمان‌ها و ستارگان نیز دگرگون و بلکه نیست و نابود می‌شوند. آیات زیادی از قرآن به ترسیم این‌گونه تحولات که در آستانه قیامت در عالم هستی رخ می‌دهد، پرداخته است. به نظر می‌رسد تکراری که در این گونه آیات وجود دارد برای این است که به مخاطب هشدار دهد که باید در انتظار آینده‌ای کاملاً متفاوت با امروز باشد. این، یعنی همان انقلاب تمام عیار که پیشتر از آن سخن گفتیم.

در آیات چهارم تا ششم سوره واقعه به بخشی از این تحولات اشاره شده است:

إِذَا رُجَّتِ الْأَرْضُ رَجًا ۝

«رَجَّ» به معنای حرکت دادن شدید چیزی است. بنابراین «إِذَا رُجَّتِ الْأَرْضُ رَجًا» یعنی زمانی که زمین به شدت لرزانده می‌شود.

شبیه این، در آیه ابتدایی سوره حج آمده است:
 «يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ»؛ ای مردم! از پروردگارتان پروا کنید، چرا که بی تردید زلزله قیامت، واقعه‌ای بزرگ است.

وَبُسَّتِ الْجِبَالُ بَسًّا ۝

«بَسَّ» در دو معنا به کار رفته است: ۱. سوق دادن و راندن چهارپایان ۲. کوبیدن و خرد کردن چیزی. در این آیه هر دو معنا می‌تواند صحیح باشد. براساس معنای اول، ترجمه آیه چنین است: «و کوه‌ها رانده می‌شوند و به حرکت در می‌آیند». شبیه این، در جای دیگر قرآن نیز آمده است: «وَيَوْمَ نُسَيِّرُ الْجِبَالُ» (کهف: ۴۷)؛ «و نَسِيرُ الْجِبَالُ سَيْرًا» (طه: ۱۰)؛ «وَإِذَا الْجِبَالُ سُيِّرَتْ» (تکوین: ۳). براساس معنای دوم، ترجمه آیه چنین است: «و کوه‌ها خرد و متلاشی می‌شوند».

فَكَانَتْ هَبَاءً مُنْبَثًّا ۖ

«هَبَاءً» به ذره‌های بسیار ریزی گفته می‌شود که در زیر شعاع آفتاب نمایان می‌شوند. «منبثَّ» نیز به معنای پراکنده و متفرق است. بنابراین ترجمه آیه ششم چنین است: «سپس کوه‌ها به ذره‌هایی ریز و پراکنده تبدیل می‌شوند».

این دگرگونی‌ها که حتی استوارترین قسمت کره زمین، یعنی کوه‌ها را نیز متلاشی می‌کند، نشانه‌ای است از روزی بسیار دشوار برای کسانی که خود را آماده نکرده‌اند و این آیات، بیدارباشی است برای آنان که همچنان در خواب غفلت به سر می‌برند. امام رضا علیه السلام می‌فرماید: «نامأنوس‌ترین و وحشت‌انگیزترین چیزها برای این مردم، سه جایگاه است: روزی که به دنیا می‌آید و از شکم مادرش خارج شده و دنیا را می‌بیند؛ روزی که می‌میرد و آخرت و اهل آن را می‌بیند؛ روزی که مبعوث می‌شود و احکام و قوانینی می‌بیند که آنها را در دنیا ندیده است». (الخصال: ۱۰۷)

گروه‌های سه‌گانه

وَكُنْتُمْ أَزْوَاجًا ثَلَاثَةً ﴿٧﴾ فَأَصْحَابُ الْيَمِينِ مَا أَصْحَابُ
الْيَمِينِ ﴿٨﴾ وَأَصْحَابُ الْمَشْأَمِ مَا أَصْحَابُ الْمَشْأَمِ ﴿٩﴾
وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ ﴿١٠﴾

و شما سه گروه خواهید بود: [سعادتمندان، تیره‌بختان و پیشتازان] «۷» پس سعادتمندان، چه سعادتمندانی هستند! «۸» و شقاوتمندان، چه شقاوتمندانی هستند! «۹» و پیشتازان، همان پیشتازان‌اند! «۱۰»

پیشتریان شد که قیامت انقلابی است که همه چیز را زیرورو و عزیز را ذلیل و ذلیل را عزیز می‌کند و به تعبیر قرآن: «خَافِضَةٌ رَافِعَةٌ». اما جایگاه‌هایی که مردم پس از وقوع قیامت می‌توانند در آنها قرار گیرند، چگونه است و صاحبان این جایگاه‌ها چه ویژگی‌هایی دارند؟ بخش عمده آیات باقیمانده سوره واقعه به پاسخ این دو پرسش پرداخته است:

وَكُنْتُمْ أَزْوَاجًا ثَلَاثَةً ﴿٧﴾

«زوج» در قرآن در دو معنا به کار رفته است:

۱. جفت و همسر؛ مانند: «وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا» (روم: ۲۱)؛ و از نشانه‌های او این است که برای شما از جنس خودتان همسرانی آفرید؛

۲. صنف، گروه و نوع؛ مانند: «وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْ نَبَاتٍ شَتَّى» (طه: ۵۳)؛ و از آسمان آبی نازل کرد، پس به وسیله آن انواعی از رویدنی‌های گوناگون بیرون آوردیم.

این واژه در این آیه، در معنای دوم به کار رفته است. بنابراین ترجمه آیه چنین است: «و سه گروه می‌شوید».

فَأَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ ﴿٨﴾

این آیه و دو آیه بعد به معرفی اجمالی این سه گروه پرداخته است. گروه اول با نام «أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ» معرفی شده‌اند. «يُمْن» و «مِیمَنه» که هر دو در فارسی کاربرد دارند، به معنای برکت، خجستگی و نیک بختی است. بنابراین «أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ» به معنای نیک بختان و سعادتمندان است. عبارت «مَا أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ» یک عبارت پرسشی است که ترجمه تحت اللفظی آن چنین است: «سعادتمندان کیستند؟»؛ اما این عبارت در این آیه برای اظهار تعجب و تمجید از سعادتمندی آنان به کار رفته است و می‌توان آن را در قالب جملات تعجبی فارسی نیز ترجمه کرد: «سعادتمندان، چه سعادتمندانی هستند!». این جمله پرسشی-تعجبی بیان‌کننده مقام و منزلت والای این گروه است؛ جایگاهی که رفعت آن درخور اظهار تعجب و مدح است.

وَأَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ ﴿٩﴾

گروه دوم با نام «أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ» معرفی شده‌اند. «شؤم» و «مشؤمه» در مقابل یُمْن و به معنای تیره بختی و نگون بختی است. بنابراین «أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ» به معنای تیره بختان و نگون بختان است. عبارت «مَا أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ» نیز مانند «مَا أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ»، یک عبارت پرسشی است که برای اظهار تعجب از تیره بختی آنان به کار رفته و می‌توان آن را این گونه ترجمه کرد: «تیره بختان، چه تیره بختانی هستند!». این جمله پرسشی-تعجبی بیان‌کننده جایگاه پست و بی ارزش این گروه است؛ جایگاهی که به قدری پست است که تعجب و حیرت دیگران را برمی‌انگیزد.

وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ ﴿١٠﴾

گروه سوم با نام «السَّابِقُونَ» به معنای پیشگامان، معرفی شده‌اند. در درس بعد به این گروه خواهیم پرداخت.

پیشتازان

وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ ﴿١٠﴾

و پیشتازان، همان پیشتازان اند!

در درس پیش بیان شد که مردم در قیامت به سه گروه تقسیم می شوند: سعادتمندان، تیره بختان و پیشگامان. آیه دهم، گروه سوم را معرفی می کند؛ گروهی که جایگاهی فراتر از «أَصْحَابُ الْمِیْمَنَةِ» دارند: «وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ». درباره این آیه به چهار نکته در قالب سه درس خواهیم پرداخت:

۱. «السَّابِقُونَ» چه کسانی هستند؟

«السابق» اسم فاعل از فعل «سَبَقَ» به معنای پیشی گرفتن است. بنابراین «السَّابِقُونَ» کسانی هستند که از دیگران و خصوصاً «أَصْحَابُ الْمِیْمَنَةِ» در اموری سبقت گرفته اند. اما این امور، چیستند؟

در قرآن کریم سبقت گرفتن از دیگران در سه چیز ستوده شده است: ۱. ایمان: «وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ» (حشر: ۱۰)؛ کسانی که بعد از آنان [انصار و مهاجرین] آمدند، در حالی که می گویند: پروردگارا! ما و برادرانمان را که در ایمان بر ما پیشی گرفتند بیامرز.

این آیه نشان می دهد پیشتازی در ایمان، فضیلت است.

۲. کارنیک: در قرآن سفارش شده مردم در حرکت به سوی کارهای نیک از یکدیگر پیشی گیرند:

• «فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ» (بقره: ۱۴۸؛ مائده: ۴۸).

همچنین خاندان برخی پیامبران این گونه مدح شده اند که:

• «إِنَّهُمْ كَانُوا يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ» (انبیاء: ۹۰)؛ آنان در کارهای نیک شتاب می کردند.

۳. بهشت: در قرآن بارها به مردم سفارش شده که برای ورود به بهشت شتاب کنند و از یکدیگر پیشی بگیرند:

• «سَابِقُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا كَعَرْضِ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ» (حدید: ۲۱)؛ سبقت جوئید به آمرزشی از سوی پروردگارتان و بهشتی که پهنایش چون پهنای آسمان و زمین است...

• «إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ * ... وَفِي ذَلِكَ فَلْيَتَنَافَسِ الْمُتَنَافِسُونَ» (مطففین: ۲۲-۲۶)؛ نیکان در نعمتی فراوان خواهند بود... و رقابت کنندگان برای دستیابی به چنین نعمت هایی باید با یکدیگر رقابت کنند.

البته می توان این سه را با یکدیگر قابل جمع دانست: امام صادق علیه السلام در پاسخ به این پرسش که «آیا ایمان، مرکب از قول و عمل با هم است یا صرف قول است»، فرمود: «الْإِيمَانُ عَمَلٌ كُلُّهُ»؛ ایمان، همه اش عمل است! (الکافی: ۲/۳۴) بنابراین شتاب در ایمان، چیزی جز پیشی گرفتن برای انجام کارهای نیک نیست. همچنین شتاب در رسیدن به بهشت، راهی جز انجام کارهای نیک ندارد:

«فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا» (کهف: ۱۱۰)؛ پس هر که به لقای پروردگارش (و روز معاد) ایمان دارد، باید کاری شایسته انجام دهد.

بنابراین می توان نتیجه گرفت این هر سه، سه منظر از یک واقعیت است و ایمان، عمل صالح و بهشت هر سه در یک جهت قرار دارند: «وَيُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا حَسَنًا» (کهف: ۲)؛ [قرآن نازل شده تا] به مؤمنان که کارهای شایسته می کنند نوید دهد که پاداشی نیکو (بهشت) خواهند داشت.

بنابر آنچه بیان کردیم پاسخ پرسش اول روشن شد؛ طبق آیات قرآن مراد از «السابقون» کسانی هستند که در ایمان آوردن و انجام کارهای خیر درنگ نکرده، فرصت را از دست نمی دهند و از دیگران پیشی می گیرند.

ویژگی های پیشتازان

وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ ﴿۱۰﴾

و پیشتازان، همان پیشتازان اند!

در درس پیش، مراد از «السابقون» را تبیین کردیم. پرسش دیگری که باید به آن پاسخ داد این است که «السابقون» چه ویژگی هایی دارند و چگونه می توان خود را به مقام آنان نزدیک کرد:

۲. ویژگی های «السابقون»

در سوره واقعه چیزی درباره ویژگی های «السابقون» بیان نشده است؛ اما از آیات دیگر قرآن می توان ویژگی های آنان را به دست آورد. در آیات ۵۷ تا ۶۱ سوره مؤمنون آمده:

إِنَّ الَّذِينَ هُمْ مِنْ خَشْيَةِ رَبِّهِمْ مُشْفِقُونَ ﴿۵۷﴾ وَالَّذِينَ هُمْ بِآيَاتِ رَبِّهِمْ يُؤْمِنُونَ ﴿۵۸﴾ وَالَّذِينَ هُمْ بِرَبِّهِمْ لَا يُشْرِكُونَ ﴿۵۹﴾ وَالَّذِينَ يُؤْتُونَ مَا آتَوْا وَقُلُوبُهُمْ وَجَلَةٌ أَنَّهُمْ إِلَىٰ رَبِّهِمْ رَاجِعُونَ ﴿۶۰﴾ أُولَٰئِكَ يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَهُمْ لَهَا سَابِقُونَ ﴿۶۱﴾

در این آیات، ابتدا چند ویژگی بیان شده و سپس صاحبان این ویژگی ها، این گونه وصف شده اند که: «أُولَٰئِكَ يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَهُمْ لَهَا سَابِقُونَ»؛ آنان هستند که در انجام کارهای نیک شتاب می کنند و به سوی آنها بریکدیگر پیشی می گیرند.

ظاهراً می توان بین این آیه و آیه دهم سوره واقعه پیوند برقرار کرده و ویژگی های سابقون را این گونه برشمرد:

۱. آنان کسانی هستند که عظمت و بزرگی خدا را درک کرده اند و همین درک عظمت، در دل های آنها ترس و خشیتی ایجاد کرده

که آنان را از خشم و مجازات الهی پرهیز می دهد: «إِنَّ الَّذِينَ هُمْ مِنْ خَشْيَةِ رَبِّهِمْ مُشْفِقُونَ». به عبارت دیگر آنان می دانند که سعادت تنها در گرو رضای پروردگار و شقاوت نتیجه خشم و غضب اوست.

۲. آنان کسانی هستند که به همه نشانه ها و آیات پروردگار ایمان می آورند: «وَالَّذِينَ هُمْ بِآيَاتِ رَبِّهِمْ يُؤْمِنُونَ». آنان همه پیامبران، کتاب های آسمانی، وعده ها، وعیدها و احکام دینی را باور دارند و براساس آموزه های دینی زندگی می کنند.

۳. آنان در طاعت هیچ کس را در کنار خدا قرار نمی دهند و رضای خدا را با هیچ چیز عوض نمی کنند: «وَالَّذِينَ هُمْ بِرَبِّهِمْ لَا يُشْرِكُونَ».

۴. آنان هر عمل صالحی بتوانند، انجام می دهند و هیچ فرصتی را از دست نمی دهند: «وَالَّذِينَ يُؤْتُونَ مَا آتَوْا»؛ و کسانی که انجام می دهند آنچه را که انجام می دهند!

۵. آنان با اینکه ایمان و اخلاص دارند و در انجام اعمال نیک کوتاهی نمی کنند، باز در دل های خود اضطراب و دلهره دارند؛ چراکه می دانند قرار است روزی به سوی پروردگار خود بازگردند و در برابر او قرار گیرند: «وَقُلُوبُهُمْ وَجِلَةٌ أَنَّهُمْ إِلَى رَبِّهِمْ رَاجِعُونَ».

این پنج ویژگی، در «السابقون» وجود دارد و اگر کسی بخواهد از چنین جایگاهی برخوردار باشد، باید این صفات در درون او وجود داشته باشد.

۳. ترکیب و ترجمه آیه

بسیاری از مفسران معتقدند «السَّابِقُونَ» اول، مبتدا و «السَّابِقُونَ» دوم، خبر است. بنابراین ترجمه آیه چنین است: «و پیشتازان، همان پیشتازان اند!». مفهوم آیه این است که پیشتازان چنان منزلتی دارند که نمی توان آنان را با وصفی جز عنوانشان ستود؛ مانند اینکه در ستایش دختر پیامبر ﷺ گفته می شود: فاطمه، فاطمه است!

السابقون در روایات

وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ ﴿١٠﴾

وپیشتازان، همان پیشتازانند!

با توجه به اینکه در آیات بعد، جایگاهی ویژه و رفیع برای «السابقون» در قیامت ترسیم شده، این امر اهمیت می‌یابد که بدانیم مصادیق این گروه در دنیا، چه کسانی هستند و آیا ما نیز می‌توانیم امیدوار باشیم به چنان جایگاهی نائل شویم. روایاتی وجود دارد که در آنها مصادیق «السابقون» معرفی شده است که در این درس به بررسی این روایات می‌پردازیم.

۴. «السابقون» در روایات

روایات معتبر در این زمینه را می‌توان به دو گروه تقسیم کرد: گروه نخست روایاتی است که در آنها، پیامبران و اوصیای آنها به عنوان مصداق «السابقون» معرفی شده‌اند. برای نمونه در کتاب کمال النعمة (۲۷۶/۱) از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده که از پیامبر صلی الله علیه و آله درباره این آیه پرسیدند؛ ایشان فرمود: «خدای متعال این آیه را درباره انبیا و اوصیای آنها نازل کرده است. من بهترین انبیا و رسولان هستم و وصی من علی بن ابی طالب علیه السلام برترین اوصیاست». همچنین در الکافی (۲۷۱/۱) آمده: «فَالسَّابِقُونَ هُمْ رُسُلُ اللَّهِ وَ خَاصَّةُ اللَّهِ مِنْ خَلْقِهِ». در این روایت نیز ظاهراً مراد از «خَاصَّةُ اللَّهِ» اوصیا هستند. در عیون اخبار الرضا علیه السلام (۶۵/۲) نیز از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده که این آیه درباره ایشان نازل شده است.

گروه دوم روایاتی است که در آنها شیعیان و پیروان اهل بیت علیهم السلام

نیز به عنوان مصداق این آیه معرفی شده‌اند. برای نمونه از ابن عباس نقل شده که از پیامبر ﷺ درباره این آیه پرسیدم؛ ایشان فرمود: جبرئیل به من گفت: «السابقون، علی و شیعیان و پیروان او هستند؛ آنان‌اند که به سوی بهشت از دیگران پیشی می‌گیرند و به خاطر اینکه خدای متعال آنان را بزرگ داشته، در درگاه الهی مقرب‌اند». (امالی مفید، ص ۲۹۸)

درباره وجه جمع این روایات می‌توان گفت: روایات دسته اول در مقام بیان بارزترین مصادیق «السابقون» هستند و روشن است که پیامبران و اوصیای آنها پیشتازترین پیشتازان در ایمان و انجام اعمال صالح‌اند. از آنجا که شیعیان و پیروان اهل بیت علیهم‌السلام پیشوایانی راه‌آشنا دارند که با عالم ملکوت ارتباط دارند، آنان نیز می‌توانند با اقتدا به امامان خود و اکتساب ویژگی‌هایی که در درس پیش بیان شد، به این گروه درآمده و از مقربان باشند. امام صادق علیهما السلام از پدرش امام باقر علیهما السلام نقل می‌کند که به جمعی از شیعیان در مسجد پیامبر ﷺ سلام کرد و فرمود:

«به خدا سوگند، من بوی شما و ارواح شما را دوست دارم. با ورع (خویشنداری) و تلاش و تحمل مشقت‌ها مرا یاری کنید تا شما را دوست داشته باشم! بدانید ولایت و دوستی ما جز با ورع و تحمل سختی‌ها به دست نمی‌آید. هر کس از شما کسی را پیشوای خود قرار داد، باید همچون او عمل کند، [پس شما کردارتان باید مانند ما باشد]. شما شیعیان و پیروان خدایید، شما یاوران خدایید، شما سابقون اول و سابقون آخر و سابقون در دنیا و سابقون در آخرت به سوی بهشت هستید. ما به ضمانت خدا و پیامبر خدا ﷺ بهشت را برای شما ضمانت کردیم. سوگند به خدا، در درجات بهشت، آسوده‌تر و مرفه‌تر از شما وجود ندارد؛ پس در بالاتر بردن درجات خود، با یکدیگر رقابت کنید...» (الکافی: ۸/ ۲۱۲-۲۱۳)

دوست نزدیک تراز من به من است

أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ ﴿۱۱﴾

آنانند که مقرب‌اند.

در سه آیه پیش، سه گروه به اجمال معرفی شدند: سعادتمندان، تیره‌بختان و پیشتازان. از آیه ۱۱ تا آیه ۵۶، درباره جایگاه این سه گروه در قیامت سخن به میان آمده است. از آنجا که سابقون دارای والاترین جایگاه هستند، ابتدا به این گروه پرداخته شده است.

خدا همیشه نزدیک است!

«قرب» در مقابل «بعد» به معنای نزدیکی از نظر مکانی است که گاه برای نزدیکی معنوی (غیرمادی) نیز به کار می‌رود؛ مانند اقرباء که به معنای خویشاوندان و نزدیکان خانوادگی است. این ماده در قرآن برای نزدیکی خدا نسبت به انسان و در مقابل نزدیک شدن انسان به خدا به کار رفته است. اما در این زمینه نکته جالبی وجود دارد؛ بدیهی است که نزدیک بودن، امری دو طرفه است؛ یعنی اگر شیء اول به شیء دوم نزدیک باشد، می‌توان نتیجه گرفت شیء دوم نیز به شیء اول نزدیک است. این درحالی است که براساس آیات قرآن خدا همواره به انسان نزدیک است؛ ولی انسان همیشه به خدا نزدیک نیست و باید تلاش کند خود را به او نزدیک کند! به راستی، راز این مطلب چیست؟

معنای نزدیک بودن خدا

درباره نزدیک بودن خدا به انسان در قرآن آمده:

- «وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ» (بقره: ۱۸۶)؛ هرگاه بندگانم درباره من از تو پرسیدند، [بگو] من نزدیکم!
- «وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ» (ق: ۱۶)؛ و ما از رگ گردن به انسان نزدیک‌تریم!

مراد از این قرب، احاطه خدا بر همه چیز و از جمله انسان است که در قرآن با عباراتی شبیه قرب، مانند معیت نیز به آن اشاره شده است: «وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ» (حدید: ۴)؛ هر کجا باشید، خدا با شماست. بنابراین قرب و نزدیک بودن خدا یعنی:

- خدا از آنچه انسان در دل دارد، آگاه است: «وَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي أَنْفُسِكُمْ فَاحْذَرُوهُ» (بقره: ۲۳۵)؛ و بدانید که خداوند آنچه درون شماست را می‌داند، پس [مراقب اعمالتان باشید و] از [خشم و کفر] او بترسید!
- بر اعمال او نظارت دارد: «إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا» (نساء: ۱)؛ بی‌گمان خداوند بر شما چشم دارد.

- و هنگامی که انسان او را می‌خواند، می‌شنود و اجابت می‌کند: «أَجِيبْ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَا» (بقره: ۱۸۶)؛ دعاکننده چون مرا بخواند، دعای او را پاسخ می‌دهم.

در روایت آمده: «موسیٰ عَلَيْهِ السَّلَام از خدای متعال پرسید: خدایا! آیا از من دوری تا هنگام سخن گفتن با تو، با صدای بلند سخن بگویم یا به من نزدیکی و تا با تونجوا کنم و آهسته سخن بگویم؟ خدای متعال فرمود: من همنشین آنم که مرا یاد کند [و نجوا و سخن آهسته او را می‌شنوم]!« (التوحید: ۱۸۲). به دلیل همین نزدیک بودن خدا به انسان است که به راز و نیاز با خدا «مناجات»، یعنی نجوا کردن و صحبت کردن آهسته و مخفیانه گفته می‌شود.

در مقابل، این‌گونه نیست که انسان‌ها همیشه به خدا نزدیک باشند؛ بلکه باید تلاش کنند با ایمان و کردار نیک، به مقام قرب الهی دست یابند. در درس آینده در این باره سخن خواهیم گفت.

وین عجب تر که من از وی دورم

أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ ﴿١١﴾

آنان اند که مقرب اند.

در درس پیش درباره معنای نزدیک بودن خدا به انسان سخن گفتیم. در این درس به بیان معنای تقرب به خدا، یعنی نزدیک شدن انسان به خدا می پردازیم.

معنای تقرب انسان به خدا

بیان شد که تنها بخشی از انسان ها به مقام قرب الهی دست پیدا می کنند و به تعبیر قرآن «مقرب» می شوند. معنای اولی تقرب به خدا این است که انسان با ایمان و کردار درست، خود را به خدا نزدیک کند، رضایت او را به دست آورد و زیر سایه رحمت و مغفرت الهی قرار بگیرد. براساس این معنا، هر نافرمانی و معصیتی انسان را یک یا چند گام از رضای الهی و رحمت او دور می کند و هراطاعت و کار نیکی انسان را چند گام به خشنودی و مغفرت خدا نزدیک می کند.

اما این مفهوم می تواند معنایی عمیق تر نیز داشته باشد؛ اینکه انسان صفات و اخلاق خود را به صفات و اخلاق خدا نزدیک کند و الهی شود. توضیح اینکه، خدای متعال صفاتی دارد و براساس آن صفات چیزی را اراده می کند و کاری را انجام می دهد؛ برای نمونه «رحیم» و «رحمان» است و رحمتش همه را در بر می گیرد، «واسع المغفرة» است و با اندک بهانه ای از خطای گناهکاران در می گذرد، «حکیم» است و براساس حکمت رفتار می کند، «ستار»

است و گناه بندگان را می پوشاند. اگر انسانی تلاش کند خود را به خدا شبیه کند و صفات الهی را در خود پرورش دهد و مانند خدا رفتار کند و به تعبیر بهتر، اخلاق الهی داشته باشد، خود را به خدا نزدیک کرده و به معنای واقعی کلمه، مقرب شده است. چنین انسانی تا جایی می تواند به پروردگار نزدیک شود که اعضای بدنش، در اختیار خدا باشد و کاری جز آنچه خدا اراده می کند، انجام ندهد و البته چنین مقامی جز از راه طاعت و فرمانبرداری خدا به دست نمی آید. خدای متعال در معراج به پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «... هیچ بنده ای به چیزی دوست داشتنی تربرای من از آنچه بر او واجب کرده ام، به من تقرّب نمی جوید. با وجود این، بنده من با نوافل و مستحبات به من تقرّب می جوید تا او را دوست داشته باشم. هنگامی که او را دوست بدارم، من گوش او می شوم که با آن می شنود و چشم او می شوم که با آن می بیند و زبان او می شوم که با آن سخن می گوید و دست او می شوم که با آن می گیرد. هرگاه مرا بخواند، پاسخش را می دهم و هرگاه چیزی بخواهد به او می دهم...» (الکافی: ۲/۳۵۲-۳۵۳)

«السابقون» همان مقربان اند

پس از این که واژه مقربان را بررسی کردیم، به بیان معنای آیه می پردازیم. خدای متعال در این آیه می فرماید: سابقون و پیشتازان، یعنی کسانی که در ایمان و انجام کارهای خیر از دیگران پیشی می گیرند، این افراد همان مقربان هستند؛ مقربانی که صفات و اخلاقی الهی دارند و به دلیل عبودیت و اطاعت پذیری خود، نزدیک ترین افراد به رضا و رحمت و مغفرت الهی هستند.

بهشت پیشتان

فِي جَنَّتِ النَّعِيمِ ﴿١٣﴾ ثَلَاثَةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ ﴿١٣﴾ وَقَلِيلٌ مِنَ الْآخِرِينَ ﴿١٤﴾

در بهشت‌هایی سرشار از ناز و نعمت و رفاه به سر می‌برند. «۱۲»
[آنان شامل] جماعتی از انسان‌های پیش از ظهور اسلام
هستند «۱۳» و اندکی از انسان‌های پس از ظهور اسلام. «۱۴»

در آیه دهم از «السابقون» این‌گونه تمجید شد که آنان سابقون اند و همین عنوان برای ستودن آنان کافی است: «وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ». در آیه یازدهم، سابقون با عنوانی جدید که برجایگاه رفیع آنان نزد پروردگار دلالت داشت، وصف شدند: «أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ». آیه دوازدهم، به جایگاه آنان در آخرت اشاره دارد:

فِي جَنَّتِ النَّعِيمِ ﴿١٣﴾

ماده «نعم» به معنای رفاه، خوشی و راحتی در زندگی است. به نعمت‌های الهی از آن جهت نعمت گفته می‌شود که سختی را از جهتی از زندگی رفع می‌کند. به شتر «النَّعَم» و به چارپایان «الأنعام» می‌گویند؛ چون مایه آسودگی زندگی اند. مراد از «جَنَّاتِ النَّعِيمِ» بهشت‌هایی است که ساکنان آن در رفاه و آرامش کامل به سر می‌برند و هر آنچه بخواهند برایشان فراهم است.

ثَلَاثَةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ ﴿١٣﴾ وَقَلِيلٌ مِنَ الْآخِرِينَ ﴿١٤﴾

در این دو آیه به این مطلب اشاره شده که سابقون در تمام طول تاریخ وجود داشته‌اند و منحصر به زمانی خاص نیستند.

براساس دیدگاه بسیاری از مفسران، مراد از «الأولین» انسان‌هایی هستند که از زمان هبوط آدم تا ظهور اسلام می‌زیسته‌اند و مراد از «الآخرین» انسان‌هایی هستند که از زمان ظهور اسلام تا برپایی قیامت خواهند زیست.

«ثُلَّةٌ» به معنای جماعتی از مردم است، چه کم باشند و چه زیاد. درباره این لفظ باید به دو نکته توجه داشت:

■ نخست اینکه: اگرچه این لفظ بر جماعت نسبتاً اندک نیز اطلاق می‌شود، ولی ظاهراً به جمعی که تعداد آنان بسیار اندک و غیرقابل توجه است، «ثُلَّةٌ» گفته نمی‌شود.

■ دوم اینکه: ممکن است جماعتی نسبت به مجموعه کل، در اقلیت باشند؛ اما خود این جماعت بریده از مجموعه کل، تعداد زیادی باشند. برای نمونه هشتصد هزار نفر ایرانی فقط یک درصد از جمعیت هشتاد میلیونی ایران به شمار می‌آیند؛ اما همین جماعت هشتصد هزار نفری، فی نفسه و فارغ از مقایسه با جمعیت کل، تعداد بالایی به شمار می‌آیند. حال، پرسش این است که آیا بر چنین جماعتی که در مقایسه با کل، بسیار اندک، ولی فی نفسه، قابل توجه هستند، واژه «ثُلَّةٌ» اطلاق می‌شود یا خیر؟ پاسخ ظاهراً مثبت است؛ چرا که در اطلاق این واژه، صرف اینکه تعداد افراد، فی نفسه قابل توجه باشد، کافی است.

براساس آنچه بیان شد مراد از «ثُلَّةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ» این است که جماعتی قابل توجه از افرادی که پیش از ظهور اسلام می‌زیسته‌اند، از گروه سابقون بوده‌اند که مقرب درگاه الهی و شایسته ورود به «جَنَّاتِ النَّعِيمِ» هستند. همچنین مراد از «وَقَلِيلٌ مِنَ الْآخِرِينَ» این است که تعدادی اندک از انسان‌هایی که پس از ظهور اسلام تا قیامت خواهند زیست، از این گروه هستند.

درباره این دو آیه سه پرسش مطرح است که در دو درس بعد به آنها خواهیم پرداخت.

پاسخ به چند پرسش (۱)

ثَلَاثَةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ ﴿١٣﴾ وَقَلِيلٌ مِنَ الْآخِرِينَ ﴿١٤﴾

[آنان شامل] جماعتی از انسان‌های پیش از ظهور اسلام هستند «۱۳» و اندکی از انسان‌های پس از ظهور اسلام. «۱۴»

برای فهم دقیق‌تر این دو آیه، باید به سه پرسش پاسخ داد. پرسش اول اشکالی مهم و دیرینه است که برخی آن را مطرح کرده‌اند و به دنبال پاسخ دادن به آن بوده‌اند که در این درس به آن خواهیم پرداخت.

پرسش اول:

بر اساس این دو آیه، تنها تعداد کمی از سابقان از انسان‌هایی هستند که پس از ظهور اسلام تا قیامت خواهند زیست و جمع زیادی از آنان از امت‌های پیشین هستند. چگونه چنین است، در حالی که اولاً تعداد این افراد از پیشینیان به مراتب بیشتر خواهد بود و ثانیاً این امر با ظهور اسلام و کامل شدن دین الهی نسبت به ادیان پیشین و رشد معنوی مردم سازگار نیست و ثالثاً پس از ظهور حضرت قائم علیه السلام عقل و دینداری مردم رشد زیادی خواهد داشت و طبیعتاً نتیجه آن باید این باشد که افراد بیشتری به مقام قرب الهی نائل شوند؟

پاسخ به پرسش

پاسخ‌های متعددی به این اشکال داده شده است. اما ظاهراً این اشکال از اساس وارد نیست و منشأ آن فهم نادرست از این دو آیه است.

در درس پیش گفتیم که مراد از «ثَلَاثَةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ» این است که جماعتی از پیشینیان از سابقان هستند. در واقع این عبارت خبر است برای مبتدای محذوف: «[هُم] ثَلَاثَةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ»؛ «آنان جمعی از پیشینیان هستند [به اضافه اندکی از آخرین]»؛ درحالی که فهم پرسش‌کننده از آیه این است که بیشتر سابقان از پیشینیان هستند و تقدیر آیه را این‌گونه فرض کرده: «ثَلَاثَةٌ [منهم] مِنَ الْأَوَّلِينَ»؛ «بیشتر آنان از پیشینیان هستند». افزون بر این، گفتیم که واژه «ثَلَاثَةٌ» به معنای اکثر و بیشترین است و به معنای جماعتی از مردم است. بنابراین حتی بر فرض این تقدیر، معنای آیه چنین است: «جمعی از سابقان (که تعداد آنان نامعلوم است) از پیشینیان هستند».

در مقابل، آیه «وَقَلِيلٌ مِنَ الْآخِرِينَ» نیز به این معنا نیست که «تعداد اندکی از سابقان، از آخرین هستند»: «وَقَلِيلٌ [منهم] مِنَ الْآخِرِينَ»؛ بلکه به این معناست که «آنان، [افزون بر جماعتی از پیشینیان، شامل] تعداد کمی از آخرین [نیز] هستند»: «و [هم] قَلِيلٌ مِنَ الْآخِرِينَ». بنابراین مراد از قلیل بودن این افراد، قلیل بودن نسبت به جمعیت آخرین است، نه نسبت به جمعیت سابقان و با توجه به اینکه

اولاً در واژه ثَلَاثَةٌ معنای اکثریت وجود ندارد و صرفاً به معنای جمعیتی با تعداد نفرات قابل توجه است

و ثانیاً جمعیت آخرین به مراتب بیشتر از اولین است، روشن است که مجموع تعداد افراد «قَلِيلٌ مِنَ الْآخِرِينَ» می‌تواند به مراتب بیشتر از تعداد افراد «ثَلَاثَةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ» باشد.

پاسخ به چند پرسش (۲)

ثَلَاثَةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ ﴿١٣﴾ وَقَلِيلٌ مِنَ الْآخِرِينَ ﴿١٤﴾

[آنان شامل] جماعتی از انسان‌های پیش از ظهور اسلام هستند «۱۳» و اندکی از انسان‌های پس از ظهور اسلام. «۱۴»

پرسش دوم:

پیش از این گفتیم که واژه «ثَلَاثَةٌ» ظاهراً به جمعیت بسیار اندک اطلاق نمی‌شود و باید تعداد آنان قابل توجه باشد. از طرف دیگر در این دو آیه «ثَلَاثَةٌ» در مقابل «قَلِيلٌ» قرار گرفته است. آیا از این دو، می‌توان نتیجه گرفت درصد پیشینیانی که از سابقان بوده‌اند نسبت به جمعیت کل آنها، از درصد آخرینی که به این مقام خواهند رسید، بیشتر است؟ برای نمونه آیا می‌توان از کاربرد این دو واژه نتیجه گرفت مثلاً ده درصد از پیشینیان و تنها یک درصد از آخرین از سابقان هستند؟

پاسخ:

آیات دیگر قرآن تصریح دارند که افراد مؤمن پیش از اسلام بسیار اندک بوده‌اند. برای نمونه در آیه ۱۴ سوره عنکبوت آمده که حضرت نوح عَلَيْهِ السَّلَام پیش از نزول عذاب نهصد و پنجاه سال قوم خویش را به پرستش خدای متعال دعوت می‌کرد. با وجود این تبلیغ طولانی مدت، در زمان نزول عذاب، افراد اندکی به او ایمان آورده بودند: «وَمَا آمَنَ مَعَهُ إِلَّا قَلِيلٌ» (هود: ۴۰)؛ و جز گروهی اندک، کسی به او ایمان نیاورده بود.

همچنین خدای متعال خطاب به آل داود می‌فرماید: «وَقَلِيلٌ مِّنْ

عِبَادِی الشُّكُورُ (سبأ: ۱۳)؛ تنها اندکی از بندگان من، شکور هستند. از زبان حضرت داود نیز نقل شده که درباره کسانی که ایمان آورده و عمل صالح انجام می دهند، فرمود: «وَقَلِيلٌ مَّا هُمْ» (ص: ۲۴)؛ آنان بسیار اندک اند.

در آیه ۲۶ سوره حدید درباره امت های پیشین آمده: «فَمِنْهُمْ مُهْتَدٍ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ»؛ برخی از آنان هدایت یافته و بسیاری از آنان فاسق بودند. همچنین عبارت «وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ» در آیه ۱۶ این سوره برای همه اهل کتاب و در آیه ۲۷ برای پیروان حضرت عیسی به کار رفته است. باید دقت کرد که این دو عبارت برای اهل کتاب یعنی پیروان حضرت موسی و حضرت عیسی علیه السلام که مدعی دینداری بودند به کار رفته است؛ نه برای مجموع دینداران و بی دینان!

همه این آیات بر این دلالت دارند که افراد مؤمن در امت های پیش نیز اندک بوده اند و روشن است که سابقان و مقربان آن امت ها، تنها اندکی از این گروه اندک را تشکیل می داده اند! بنابراین نمی توان از واژه «ثَلَاثَة» برداشت کرد که درصد این افراد زیاد بوده است؛ بلکه این واژه صرفاً برای دلالت بر مجموعه تمام سابقان دوران چند هزار ساله پیش از اسلام به کار رفته است.

پرسش سوم و پاسخ آن:

چرا در آیه «وَقَلِيلٌ مِنَ الْآخِرِينَ» مانند آیه قبل از واژه «ثَلَاثَة» استفاده نشده است؟

مفسران در این باره گفته اند: این امر می تواند به این دلیل باشد که به مخاطبان که خود از گروه «آخرین» هستند، تأکید کند سابقان اندک و کمیاب هستند و رسیدن به این مقام، دشوار است و کمتر کسی به آن دست می یابد؛ بنابراین برای مقرب شدن بسیار تلاش کنید و فرصت را از دست ندهید.

بزم قرب

عَلَى سُرُرٍ مَوْضُونَةٍ ﴿١٥﴾ مُتَكِينِينَ عَلَيْهَا مُتَقَبِّلِينَ ﴿١٦﴾

بر تخت‌هایی بافته شده [نشسته‌اند] «۱۵» درحالی که بر آنها تکیه داده و رو در روی یکدیگرند. «۱۶»

در آیه دوازدهم، به جایگاه سابقان و مقربان اشاره شد که آنان در بهشت‌هایی پر از رفاه و ناز و نعمت به سر خواهند برد: «فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ». آیات ۱۵ تا ۲۶ جلوه‌ای از رفاه و نعمت‌های بهشتی را به تصویر می‌کشد؛ تصویری که انسان‌ها با نگاه مادی خود، آن را بسیار دوست دارند و مشتاق رسیدن به آن هستند:

عَلَى سُرُرٍ مَوْضُونَةٍ ﴿١٥﴾

«سُرُر» جمع «سَریر» به معنای تخت‌هایی است که شخص در حالتی تکیه داده و راحت بر روی آن می‌نشیند. معمولاً پادشاهان، بزرگان و ثروتمندان بر روی چنین تخت‌هایی می‌نشستند و آن را از بهترین چوب‌ها یا فلزات رنگین، می‌ساختند و با طلا و نقره و عاج زینت می‌دادند.

«وَضْن» به نوع بافتن زره گفته می‌شود که در آن حلقه‌هایی فلزی درهم تنیده می‌شود. ظاهراً مراد از وصف «مَوْضُونَةٍ» برای تخت این است که کف این تخت‌ها که بر روی آنها فرش پهن می‌شود، از چوب نیست که سختی آن، تخت‌نشین را آزار دهد؛ بلکه از فلزاتی درهم تنیده مانند تار و پود ساخته شده تا انعطاف‌پذیر، نرم و راحت باشد.

آیه قبل محل نشستن مقربان را وصف کرد و این آیه نوع نشستن آنان را به تصویر می کشد:

«اتكاء» به معنای نشستنی است که در آن شخص یک پهلورا بر روی زمین گذاشته و برآنج تکیه می دهد. این نوع نشستن، نشستنی راحت است و شخص می تواند برای مدتی طولانی با کمترین خستگی این گونه بنشیند. همچنین آنان «مُتَّقِيلِينَ» یعنی روبروی یکدیگر نشسته اند و از گفتگو با هم لذت برده و در فضایی کاملاً صمیمی و دوستانه بدون هیچ کینه، کدورت و حسادت به سر می برند:

«وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غِلٍّ إِخْوَانًا عَلَى سُرُرٍ مُتَقَابِلِينَ» (حجر: ۴۷)؛ و هر دشمنی و کینه ای که در سینه هایشان است

برمی کنیم و برادرانه روبه روی هم بر تخت هایی می نشینند. اندکی درنگ و تدبیر در همین واژه ساده «مُتَقَابِلِينَ» می تواند ما را به یک نکته مهم و کاربردی در زندگی رهنمون شود. آری، برادری و دوستی خالصانه و خالی بودن دل از بغض و کینه نسبت به دیگران یکی از بارزترین نعمت های بهشتی است که بهشتیان، خود، از آن لذت می برند! این امر نشان می دهد آنان که در دنیا دل خود را از کینه پرمی کنند و تلاش نمی کنند دیگران را ببخشند و نسبت به آنان بدبین نباشند، با اراده خود، خویشان را از یکی از بهترین و دلنشین ترین نعمت های الهی محروم کرده اند. امیرالمؤمنین (علیه السلام) نقل شده که فرمود: «هر کس کینه را دور اندازد، دل و ذهنش آسوده می شود» (غرر الحکم: ۶۲۴). همچنین از امام صادق (علیه السلام) روایت شده: «کینه مؤمن يك لحظه است و زمانی که از برادر خود جدا شد، در دل خود کینه ای نسبت به او نگه نمی دارد؛ اما کینه کافر مادام العمر است». (بحار الانوار: ۷۲/۲۱۱)

جام های لبریز

يَطُوفُ عَلَيْهِمْ وَلَدَانٌ مُّخَلَّدُونَ ﴿١٧﴾ يَا كُوفٍ وَابَارِيقَ وَكَاسٍ مِّنْ
مَّعِينٍ ﴿١٨﴾ لَا يَصَدَّعُونَ عَنْهَا وَلَا يُزْفُونَ ﴿١٩﴾

در آن جا نوجوانانی همواره نوجوان و شاداب، برای خدمت بر
گردشان می گردند «۱۷» با قدح ها، خُم ها و شراب هایی فراوان
و روان «۱۸» که نه از نوشیدن آن سردرد گیرند و نه از آن مست و
بی خرد شوند. «۱۹»

در دو آیه پیش درباره استراحتگاه و نوع نشستن مقربان در بهشت
و رابطه دوستانه آنان با یکدیگر سخن گفته شد. این آیات به
ترسیم صحنه پذیرایی از آنها می پردازد:

يَطُوفُ عَلَيْهِمْ وَلَدَانٌ مُّخَلَّدُونَ ﴿١٧﴾

«وَلَدَانٌ» جمع «ولید» به معنای نوجوان است. علت اینکه
مهمانداران بهشت نوجوانان هستند، این است که آنان خشونت
سیمای مردان را ندارند و می توانند با لطافتی که در رفتار و چهره
دارند مایه آرامش بیشتر بهشتیان باشند.

«مُخَلَّدُونَ» از ماده «خَلَد» به معنای پایداری و زوال ناپذیری است.
این وصف برای نوجوانانی که پذیرایی می کنند می تواند دو معنا
داشته باشد: ۱. حالت طواف و پذیرایی آنان همیشگی است و دائم
گرداگرد بهشتیان می گردند، ۲. نوجوانی و لطافت آنان جاودانه است
و مانند نوجوانان دنیا به سمت جوانی و بزرگسالی نمی روند. البته
این احتمال نیز وجود دارد که واژه «مُخَلَّد» از «خَلَد» به معنای «نوعی
گوشواره» گرفته شده باشد؛ بنابراین «مُخَلَّدُونَ» به معنای نوجوانانی
است که گوش های آنان با گوشواره زینت داده شده است.

همچنین «يُطَوَّفُ عَلَيْهِمْ»؛ گرداگرد آنان می‌گردند، کنایه از این است که دائم در دسترس و در خدمت آنها حاضرند.

يَا كُؤَابَ وَأَبَارِيقَ وَكَأْسٍ مِّن مَّعِينٍ ﴿١٨﴾

این آیه ظرف‌هایی که مهمانداران نوجوان در دست دارند را وصف می‌کند:

«كُؤَاب» جمع «کوب»، نوعی ظرف شراب‌نوشی گرد است که دسته ندارد. «أَبَارِيقَ» جمع «إبریق»، ظرفی است دارای دسته و لوله برای توزیع شراب که شراب از آن در ظرف‌های کوچک‌تر مانند «کوب» ریخته می‌شود.

«كَأْسٍ» در دو معنا کاربرد دارد: ۱. شراب، مانند: «يُطَوَّفُ عَلَيْهِمْ بِكَأْسٍ مِّن مَّعِينٍ * بَيِّضَاءَ لَذَّةٍ لِلشَّارِبِينَ»؛ (صافات: ۴۵-۴۶) گرد آنان شرابی سرشار می‌گردانند؛ شرابی سفید و درخشان که برای نوشندگان، خوشگوار است. ۲. ظرف و قدح پراز شراب. در این آیه هر دو معنا می‌تواند درست باشد.

«مَعِينٍ» به آب جاری گفته می‌شود. زمانی آب در چشمه‌ها و نهرها و بر سطح زمین جاری می‌شود که فراوان باشد؛ بنابراین «مَعِينٍ» بودن شراب بهشتی، به فراوانی آن اشاره دارد.

شراب‌های دنیایی، اگرچه ممکن است لذت‌هایی اندک و گذرا داشته باشد، اما باعث سردرد می‌شود و عقل آدمی که مهم‌ترین نعمت الهی به انسان است را زایل می‌کند و به عبارت دیگر، آدمیت آدمی را از بین می‌برد. آیا شراب‌های بهشتی نیز چنین عارضه‌هایی دارند؟ آیه نوزدهم به این پرسش پاسخ می‌دهد:

لَا يُصَدَّعُونَ عَنْهَا وَلَا يُنْزَفُونَ ﴿١٩﴾

«صُدَاع» به معنای سردرد است و «تصدیع» یعنی دچار سردرد شدن؛ بنابراین «لَا يُصَدَّعُونَ عَنْهَا» یعنی به خاطر نوشیدن این شراب دچار سردرد نمی‌شوند. «نَزَف» نیز به معنای به هم ریختن عقل و آشفته شدن آن است. «لَا يُنْزَفُونَ» یعنی دچار آشفتگی عقلی نمی‌شوند.

و آنچه خواهد دلت همان بینی

وَفِكْهَةٍ مِّمَّا يَتَخَيَّرُونَ ﴿٢٠﴾ وَلَحْمِ طَيْرٍ مِّمَّا يَشْتَهُونَ ﴿٢١﴾
وَحُورٌ عِينٌ ﴿٢٢﴾ كَأَمْثَلِ اللَّوْلُؤِ الْمَكْنُونِ ﴿٢٣﴾
جَزَاءً لِّمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿٢٤﴾

[آن پسران خدمتگزار] با هرگونه میوه که مقربان برگزینند «۲۰» و با گوشت پرندگانی که میل دارند، [برگردشان می‌گردند]. «۲۱» و [در آن بهشت‌ها] زنانی سیاه چشم و درشت چشم حضور دارند. «۲۲» که همچون مروارید نهفته هستند. «۲۳» این نعمت‌ها را به آنان ارزانی می‌داریم تا سزایی باشد برای کارهای پسندیده‌ای که می‌کردند. «۲۴».

آیات پیش درباره مهمانداران و نوع پذیرایی آنها بود که ابتدا در آیه هجدهم به نوشیدنی بهشتیان اشاره شد. در آیات ۲۱ و ۲۲ سخن از خوراک بهشتیان به میان آمده است:

وَفِكْهَةٍ مِّمَّا يَتَخَيَّرُونَ ﴿٢٠﴾

مهمانداران نوجوان با میوه‌هایی که بهشتیان، خود انتخاب می‌کنند، پیرامون آنان می‌گردند.

ماده «فکه» به معنای سرخوشی و شادابی است. به میوه‌ها از آن جهت «فاکِهَة» گفته می‌شود که خوردن آنها باعث طراوت و شادابی انسان می‌شود. باید در نظر داشت در زبان عربی افزون بر میوه‌ها به تنقلات مانند پسته و بادام نیز فاکهه گفته می‌شود.

هرچه بینی، دلت همان خواهد و آنچه خواهد دلت، همان بینی

وَلَحَرَّ طَيْرٌ مِّمَّا يَشْتَبُونَ ﴿٢١﴾

همچنین این مهمانداران، در کنار آن نوشیدنی‌های گوارا و میوه‌های لذیذ، گوشت پرندگان نیز برای آنان آماده کرده‌اند؛ هر نوع گوشت پرنده‌ای که آنان میل داشته باشند! این بود وصف مهمانداران و پذیرایی آنها. در دو آیه بعد به یکی دیگر از نعمت‌های بهشتی اشاره شده است:

وَحُورٌ عِينٌ ﴿٢٢﴾

«حُورٌ عِينٌ» ظاهراً مبتدایی است که خبر آن حذف شده و در اصل: «و[فیها] حُورٌ عِينٌ» بوده است؛ یعنی «در آن بهشت‌ها، زنانی زیباچشم حضور دارند».

«حُور» جمع «حُوراء» به معنای زنانی است که سفیدی چشمانشان، بسیار سفید و سیاهی چشمانشان، بسیار سیاه است. «عین» نیز جمع «عیناء» به معنای زنان درشت چشم است. چشمانی با این دو ویژگی، حقیقتاً زیبایی آفرین است.

كَأَمْثَلِ اللَّوْلُوءِ الْمَكْنُونِ ﴿٢٣﴾

«اللَّوْلُوءُ» یعنی مروارید و «الْمَكْنُونُ» یعنی پنهان. زنان زیباروی بهشتی در نفیس و ارزشمند بودن همچون مروارید هستند و به همین دلیل همچون جواهر، پنهان نگه داشته می‌شوند.

جَزَاءٌ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿٢٤﴾

همه این نعمت‌های بزرگ، به تفضل و اکرام و انعام الهی، پاداشی است در برابر آنچه در دنیا انجام می‌دادند. آنان از بسیاری از لذت‌های دنیا گذشتند، سختی‌ها و مشقت‌ها را تحمل کردند، در راه خدا جهاد و تلاش بسیاری داشتند و رضای خدا را با هیچ چیز عوض نکردند. ما قانونی داریم که براساس آن پاداش احسان، احسان است: «هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ» (الرحمن: ۶۰)؛ بنابراین همه این نعمت‌ها را به عنوان احسانی در برابر احسان مقربان، به آنان تفضل می‌کنیم.

یک پرسش

جَزَاءُ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿٢٤﴾

[این نعمت‌ها را به آنان ارزانی می‌داریم] تا سزایی باشد برای کارهای پسندیده‌ای که می‌کردند.

در زمینه این آیات و آیات مشابه، پرسشی ممکن است مطرح باشد که به بررسی آن می‌پردازیم:

پرسش

عقل حکم می‌کند انسان فارغ از پاداش و کیفر، همین‌که بداند خدای متعال خالق همه چیز، از جمله اوست و هرآنچه دارد از سفره انعام و اکرام اوست، کافی است تا قانع شود بی‌درنگ به خدا ایمان بیاورد و برای کسب رضایت و رحمت چنین پروردگار مهربانی، در انجام کارهای خیر از دیگران سبقت بگیرد. در واقع، انگیزه مؤمن برای پرستش خدا و اطاعت او، باید درک عظمت و شایستگی ذاتی پروردگار هستی برای الوهیت باشد. اما به راستی، چرا چنین تصویرسازی‌هایی با این تعداد قابل توجه در قرآن وجود دارد؟ آیا چنین آیاتی باعث تقویت روحیه عبودیت تاجرمانه در دینداران نمی‌شود؟

پاسخ

در زندگی روزمره، نعمت‌ها و زینت‌های دنیا پیرامون ما را فرا گرفته و ما با آنها انس گرفته‌ایم. این زینت‌ها و همچنین اشتغال بیش از حد مردم برای کسب رفاه در زندگی، باعث می‌شود انسان دچار غفلت شده و هدف اصلی آفرینش خود را فراموش کند و به صورت

ناخودآگاه کم‌کم اصالت را به دنیا بدهد و تمام تلاش خود را برای رسیدن به زندگی مرفه و آرام در دنیا به کار گیرد. نتیجه این روش زندگی، فراموشی آخرت و از دست دادن آن است. فرض کنید کسی در گیرودار این نوع زندگی، به لطف هدایت الهی از خواب غفلت بیدار شود و دریابد که باید مسیر خویش را تغییر دهد. چنین شخصی در ابتدای مسیر، کار دشواری در پیش دارد و باید از بسیاری از خواسته‌ها و تمایلات مادی خود بگذرد و خود را برای تحمل دشواری‌های بسیار آماده کند. طبیعی است که در ابتدای امر گذشتن از لذت‌های دنیا کار ساده‌ای نیست. اینجاست که این تصویرسازی‌های قرآن از نعمت‌های بهشتی که برای او مأنوس است و در واقع آرزوهای دست‌نیافتنی او هستند، می‌تواند شهوت او نسبت به نعمت‌های دنیا را آرام کند و دریچه امیدی نسبت به آینده به روی او بگشاید؛ امید به اینکه لذت‌ها و نعمت‌هایی برتر از این لذت‌های گذرا وجود دارد و من با طاعت و عبودیت به آنها خواهم رسید. بنابراین، این‌گونه آیات به عنوان یک مشوّق، ورود به مسیر عبودیت و حرکت ابتدایی در آن را برای نودینداران آسان می‌کند.

زمانی که انسان از دنیا دل برید و وارد مسیر شد و لذت عبودیت را چشید، درخواهد یافت همه این وعده‌های شبه مادی، اگرچه حقیقت است، اما تمام حقیقت نیست و فراتر از اینها هم حقیقتی وجود دارد که باید با هدف رسیدن به آن تلاش خود را دوچندان کند. حقیقتی که گاه در قرآن پس از بیان این نعمت‌ها به آن اشاره شده است:

«وَرِضْوَانٌ مِّنَ اللَّهِ أَكْبَرُ» (توبه: ۷۲)؛ و خشنودی خدا [که بسیار

با ارزش است، از همه موهبت‌های بهشتی] برتر است.

آنجاست که هدفش از عبودیت و بندگی پروردگار تغییر می‌یابد و خدا را برای تقرّب به او و کسب رضا و خشنودی او پرستش می‌کند.

گوش های آسوده

لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا وَلَا تَأْثِيمًا ﴿٢٥﴾

در آن جا نه سخن بیهوده ای می شنوند
و نه به گناهی متهم می شوند.

آیات گذشته، وصف نعمت هایی از «جَنَّاتِ النَّعِيمِ» بود که مایه راحت جسم هستند. این آیه و آیه بعد به نعمتی بهشتی اشاره دارد که مایه آرامش و راحت روح و روان است:

لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا وَلَا تَأْثِيمًا ﴿٢٥﴾

خیلی از سخنانی که در دنیا بر زبان مردم جاری می شود، سخنانی است بی فایده و بی ارزش و به تعبیر قرآن «لغو» است؛ گاه به یکدیگر گوشه و کنایه می زنند، گاه یکدیگر را با القاب ناشایست می خوانند، گاه به هم تهمت می زنند و از یکدیگر غیبت می کنند و زبان به سخن چینی می گشایند و گاه وقت خود را در داستان سرایی ها و خاطره گویی های بی فایده که گاه حتی تأثیر منفی دارد، سپری می کنند. همه این سخنان، انسان های سلیم النفس را آزار می دهد. انسانی که دارای شخصیت و مناعت طبع است، دوست ندارد او را با القاب زشت بخوانند، به او تهمت بزنند و در برابر او، غیبتی بر زبان جاری شود یا سخنان بیهوده گفته شود. بهشت، چنین فضایی ندارد و بهشتیان هیچ سخن بیهوده و لغوی به گوششان نمی رسد: «لَا تَسْمَعُ فِيهَا لَاغِيَةً» (غاشیه: ۱۱). شاید به این دلیل که آنان در وجود خود، هیچ احساس کاستی ندارند که بخواهند آن را با بیهوده گویی جبران یا فراموش کنند! آنان در

اوج قرب به سر می‌برند و وجودشان پراست از حقیقت و معرفت؛ چگونه فرصتی برای بیهوده‌گویی داشته باشند؟! «تأثیم» مصدر فعل «أَثَمَ» است به معنای: «به او گفت: گناه کردی». نسبت دادن گناه به دیگری و اتهام‌زنی نیز یکی از امور رایج در بین مردم است که البته خود، یکی از مصادیق لغوبه‌شمار می‌آید. علت اینکه این امر به‌طور جداگانه مطرح شده می‌تواند این باشد که اتهام‌زنی به افراد سلیم النفس و دارای مناعت طبع، آنان را بیش از هر سخن لغو دیگری آزرده می‌کند.

لغو، شرآفرین است

اینکه در وصف بهشت، از بین همه لذت‌های معنوی و روحی، بر آسودگی از شنیدن سخنان بیهوده تأکید شده، امر عجیبی است که نشان می‌دهد اگر همه مردم در دنیا از بیهوده‌گویی دست بر می‌داشتند، بسیاری از مشکلات روحی مردم در دنیا حل می‌شد و دنیا از این جهت بهشت می‌شد!

بیهوده‌گویی آن قدر آفت‌زاست که خدای متعال در مقام برشمردن ویژگی‌های مؤمنان، رویگردانی از لغو و توجه نکردن به آن را پس از خشوع در نماز به عنوان دومین ویژگی مؤمنان ذکر می‌کند: «وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ» (مؤمنون: ۳) و یکی از ویژگی‌های عباد الرحمن را گذشتن بزرگوارانه از کنار سخن لغومی داند: «وَإِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا» (فرقان: ۷۲). علت تأکید بر رویگردانی از لغو، ممکن است این باشد که چنین سخنانی می‌تواند منشأ بسیاری از شرور باشد؛ به تعبیر امیرالمؤمنین علیه السلام «رُبَّ لَغْوٍ يَجْلِبُ شَرًّا»؛ (غرر الحکم: ۳۸۰) «چه بسیار سخن بیهوده‌ای که شربه دنبال دارد!»

جلوه‌ای از لطافت قرآن

إِلَّا قِيلَ سَلَامًا سَلَامًا ﴿۸۶﴾

[هیچ سخن لغوی نمی‌شنوند] جز گفته: سلام، سلام!

در آیه پیش، فضای بهشت این‌گونه وصف شد که: بهشتیان در آن هیچ سخن بیهوده‌ای نمی‌شنوند. این آیه، یک استثناست از جمله آیه قبل: «هیچ سخن لغوی نمی‌شنوند؛ مگر سلام!». در ضمن چند نکته به توضیح این آیه می‌پردازیم:

استثنای سلام از لغو

در استثنا، اصل این است که «مُستثنا» و «مُستثنا منه» از یک جنس باشند. اما در این آیه، مستثنا یعنی سلام، از جنس مستثنا منه یعنی لغو نیست؛ بلکه این دو کاملاً با هم در تضاد هستند. علت این امر چیست؟

پیش از پاسخ به این پرسش، به این جمله توجه کنید: «علی هیچ عیبی ندارد، مگر اینکه بسیار کریم و بزرگوار است!»؛ روشن است که کرامت و بزرگواری برای هیچ کس عیب شمرده نمی‌شود؛ اما چرا گوینده آن را از عیب استثنا کرده است؟

پاسخ این است که چنین جملاتی در مقام مدح هستند که برای تأکید مدح و تأثیرگذاری بیشتر آن، در چنین قالب‌هایی قرار می‌گیرند. وقتی مخاطب می‌شنود: «علی هیچ عیبی ندارد»، نسبت به علی اطمینان پیدا می‌کند؛ اما وقتی «مگر اینکه...» را می‌شنود، اطمینانش متزلزل شده، برای شنیدن عیب، سراپا گوش می‌شود. او مضطرب و کنجکاو، امیدوار است عیبی که می‌شنود،

چندان بزرگ نباشد که بنیان اطمینانش نسبت به علی را به کلی ویران کند. اما ناگهان با صفتی ستودنی روبه‌رو می‌شود: «... بسیار کریم و بزرگوار است!». با شنیدن این جمله، اطمینانی که قرار بود متزلزل شود، با لبخندی که در عمق وجود می‌شکفت، به اطمینانی راسخ تبدیل می‌شود. این گونه جملات نوعی طنز به شمار می‌آیند که در قرآن نیز به کار رفته‌اند و بر لطافت آن افزوده‌اند.

حال، تمام آنچه درباره این نمونه فارسی بیان شد را برای این دو آیه تطبیق دهید و از لطافت آن لذت ببرید: در آیه قبل در وصف بهشت بیان شد که «مَقْرَبَانِ هِیْچِ سَخْنِ بیهوده‌ای نمی‌شنوند!». این جمله فضایی دوست‌داشتنی برای مخاطب ترسیم می‌کند. با عبارت: «إِلَّا قِیْلًا...»؛ مگر یک سخن...، این فضا دچار تزلزل می‌شود و مخاطب بی‌صبرانه منتظر است بداند چه سخن لغوی است که حتی بهشت نیز از آن آسوده نیست. ناگاه واژه‌ای دلنشین، دوبار بر گوشش آرام می‌گیرد: «سَلَامًا سَلَامًا». همین بالا و پایین رفتن‌هاست که آیات قرآن را شیرین و تأثیرگذار کرده است.

واژگان آیه

«قیل» مانند «قول» مصدر است به معنای سخن یا سخن گفتن. «السَّلَام» و «السَّلَامَةُ» به معنای سالم بودن از آفات و نقایص درونی و بیرونی است. «سلام» یکی از اسمای حسناى الهی است (حشر: ۲۳)؛ به این معنا که هیچ نقص و آفتی در ذات اقدس او وجود ندارد. به بهشت «دَارُ السَّلَام» گفته می‌شود؛ چراکه هیچ آفت و نقصی مانند فقر، بیماری، ذلت و مرگ در آن نیست. این واژه به معنای آرامش، امنیت و صلح نیز به کار می‌رود؛ ظاهراً از این جهت که نبودن آرامش و امنیت، نقص و آفتی بزرگ است. درباره مفهوم و کارکردهای سلام در درس بعد سخن خواهیم گفت.

سلام، تحیت مسلمانان

إِلَّا قِيْلًا سَلَامًا سَلَامًا ﴿٨٦﴾

[هیچ سخن لغوی نمی شنوند] جز گفته: سلام، سلام!

اقوام مختلف، هر کدام تحیتی دارند که ابتدای ملاقات با یکدیگر برای اظهار محبت و دوستی آن را بر زبان جاری می کنند. تحیت مسلمانان، بر اساس قرآن و روایات، واژه «سلام» است. در سوره نور آمده:

«فَإِذَا دَخَلْتُمْ بُيُوتًا فَسَلِّمُوا عَلَى أَنْفُسِكُمْ تَحِيَّةٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُبَارَكَةٌ طَيِّبَةٌ» (النور: ۶۱)؛ و هنگامی که به خانه هایی درآمدید، به یکدیگر سلام کنید که سلام درودی است مبارك و خوشایند که از جانب خدا مقرر شده است.

همچنین از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده: «هرگاه با هم روبه رو شدید، با سلام کردن و دست دادن روبه رو شوید و چون جدا شدید، با آمرزش خواهی [برای یکدیگر] از هم جدا شوید» (الکافی: ۲/ ۱۸۱). خدای متعال در آیه ۵۴ سوره انعام به پیامبر صلی الله علیه و آله دستور داده با سلام که نشانه دوستی و صمیمیت و رحمت است، به پیشواز مسلمانان، خصوصاً تازه مسلمانان برود:

«وَإِذَا جَاءَكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِنَا فَقُلْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ»؛ و هرگاه کسانی که به آیات ما ایمان می آورند، نزد تو آمدند، بگو: سلام بر شما؛ پروردگارتان رحمت را بر خود واجب کرده است.

البته تحیت «سلام»، پیش از اسلام نیز در بین برخی مردم حجاز رایج بوده است. این نوع تحیت ظاهراً میراث آیین حنیف حضرت ابراهیم علیه السلام بوده که در سرزمین حجاز باقی مانده است. آیات قرآن نشان می دهد تحیت او همین واژه سلام بوده است؛ از جمله اینکه در ماجرای رویارویی او با فرشتگان آمده است: «وَلَقَدْ جَاءَتْ رُسُلُنَا إِبْرَاهِيمَ بِالْبُشْرَى قَالُوا سَلَامًا قَالَ سَلَامٌ» (هود: ۶۹)؛ و فرستادگان ما برای ابراهیم بشارت آوردند؛ آنها سلام گفتند، او نیز سلام گفت.

کارکردهای سلام

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، افشا و انتشار واژه سلام در عالم را بهترین اخلاق اهل دنیا و آخرت معرفی کرده است (بحار الانوار: ۱۲/۷۳). همچنین از امام باقر علیه السلام نقل شده: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يُحِبُّ إِنْشَاءَ السَّلَامِ» (الکافی: ۲/۴۴۵). در روایات دیگری نیز که تعداد آنها قابل توجه است، بر ترویج سلام و زیاد سلام کردن تأکید شده است. بی تردید این واژه کارکرد اجتماعی فراوانی دارد که این گونه مورد تأکید قرار گرفته و حتی رواج آن در بهشت نیز به عنوان یک ویژگی ممتاز معرفی شده است.

یکی از ابتدایی ترین نیازهای زندگی اجتماعی، روابط خوب متقابل و احساس امنیت افراد در جامعه نسبت به یکدیگر است. واژه سلام با سلامت و صمیمیتی که در دل مفهوم خود دارد، به مخاطب اطمینان می دهد که طرف مقابل قصد دوستانه ای از شروع ارتباط دارد. همین پیش فرض خوش بینانه در شروع کلام، مانع بسیاری از برداشت های نادرست از سخنان دو طرف می شود و در نتیجه بسیاری از ضروری که برخاسته از برداشت های نادرست است، دفع خواهد شد. همچنین رواج سلام در جامعه، روح دوستی و صمیمیت را بین مسلمانان تقویت می کند و مقدمه ای است برای ایجاد محبت و رحمتی که باید در بین مؤمنان باشد:

«رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ» (فتح: ۲۹)

سلام، تحیت بهشتیان

إِلَّا قِيلَ سَلَامًا سَلَامًا ﴿۸۶﴾

[هیچ سخن لغوی نمی‌شنوند] جز گفته: سلام، سلام!

در بحث پیش گفتیم که از منظر قرآن و روایات، یکی از ویژگی‌های جامعه ایده‌آل، رواج سلام بین مردم است که نتیجه آن، ایجاد آرامش، صمیمیت و اطمینان در افراد نسبت به یکدیگر است. قرآن کریم بهشت را به عنوان اقامتگاهی که از همه جهات در اوج کمال است، اینگونه معرفی می‌کند که در آن سلام رواج دارد. تکرار سلام در آیه (سَلَامًا سَلَامًا)، بر این دلالت دارد که طنین دلنشین و آرامش بخش این واژه، دائم به گوش «السَّابِقُونَ» می‌رسد. این ویژگی، بُعد ممتاز روحی و روانی بهشت را به تصویر می‌کشد و آرامشی که در آن وجود دارد را به مخاطب القا می‌کند. اما چه کسانی به بهشتیان سلام می‌کنند؟

۱. پروردگاری رحیم

نخستین کسی که به بهشتیان سلام می‌کند، پروردگار آنان است: «لَهُمْ فِيهَا فَكِهَةٌ وَلَهُمْ مَا يَدْعُونَ * سَلَامٌ قَوْلًا مِنْ رَبِّ رَحِيمٍ» (یس: ۵۷-۵۸)؛ برای آنان در بهشت میوه‌هایی لذیذ فراهم است و هر آنچه طلب کنند، برای آنها مهیا است، [همچنین برای آنها] سلامی است که از جانب پروردگاری رحمت‌آفرین به آنان گفته می‌شود.

نکاتی ادبی در این آیه وجود دارد که نشان می‌دهد لذت این سلام الهی برای بهشتیان، چیزی بسیار فراتر از لذت دیگر نعمت‌هاست.

۲. فرشتگان

گروه دوم، فرشتگانی هستند که به استقبال بهشتیان می آیند یا در بهشت با آنان در ارتباط هستند:

«وَالْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ * سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا

صَبَرْتُمْ» (رعد: ۲۳-۲۴)؛ و فرشتگان از هر دری بر آنها وارد می گردند

[و می گویند] درود بر شما به پاس صبر و شکیبایی تان!

سلام فرشتگان نیز نویدی است به بهشتیان که در این منزلگاه، در امنیت و سلامت کامل خواهید بود و از جانب ما چیزی جز آرامش به شما نخواهد رسید.

۳. بهشتیان

گروه سوم خود بهشتیان هستند که به یکدیگر سلام می کنند:

«دَعَاؤُهُمْ فِيهَا سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَتَحِيَّتُهُمْ فِيهَا سَلَامٌ وَآخِرُ دَعْوَاهُمْ

أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» (یونس: ۱۰)؛ نخستین ندایشان در آن جا

این است که: خداوندا، تواز هر عیب و نقصی پیراسته ای؛ و درودشان در آن جا سلام است و آخرین ندایشان این است که ستایش، همه از آن خدا، پروردگار جهانیان است.

در واقع آنان در بهشت، وقتی جلالت و عظمت پروردگار را درک می کنند زبان به تسبیح او می گشایند و وقتی به اطرافیان خود می نگرند و آنان را همچون خویش، غرق در الطاف الهی می یابند، صمیمانه به آنان سلام می کنند و با آنان انس می گیرند و زمانی که صدق وعده الهی و نعمت های فراوان بهشتی را می بینند، زبان به ستایش پروردگار می گشایند.

این است فضایی آکنده از آرامش و دوستی که قرآن از بهشت ترسیم می کند.

گروه دوم: سعادتمندان

وَأَصْحَابُ الْيَمِينِ مَا أَصْحَابُ الْيَمِينِ ﴿٢٧﴾ فِي سِدْرٍ مَّخْضُودٍ ﴿٢٨﴾

و سعادتمندان، چه سعادتمندانی هستند! «۲۷»

در دل درختان کُنارِ بی خار «۲۸»

آیات ۱۰ تا ۲۶ به شرح حال «السَّابِقُونَ» که برترین گروه هستند، پرداخت. از آیه ۲۷ تا ۴۰ سخن از گروه دوم، یعنی اصحابِ یَمین است:

أَصْحَابُ الْيَمِينِ ... ﴿٢٧﴾

پیش از این در آیه ۸، این گروه با نام «أَصْحَابُ الْمِئْمَنَةِ» معرفی شدند. گفتیم که «الْمِئْمَنَةُ» به معنای برکت، خجستگی و نیک بختی و «أَصْحَابُ الْمِئْمَنَةِ» به معنای نیک بختان و سعادتمندان است. در این آیه از عنوانی دیگر شبیه عنوان پیش استفاده شده است: «أَصْحَابُ الْيَمِينِ». آیا این دو عنوان معنایی متفاوت دارند؟

«یَمین» و «مِئْمَنَةُ» هر دو از یک ماده هستند. «یَمین» دو معنا می تواند داشته باشد:

۱. صفت مشبّه به معنای «با خیر و برکت»: در این صورت «أَصْحَابُ الْيَمِينِ» و «أَصْحَابُ الْمِئْمَنَةِ» معنایی مشابه دارند.

۲. به معنای دست راست: این معنا با معنای نخست بی ارتباط نیست؛ عرب ها سمت راست را خوش یُمن می دانستند و اگر پرنده ای از سمت راست می آمد، به آن فال نیک می زدند. به همین دلیل به دست راست، «یَمین» یعنی «خوش یُمن و بابرکت» می گویند. براساس این احتمال، «أَصْحَابُ الْيَمِينِ» یعنی کسانی که نامه اعمالشان به دست راستشان داده می شود: «فَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ * فَسَوْفَ يُحَاسَبُ حِسَابًا يَسِيرًا» (انشقاق: ۷-۸).

به قرینه آیه ۴۱ این سوره که در آن در برابر «أَصْحَابُ الْيَمِينِ» از «أَصْحَابُ الشِّمَالِ» نام برده شده و واژه «الشِّمَال» به معنای دست چپ است، می‌توان گفت احتمال دوم قوی‌تر است؛ خصوصاً با توجه به اینکه معنای «دست راست»، احتمال نخست، یعنی «با خیر و برکت بودن» را نیز در دل خود دارد.

... مَا أَصْحَابُ الْيَمِينِ ﴿٢٧﴾

نظیر این عبارت نیز در آیه ۸ وجود داشت: «مَا أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ». بیان شد این عبارت، یک عبارت پرسشی است که برای اظهار تعجب از سعادت‌مندی و ستودن جایگاه آنان به کار رفته است.

فِي سِدْرٍ مَّخْضُودٍ ﴿٢٨﴾

سدر نام درختی است که انواعی دارد با ویژگی‌های متفاوت و ظاهراً درخت کُناریا زالزالک نوعی از آن است. بهترین نوع سدر، سدري است که کنار آب می‌روید و شبیه درخت عناب است و از برگ آن به عنوان شوینده (مانند صابون) استفاده می‌شود و میوه‌ای زرد رنگ اندازه عناب دارد که دهان و لباس را خوشبو می‌کند. عرب‌های مکه درخت سدر را به خاطر میوه لذیذ و خوشبو، سایه بلند و منظر زیبای آن دوست داشتند؛ اما به دلیل اینکه باغ‌هایشان شرایط رشد این درخت را نداشته، از کشت آن محروم بوده‌اند. ظاهراً به همین دلیل است که از بین درختان بهشتی، به این درخت اشاره شده است.

مخضود اسم مفعول از فعل «خَضَدْتُ الشَّجَرَ؛ تیغ‌های درخت را کندم»، به معنای درخت بی‌خار است. درخت سدر دارای خارهایی است که انسان را زمان چیدن میوه آن، آزار می‌دهد؛ اما در بهشت هیچ چیز آزاردهنده‌ای وجود ندارد؛ از جمله چنین خارهایی.

همیشه در او، ناز و نعمت فراخ

وَطَلِحَ مَنضُودٌ ﴿٢٩﴾ وَظِلٌّ مَّدْودٌ ﴿٣٠﴾ وَمَاءٌ مَّسْكُوبٌ ﴿٣١﴾
وَفَنَكْهَةٌ كَثِيرَةٌ ﴿٣٢﴾ لَا مَقْطُوعَةَ وَلَا مَمْنُوعَةَ ﴿٣٣﴾

و در دل درختان طلع که شاخه‌ها و میوه‌های آن بر روی هم انباشته شده است «۲۹» و زیر سایه‌ای گسترده؛ «۳۰» و در کنار آبی ریزان و روان؛ «۳۱» و در میان میوه‌هایی فراوان، «۳۲» که نه تمام شدنی است و نه مانعی از استفاده از آنها وجود دارد! «۳۳»

این آیات ادامه آیات پیش است و به ترسیم فضایی می‌پردازد که اصحاب یمین در آن متنعم خواهند بود:

وَطَلِحَ مَنضُودٌ ﴿٢٩﴾

«طَلِحَ» نیز مانند سدر، نام درختی است تنومند و دارای شاخه‌های بلند و پراز خار که در بیابان رشد می‌کند و بسیار سبز و دارای سایه‌ای وسیع و شکوفه‌هایی خوشبوست و به آن صمغ عربی نیز می‌گویند. البته برخی از مفسران معتقدند مراد از طلع، درخت موز است.

«مَنضُود» اسم مفعول از «نَضَد» به معنای انباشتن چند چیز روی یکدیگر است. بنابراین مراد از این وصف برای درخت طلع این است که شاخه‌ها یا میوه‌های آن متراکم و روی هم انباشته است.

وَظِلٌّ مَّدْودٌ ﴿٣٠﴾

با وجود این درختان پر شاخه و برگ، آنان در زیر سایه‌هایی هستند وسیع که هیچ‌گاه کوتاه نمی‌شود و این سایه‌ها همیشگی است:

«أَكُلْهَا دَائِمًا وَظِلُّهَا» (رعد: ۳۵)؛ میوه آن همیشگی و سایه‌اش

پایدار است.

وَمَاءٍ مَّسْكُوبٍ ﴿٣١﴾

«سَكَبَ الْمَاءُ» یعنی آب را ریخت. مراد از «مَاءٍ مَّسْكُوبٍ» این است که آب چشمه‌های بهشت به‌وفور روی زمین جریان دارد یا همچون آبشار از بالا بر زمین می‌ریزد.

وَفَلَكَهَةٍ كَثِيرَةٍ ﴿٣٢﴾ لَا مَقْطُوعَةٍ وَلَا مَمْنُوعَةٍ ﴿٣٣﴾

میوه‌های فراوان، نعمتی دیگر از نعمت‌هایی است که در بهشت برای اصحاب یمین فراهم شده است. این میوه‌ها دو صفت دارند: ۱. «لَا مَقْطُوعَةٍ»: میوه‌های دنیایی فصلی هستند و اگر تابستانی باشند، در زمستان یافت نمی‌شوند و برعکس. همچنین مقدار آنها محدود است و پایان می‌پذیرد. اما همه میوه‌های بهشتی همیشه مهیا و در دسترس هستند و تمام نمی‌شوند و به تعبیر این آیه «مَقْطُوعَةٍ» یعنی قطع‌شدنی نیستند.

۲. «وَلَا مَمْنُوعَةٍ»: در دنیا گاه اموری مانع استفاده از میوه‌ها می‌شوند؛ مثلاً صاحبان درختان، بیماری، سیری، در دسترس نبودن، بلند بودن یا خاردار بودن درختان؛ اما میوه‌های بهشتی «مَمْنُوعَةٍ» نیستند و هیچ مانعی از استفاده از آنها وجود ندارد.

همه ساله ریحان او سبز شاخ همیشه دراو، ناز و نعمت فراخ اینها بخشی از نعمت‌هایی است که برای راحتی جسم بهشتیان فراهم شده؛ کسانی که در دنیا از بسیاری از این‌گونه نعمت‌ها گذشتند، برای جهاد در راه خدا و کسب روزی حلال در آفتاب سوزان، با دشمن و با نفس خود جنگیدند و مشقت جسمانی بسیاری را تحمل کردند. آنان به عهد خود با خدای خود وفا کردند و امروز نوبت خداست که به وعده‌های خود وفا کند.

همسران بهشتی

وَفُشِّ مَرْفُوعَةٍ ﴿٣٤﴾ إِنَّا أَنْشَأْنَهُمْ إِنْشَاءً ﴿٣٥﴾

فَجَعَلْنَاهُمْ أَزْوَاجًا ﴿٣٦﴾ عُرُبًا أَتْرَابًا ﴿٣٧﴾

و [اصحاب یمین] در کنار همسرانی بلندمرتبه و زیبا هستند. «۳۴» ما آن همسران را در نهایت کمال پدید آورده ایم «۳۵» و آنان را همواره دوشیزه گردانیده ایم «۳۶» و دلربا برای همسرانشان و هم سن و سال قرار داده ایم. «۳۷»

خدای متعال همسر را در دنیا مایه آرامش انسان معرفی کرده و بیان فرموده که خود، بین همسران مودت و رحمت ایجاد کرده است:

«وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً» (روم: ۲۱)؛ و از جمله نشانه های او این است که برای شما از جنس خودتان همسرانی آفرید تا در کنارشان آرامش یابید و میان شما الفت و رحمت برقرار ساخت.

این آیات در ادامه آیات قبل و پس از معرفی نعمت هایی که برای آرامش جسم فراهم شده بود، به نعمتی می پردازد که برای آرامش روح و جان آفریده شده است: همسران بهشتی؛ همسرانی که از نظر زیبایی و ادب و الامرتبه و ستودنی هستند. آری، بهشت، جایی است که خوبی های دنیا، در آن در کامل ترین صورت خود موجودند:

وَفُشِّ مَرْفُوعَةٍ ﴿٣٤﴾

«فُشِّ» جمع «فراش» به معنای هر چیزی است که بر روی زمین برای نشستن پهن شود. البته این واژه مجازاً به معنای هریک از زوجین نیز به کار می رود. با توجه به آیات بعد، برای این آیه، معنای

دوم مناسب‌تر به نظر می‌رسد. بنابراین آیه درباره همسران بهشتی است که از نظر زیبایی، فضل، ادب و حیا دارای رفعت مقام و کم‌نظیر هستند.

إِنَّا أَنشَأْنَهُنَّ إِنِشَاءً ﴿٣٥﴾

این همسران، همسرانی هستند ساخته و مخلوق دست ما که آنان را در اوج کمال و جمال ایجاد کرده‌ایم! انشاء به معنای ایجاد کردن است؛ چه این ایجاد، ایجاد نو و ابداعی باشد و چه ایجاد مجدد چیزی که قبلاً موجود بوده است. بنابراین برخی از مفسران معتقدند این آیه همسران دنیایی مؤمنان و زنان مؤمن را نیز در برمی‌گیرد که خدای متعال آنان را با ویژگی‌ها و زیبایی‌های زنان بهشتی، راهی بهشت می‌کند.

فَجَعَلْنَهُنَّ أَزْوَاجًا غُرُبًا أَتْرَابًا ﴿٣٧﴾

آنان را ایجاد کرده‌ایم و دوشیزه قرار داده‌ایم و افزون بر این دوشیزگی همیشگی، دو وصف دیگر نیز برای آنان قرار داده‌ایم:

۱. «غُرُبًا»: رفتار، گفتار و چهره‌هایی جذاب و دلربا دارند که آنان را نزد همسرانشان دوست داشتنی می‌کند؛

۲. «أَتْرَابًا»: همه آن زنان بهشتی هم‌سن و سال هستند؛ همه جوان و زیبا.

«غُرُب» جمع «عَرُوب» به معنای زن دلرباست که رفتار و گفتاری از خود نشان می‌دهد که محبتش را در دل شوهر زیاد می‌کند. «أَتْرَاب» نیز جمع تَرَب به معنای هم‌سال است. این است وصف همسران بهشتی که مانند همسران دنیایی مایه آرامش‌اند و جلوه‌ای از رحمت الهی.

اگر لذت ترک لذت بدانی

لَا صَحَابَ الْيَمِينِ ﴿٣٨﴾

ثَلَاثَةٌ مِّنَ الْأَوَّلِينَ ﴿٣٩﴾ وَثَلَاثَةٌ مِّنَ الْآخِرِينَ ﴿٤٠﴾

[همه این نعمت‌ها] برای سعادتمندان است «۳۸»

آنان، جمعی از پیشینیان اند «۳۹» و جمعی از انسان‌های

پس از ظهور اسلام. «۴۰»

در سه درس پیش، تصویری از بهشت و نعمت‌های آن ارائه شد، تصویری که شنیدن و وصف آن نیز لذت بخش است! پس از بیان آن نعمت‌ها در یک آیه می‌فرماید: بهشتی با این وصف، چیزی است که خدای متعال برای اصحاب یمین یعنی سعادتمندان فراهم کرده است: «لِأَصْحَابِ الْيَمِينِ».

لذت‌های بهشتی و لذت‌های دنیایی

انسان موجودی لذت‌گراست. از این رو به هر چیز لذت بخشی گرایش داشته و از هر چیزی که مانع لذت بردن او باشد، نفرت دارد. اسلام با لذت بردن انسان مخالف نیست؛ اما بر این تأکید دارد که باید لذت حقیقی را از لذت دروغین باز شناخت. لذت حقیقی، لذتی است که از طرفی همیشگی و دائمی بوده و تکرار آن ملال‌آور نباشد، و از طرف دیگر با انسانیت انسان در تعارض نباشد و به تعبیر دیگر او را به کمال انسانی نزدیک کند، نه این که او را تا سطح حیوانات و بلکه پایین‌تر، نزول دهد.

مقدمه شناخت چنین لذتی، شناخت انسان و جایگاه و منزلت اوست. اگر انسان نسبت به جایگاه خود در میان مخلوقات آگاه

باشد و استعدادهای خود را در مسیر رسیدن به کمال و مقام قرب الهی بشناسد و ارزش نفس خود را که نفخه روح الهی در آن دمیده شده، بداند، هرگز خود را به لذات حرام و زودگذر دنیایی نخواهد فروخت. امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید:

«آیا آزادمردی نیست تا این لقمه نیم جویده حرام دنیا را به اهلش واگذارد [و خود، از آن پرهیز کند]؟ جان های شما بهایی جز بهشت ندارد؛ پس آنها را جز به بهشت نفروشید!».

(نهج البلاغه: حکمت ۴۵۶)

اگر لذت ترک لذت بدانی دگر شهوت نفس، لذت نخوانی
هزاران دراز خلق بر خود ببندی گرت باز باشد دری آسمانی
ولیکن تورا صبر عنقا نباشد که در دام شهوت به گنجشک مانی
وصیت همین است جان برادر که اوقات ضایع مکن تا توانی

ثَلَاثَةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ ﴿٣٩﴾ وَثَلَاثَةٌ مِنَ الْآخِرِينَ ﴿٤٠﴾

در پایان معرفی این گروه نیز، به این اشاره می کند که در همه دوران ها گروهی بوده و هستند که راه سعادت مندی را برگزیده و به این نعمت های بهشتی نائل خواهند شد.

پیش از این گفتیم که «ثَلَاثَةٌ» به معنای جماعت و گروهی از مردم است و مراد از «الْأَوَّلِينَ» افرادی بوده اند که پیش از ظهور اسلام می زیسته اند و مراد از «الْآخِرِينَ» افرادی هستند که پس از ظهور اسلام تا برپایی قیامت خواهند زیست.

گروه سوم: تیره بختان

وَأَصْحَابُ الشِّمَالِ مَا أَصْحَابُ الشِّمَالِ ﴿٤١﴾

و اما اصحاب دست چپ و تیره بختان،
چه تیره بختانی هستند!

پیش از این، از بین گروه‌های سه‌گانه، به بیان فرجام خوش دو گروه سابقان و اصحاب یمین پرداخته شد. از آیات ۴۱ تا ۵۶ درباره گروه سوم، یعنی «أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ» سخن به میان آمده است:

أَصْحَابُ الشِّمَالِ... ﴿٤١﴾

پیش از این در آیه ۹، این گروه با نام «أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ» معرفی شدند. گفتیم که «مَشْأَمَةُ» در مقابل یُمْن و به معنای تیره بختی و نگون بختی و «أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ» به معنای تیره بختان و نگون بختان است. در این آیه برای اشاره به این گروه از عنوانی دیگر استفاده شده است: «أَصْحَابُ الشِّمَالِ». آیا این دو عنوان، معنایی متفاوت دارند؟ واژه «شمال» در مقابل «یمین» قرار دارد و در قرآن به معنای «سمت راست» یا «دست راست» به کار رفته است. برای نمونه درباره دو فرشته‌ای که موکل بر انسان هستند و اعمال او را ثبت می‌کنند، آمده: «إِذْ يَتَلَقَّى الْمُتَلَقِّيَانِ عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ الشِّمَالِ قَعِيدٌ» (ق: ۱۷)؛ یاد کن زمانی را که آن دو فرشته، اعمال آدمی را دریافت می‌کنند؛ یکی از آنها بر جانب راست و دیگری بر جانب چپ او نشسته‌اند. «الشمال» در این آیه به معنای «دست چپ» است و مراد از «أَصْحَابُ الشِّمَالِ» افرادی هستند که نامه اعمالشان به دست چپ آنها داده می‌شود:

«وَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِشِمَالِهِ فَيَقُولُ يَا لَيْتَنِي لَمْ أُوتَ كِتَابِيَهٗ»

(حاقة: ۲۵)؛ واما کسی که کارنامه‌اش به دست چپش داده شود،

می‌گوید: ای کاش کارنامه‌ام به من داده نمی‌شد.

البته عبارت «أَصْحَابُ الشِّمَالِ» با «أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ» بی‌ارتباط نیست. عرب‌ها سمت چپ را بَدِئَمَن می‌دانستند و اگر پرنده‌ای از این سمت می‌آمد، به آن فال بد می‌زدند. بنابراین دست چپ نماد بدیمنی و تیره‌بختی بوده است.

...مَا أَصْحَابُ الشِّمَالِ ﴿٤١﴾

عبارت: «مَا أَصْحَابُ الشِّمَالِ» نیز مانند «مَا أَصْحَابُ الْيَمِينِ»، یک عبارت پرسشی است که برای اظهار تعجب از عاقبت بد آنان به کار رفته و بیان‌کننده جایگاه پست و بی‌ارزش این گروه است.

نکته‌ای در زمینه فال زدن

باید توجه داشت استفاده از دو واژه «اليمين» و «الشمال» در قرآن برای اشاره به نیک‌بختی و نگون‌بختی، تأییدی برای اعتقادات خرافی اهل حجاز نیست و این‌گونه فال‌زدن‌ها از جانب معصومان عليه‌السلام به شدت رد شده است. برای نمونه از امیرالمؤمنین عليه‌السلام نقل شده:

«وقتی یکی از شما فال بد زد، باید از کنارش بگذرد و خدای

متعال را به یاد آورد». (الخصال، ج ۲، ص ۶۲۴)

همچنین برخی از کسانی که اعتقاد به فال زدن داشتند، سفر در چهارشنبه آخر ماه را بد می‌دانستند. شخصی در این باره از امام رضا عليه‌السلام پرسید، ایشان در پاسخ نوشت:

«هر کس برای مخالفت با تفأل زنان، چهارشنبه آخر ماه به سفر برود، از هرافتی محفوظ و از هر نوع آسیبی در امان است و خدای

متعال حاجت او را برآورده خواهد کرد!» (الفقیه: ۲/ ۲۶۶)

اقامتگاه دوزخیان

فِي سُمُومٍ وَحَمِيمٍ ﴿٤٢﴾

وَزَلِيلٍ مِّنْ يَّحْمُومٍ ﴿٤٣﴾ لَا بَارِدٍ وَلَا كَرِيمٍ ﴿٤٤﴾

آنان در میان حرارتی سوزان و آبی بس داغ و جوشان به سر می‌برند «۴۲» و در سایه‌ای از دود سیاه «۴۳» که نه خنک است و نه دلنشین و خوش! «۴۴»

بهشتیان در فضایی آرام، دلنشین و دوستانه، از شراب، میوه‌ها و غذاهای بهشتی بهره‌مند بودند؛ اما اصحاب شمال چه سرنوشتی دارند؟

فِي سُمُومٍ وَحَمِيمٍ ﴿٤٢﴾

آنان در میان بادی سوزان و آبی بس داغ و جوشان به سر می‌برند. «سُمُومٍ» به معنای بادی است دارای حرارت شدید که بسیار خشک و سوزان است. ظاهراً این واژه از سَم گرفته شده؛ چون هنگامی که این نوع باد به انسان برخورد می‌کند، مانند سم انسان را هلاک می‌کند.

«حَمِيمٍ» نیز به معنای آب بسیار گرم و جوشان است.

این دو، آنان را هم از بیرون می‌سوزاند و هم از درون؛ چرا که وقتی نفس می‌کشند، همین باد سوزان را تنفس می‌کنند که همه وجودشان را می‌سوزاند و وقتی درخواست آب می‌کنند، از همین آب جوشان به آنان می‌دهند که اعماق وجودشان را پاره‌پاره می‌کند:

«وَسُقُوا مَاءً حَمِيمًا فَقَطَّعَ أَمْعَاءَهُمْ» (محمد ﷺ: ۱۵)؛ و به آنان آبی

داغ می‌نوشانند که روده‌هایشان را پاره‌پاره می‌کند.

وَنَزَلَ مِنَ يُحْمُومٍ ﴿٤٣﴾

بهشتیان در سایه خنک و گسترده و دائمی بهشت در زیر درختان زیبای سدر و طلع و بر روی تخت‌های نرم و راحت سکونت داشتند؛ اما جهنمیان در سایه‌ای از دود سیاه به سر می‌برند؛ سایه‌ای که نه خنک است و نه خوش!

«يُحْمُومٍ» یعنی دود سیاه. اما مگر کسی زیر سایه دود پناهنده می‌شود؟ آیا این آیه می‌خواهد بگوید که جهنمیان هم برای رهایی از گرمای آفتاب همچون بهشتیان سایه‌ای دارند؛ اما این سایه از جنس دود سیاه است؟! ظاهراً این‌گونه نیست و این آیه، برای خرد کردن و به‌سخره گرفتن آنان است و مراد این است که: «آیا آنان انتظار دارند همچون بهشتیان در زیر سایه باشند؟ آری، آنان هم سایه دارند! اما سایه‌ای از دود غلیظ و سیاهی که از آتش سوزان جهنم برمی‌خیزد! سایه‌ای که به جای اینکه مایه راحتی آنان باشد، مایه عذاب آنان است».

خدای متعال در ادامه وصف سایه‌ای که جهنمیان در زیر آن قرار می‌گیرند، می‌فرماید:

لَا بَارِدٍ وَلَا كَرِيمٍ ﴿٤٤﴾

این سایه مانند سایه بهشتیان خنک نیست: «لَا بَارِدٍ»، و به‌طور کلی هیچ ویژگی از ویژگی‌های یک سایه مطلوب و دلنشین را ندارد: «وَلَا كَرِيمٍ».

«کَرِيمٍ» یعنی چیزی که ویژگی‌های خوب در آن جمع شده است. بنابراین «سایه کریم»، یعنی سایه‌ای که از هر آنچه یک سایه مطلوب و دل‌چسب باید داشته باشد، برخوردار است؛ برای نمونه بادهای آزاردهنده در آن وجود ندارد، از حشرات موزی در امان است، زمین آن کثیف نیست و سنگ‌های آزاردهنده ندارد.

این است بخشی از عذاب جهنمیان؛ اما به‌راستی، چرا خدای متعال این عذاب‌های سخت را برای مجرمان قرار داده است؟

چرا عذاب؟



إِنَّهُمْ كَانُوا قَبْلَ ذَلِكَ مُتْرَفِينَ

[این عذاب، بدان سبب است که] آنان پیش از این [در دنیا]، در اثر نعمت‌های خدا سرمست بودند [و بخشنده نعمت را از یاد برده بودند].

در آیات پیش، برخی از عذاب‌های اصحاب شمال بیان شد. با شنیدن این عذاب‌های دردناک پرسشی برای انسان مطرح می‌شود: مگر این‌گونه نیست که خداوند انسان را آفریده و او را دوست دارد؟ چطور چنین خدایی راضی می‌شود انسان را این‌گونه عذاب کند؟

عذاب الهی یا تجسم اعمال

بر اساس آیات و روایات و همچنین براهین عقلی، عدل خداوند متعال اقتضا می‌کند عذابش هراندازه هم شدید و دردناک باشد، چیزی فراتر از اعمال ناشایست خود بندگان نباشد. در جای جای قرآن کریم به روشنی بیان شده که در روز قیامت، همان حقیقت و چهره ملکوتی اعمال ناشایست انسان‌ها، سبب عذاب و درد کشیدن آنان می‌گردد؛

«وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَكُبَّتْ وُجُوهُهُمْ فِي النَّارِ هَلْ تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ» (نمل: ۹۰)؛ و آنان که کار بد آورند، چهره‌هاشان در آتش سرنگون گردد؛ [و به آنان گویند] آیا جز آن چه می‌کردید کیفر داده می‌شوید؟

به بیان دیگر، عذاب دردناک آنان، همان اعمالی است که در دنیا انجام داده‌اند و در آخرت حقیقتش که آتش و درد است، برایشان آشکار می‌شود.

آنچه که از ناحیه خداوند متعال برای ما ترسناک است این است که او بخواهد به جای فضل و رحمتش، با عدلش با ما برخورد کند؛ امام سجاد علیه السلام در فراز ۱۶ از دعای ۳۷ام صحیفه خطاب به خداوند می‌فرماید:

«كَرُمْتُ أَنْ يُخَافَ مِنْكَ إِلَّا الْعَدْلُ، لَا يُخْشَى جَوْزُكَ عَلَى مَنْ عَصَاكَ»؛ تو بزرگوارتر از آنی که جز از دادگری تو، بهراسند؛ از تو، بر کسی که با تو نافرمانی کرده است، بیم ستم نیست».

اما اینکه چرا فضل و رحمت خداوند شامل حال برخی نمی‌شود و آنان به واسطه عدل الهی، در آتش اعمال خود می‌سوزند، به خودشان برمی‌گردد. چشمه فیض و رحمت پروردگار، همواره در حال جوشش است اما دریافت این فضل و رحمت نیاز به استعداد و آمادگی دارد. متأسفانه برخی با اعمال ناشایست خود - از جمله اعمالی که در این آیات بیان خواهد شد - زمینه و استعداد پذیرش این رحمت را در خود از میان برمی‌دارند و در آتش آنچه خود کرده اند می‌سوزند. اگر کسی به خورشید پشت کند و خود را از نور آن محروم کند، گناه خورشید فروزان چیست؟!

یک نکته

در آیه‌ای که درباره سابقان و اصحاب یمین بود، به سبک زندگی آنان در دنیا و علت دستیابی آنان به این جایگاه اشاره‌ای نشد. اما درباره اصحاب شمال در میانه بحث از سرنوشت آنان، در آیه‌ای به سبک زندگی آنان در دنیا که عامل شقاوت و بدبختی آنان است، می‌پردازد. شاید به این دلیل که انسان برای این آفریده شده که به بهشت برود و در بزم قرب الهی از نعمت‌های او بهره‌مند شود؛ بنابراین بهشتی شدن، امری طبیعی است. آنچه نیاز به بیان علت دارد، این است که چگونه می‌شود انسان با آن کرامت و عظمت، با خود چنان کند که این‌گونه در جهنم خرد و تحقیر شود!

عوامل شقاوت (۱)

﴿٤٥﴾ إِنَّهُمْ كَانُوا قَبْلَ ذَلِكَ مُتْرَفِينَ

﴿٤٦﴾ وَكَانُوا يُصِرُّونَ عَلَى الْحِنثِ الْعَظِيمِ

[این عذاب، بدان سبب است که] آنان پیش از این [در دنیا]، در اثر نعمت‌های خدا سرمست بودند [و بخشنده نعمت را از یاد برده بودند]. «۴۵» و بر آن پیمان شکنی بزرگ اصرار می‌ورزیدند. «۴۶»

در درس پیش گفتیم این آیات عللی را بیان می‌کند که باعث شده خدای متعال اصحاب شمال را به سختی عذاب کند.

علت نخست: غرق شدن در نعمت‌های دنیا

نخستین علت که مربوط به سبک زندگی آنان است، این است که آنان در نعمت‌های دنیایی غرق شده و هدف اصلی خلقت خود را فراموش کرده بودند:

﴿٤٥﴾ إِنَّهُمْ كَانُوا قَبْلَ ذَلِكَ مُتْرَفِينَ

«الترفة» به معنای نعمت واسع و «مُتْرَف» به معنای کسی است که غرق در نعمت و رفاه است.

برخورداری از رفاه و نعمت‌های دنیایی به خودی خود هرگز ناپسند نیست. بسیاری از افراد صالح، با استفاده درست از نعمت‌های الهی همچون مال و ثروت، هوش و ذکاوت، قدرت بدنی و علم و دانش، در مسیر کسب رضای الهی، خود را به خدا نزدیک می‌کنند و بهشت را برای خود می‌خرند. اما به هر حال رفاه و نعمت فراوان، آفت‌هایی دارد؛ از جمله فراموشی خدا و از یاد بردن مرگ.

مراد از «مُتَرَف» در این آیه، به قرینه آیه بعد، افرادی هستند که نعمت‌های دنیایی آنان را دچار سرخوشی و سرمستی کرده، به گونه‌ای که دل‌هایشان با حب دنیا گره خورده و خدا را فراموش کرده‌اند و همین سرمستی باعث شده دین و دینداری و معادباوری را به سخره بگیرند. آنان از نعمت‌های الهی بهره می‌برند و درازای آن، او را نافرمانی می‌کنند:

«وَالَّذِينَ كَفَرُوا يَتَمَتَّعُونَ وَيَأْكُلُونَ كَمَا تَأْكُلُ الْأَنْعَامُ وَ

النَّارُ مَثْوًى لَّهُمْ» (محمد: ۱۲)؛ اما کسانی که کافر شده‌اند، [خوی انسانی را رها می‌کنند] و [زندگی دنیا را] به کامرانی می‌گذرانند و [بی هیچ هدفی] مانند چارپایان می‌چرند و می‌خورند، و آتش دوزخ جایگاهی برای آنان خواهد بود».

علت دوم: گناه و شرک

دومین علت که به رفتار آنان مربوط است، این است که آنان بر آن گناه بزرگ یا آن پیمان شکنی بزرگ پافشاری می‌کردند:

وَكَانُوا يُصِرُّونَ عَلَى الْحِنثِ الْعَظِيمِ ﴿٤٦﴾

درباره معنای واژه «حنث» در این آیه دو احتمال وجود دارد:

۱. «حنث» به معنای گناه است. مفسران احتمال داده‌اند مراد از «الْحِنثِ الْعَظِيمِ» یا گناه بزرگ، شرک به خدای متعال باشد: «إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ» (لقمان: ۱۳).

۲. «حنث» به معنای پیمان شکنی است. اما پیمانی که نقض آن «عظیم» دانسته شده و برخی انسان‌ها به خاطر شکستن آن به عذاب الهی گرفتار می‌شوند، کدام پیمان است؟ ظاهراً مراد همان پیمان فطری است که خدا در عالم ذرا از انسان‌ها گرفته که جز او را نپرستند.

بنابراین منظور از «الْحِنثِ الْعَظِيمِ» خروج از عبودیت خدای متعال و شرک ورزیدن به اوست.

عوامل شقاوت (۲)

وَكَانُوا يَقُولُونَ إِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا وَعِظْمًا

إِنَّا لَمَبْعُوثُونَ ﴿٤٧﴾ أَوَّابًا أَوَّلُونَ ﴿٤٨﴾

ومی گفتند: آیا چون مریم و به خاک و استخوان هایی تبدیل شدیم، آیا به راستی دوباره برانگیخته می شویم؟! «۴۷» و آیا پدران نخستین ما [که نابود شده اند، آنها هم برانگیخته می شوند]؟! «۴۸»

در درس پیش، دو عامل از عوامل شقاوت انسان که او را به وادی هلاک کننده جهنم می راند، بیان شد؛ یکی، اتراف و سرخوشی و غرق شدن در نعمت ها و فراموش کردن خدا و معاد و دیگری، اصرار و پافشاری بر شرک و ترک عبودیت پروردگار. در این درس، به تبیین سومین علت پرداخته می شود:

علت سوم: انکار معاد

اجساد مردگان تبدیل به استخوانی پوسیده می شود و همین استخوان نیز پس از چندی متلاشی می شود. گردآوردن این ذره ها و زنده کردن مجدد مرده، برای انسان ناممکن است؛ اما برای خدای متعال که خالق آن از هیچ است، به هیچ وجه دشوار نیست. کسانی هستند و بودند که قدرت بی انتهای پروردگار هستی را با قدرت محدود و ناچیز خود مقایسه می کردند و قاطعانه می گفتند: زنده شدن مجدد مردگان ناممکن است. البته بسیاری از این منکران، حقیقت را می دانستند و فقط برای فرار از واقعیت و مسئولیت پذیری، جنجال به پا می کردند. برای نمونه در سوره مبارکه یس آمده است:

یکی از دشمنان پیامبر ﷺ استخوان پوسیده مرده‌ای را در دست گرفت و نزد او آمد و استخوان را در دست خود خرد کرد و به این خیال که با این کار او را در پاسخ به این شبهه ناکام خواهد گذاشت، گفت: ای محمد! ﷺ، گمان می‌کنی خدا این استخوان پوسیده خرد شده را دوباره زنده خواهد کرد؟ آیا امکان دارد کسی که می‌میرد و به خاک تبدیل می‌شود، دوباره زنده شود:

«وَضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَنَسِيَ خَلْقَهُ قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ»

(یس: ۷۸)؛ در حالی که آفرینش نخستین خود را از یاد برده برای ما مثلی زد، گفت: چه کسی این استخوان‌ها را در حالی که پوسیده‌اند، زنده می‌کند؟

در آیات این درس می‌بینیم انکار معاد و فرار از پذیرش این واقعیت مهم، به عنوان یکی از عوامل شقاوت و بدبختی انسان معرفی شده است. آنان با اظهار تعجب می‌گفتند:

«إِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا وَعِظَامًا أَإِنَّا لَمَبْعُوثُونَ»؛ آیا زمانی که مردیم

و تبدیل به خاک و استخوان شدیم، آیا ما برانگیخته می‌شویم؟ و از آنجا که پدران و اجداد آنان سال‌ها و قرن‌ها بود مرده بودند و اثری از آنان نبود و به همین دلیل زنده شدن آنان ناممکن ترمی نمود، بر ناممکن بودن زنده شدن آنها تأکید می‌کردند:

«أَوَابَاؤُنَا الْأَوَّلُونَ»؛ و آیا پدران پیشین ما که هیچ اثری از آنها بر روی

زمین نیست، آیا آنها نیز برانگیخته خواهند شد؟!

روشن است که انکار معاد و روز حساب، نتیجه‌ای جز انحطاط در رفتار و ولنگاری در زندگی و به دنبال آن شقاوت و عذاب در پی نخواهد داشت. البته این پرسش‌ها بی‌پاسخ رها نشده و در بخش سوم سوره (آیات ۵۷-۷۴) به این موضوع پرداخته شده است.

همه را گرد می آوریم ...

قُلْ إِنِّ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ ﴿٤٩﴾ لَمَجْمُوعُونَ إِلَىٰ مِيقَتِ

يَوْمٍ مَّعْلُومٍ ﴿٥٠﴾ ثُمَّ إِنَّكُمْ أَنتَآ الضَّالُّونَ الْمُكَذِّبُونَ ﴿٥١﴾

لَّا كِلُونَ مِن شَجَرٍ مِّن زُقُومٍ ﴿٥٢﴾ فَالِتُونُ مِنهَا الْبُطُونَ ﴿٥٣﴾

بگو: قطعاً مردم نخستین و آیندگان، «۴۹» قطعاً به سوی مکانی که برای روزی معین، اختصاص یافته، روانه شده و در آنجا گردآورده می شوند. «۵۰» پس شما ای گمراهان و تکذیب کنندگان، «۵۱» قطعاً از درختانی به نام زقوم خواهید خورد «۵۲» و شکم هایتان را از آنها پر خواهید کرد. «۵۳»

در ادامه آیات قبل این آیات و آیات درس بعد، ضمن رد ادعای منکران معاد، به بیان جلوه دیگری از عذاب اصحاب شمال پرداخته است. ابتدا قاطعانه ادعای منکران را این گونه رد می کند:

قُلْ إِنِّ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ ﴿٤٩﴾ لَمَجْمُوعُونَ إِلَىٰ مِيقَتِ يَوْمٍ مَّعْلُومٍ ﴿٥٠﴾

به آنان بگو: مهم نیست مرده، از اولین و از گذشته دور باشد که هیچ چیز از جسمش باقی نمانده، یا از آخرین و تازه گذشتگان باشد که هنوز اثری از جسمشان باقی است؛ همه و همه قطعاً به سوی مکانی که برای روزی معین، اختصاص یافته، روانه شده و در آنجا گردآورده می شوند و انکار شما این واقعیت را تغییر نخواهد داد.

«مِیقَات» به دو معنای «وقت» و «مکان» به کار رفته است و ظاهراً در این آیه به معنای «مکان» است. مراد از «يَوْمٍ مَّعْلُومٍ» روزی است که زمان آن در علم الهی معین است و مراد از «مِیقَاتِ يَوْمٍ مَّعْلُومٍ» مکانی

است که برای گردآوری مردم در آن روز معین اختصاص یافته است. اگر کسی شبهه‌ای واقعی در زمینه معاد و هریک از مسائل دینی داشت، باید به آن پاسخ داد و شبهه او را برطرف کرد. اما انکار منکران معاد که مخاطب قرآن بودند، بی‌اساس و بدون دلیل بود و آنان از روی هواپرستی و برای فرار از بار تکلیف و مسئولیت‌پذیری حاضر به پذیرفتن این واقعیت نبودند؛ از این رو، خدای متعال آنان را با دو واژه «گمراه» و «تکذیب‌کننده» فراخوانده و به عذابی سخت وعده می‌دهد:

ثُمَّ إِنَّكُمْ أَنْتَآ الصَّالُونَ الْمُكَذِّبُونَ ﴿٥١﴾ لَا كَلُونَ مِنْ شَجَرٍ مِّنْ زُقُومٍ ﴿٥٢﴾
فَالثَّوْنُ مِنْهَا الْبُطُونُ ﴿٥٣﴾

ای گمراهانی که تکذیب و دروغ‌انگاشتن واقعیت‌ها عادتتان شده، پس از اینکه همه در آن روز معین و در آن مکان مشخص، گرد آمدند، برای شما میوه‌ای آماده کرده‌ایم که از آن بخورید! درختانی در جهنم وجود دارد به نام «زُقُوم»؛ شما از ثمره آن درختان خواهید خورد و شکم‌های خود را از میوه آنها پر خواهید کرد!

پیش از این بیان شد که این افراد در دنیا اهل خوشگذرانی و سرمستی بودند و معمولاً افراد خوش‌گذران عادت دارند همیشه شکمی پر داشته باشند. آیه ۵۳ می‌تواند کنایه‌ای به آن شکم‌های همیشه‌پر باشد که در جهنم نیز براساس همین عادت، همیشه پر خواهد بود؛ اما این بار از زُقُوم!

«شجر» اسم جنس جمعی، به معنای درختان و مفرد آن «شجرة» است. در این سوره درباره درخت زُقُوم چیزی ذکر نشده؛ اما در سوره صافات و دخان در این زمینه توضیحاتی داده شده که در درس بعد به آیات سوره دخان خواهیم پرداخت.

اینها، همه، نخستین پذیرایی است!

فَشْرَبُونَ عَلَيْهِ مِنَ الْحَمِيمِ ﴿٥٤﴾ فَشْرَبُونَ شَرْبَ الْهِمِ ﴿٥٥﴾

هَذَا نَزْلُهُمْ يَوْمَ الدِّينِ ﴿٥٦﴾

آن‌گاه روی آن، از آب جوش خواهید نوشید؛ «۵۴» آن را همچون نوشیدن شتران تشنه، می‌آشامید. «۵۵» این است آنچه در روز جزا بدان پذیرایی می‌شوند. «۵۶»

در آیات ۵۲ و ۵۳ منکران معاد به درختی به نام «زقوم» وعده داده شده‌اند؛ درختی که شکم‌هایشان از میوه آن پر خواهد شد. اما این درخت جهنمی چیست و چه ویژگی‌هایی دارد؟ در سوره دخان این درخت این‌گونه وصف شده:

«إِنَّ شَجَرَةَ الزَّقُّومِ * طَعَامُ الْأَثِيمِ * كَالْمُهْلِ يَغْلِي فِي الْبُطُونِ * كَغَلْيِ الْحَمِيمِ» (دخان: ۴۳-۴۶)؛ به راستی درخت زقوم، * خوراک گناه‌پیشه است. * همانند فلز ذوب شده در شکم‌ها می‌جوشد؛ * همچون جوشیدن آب جوشان!

این است آن درختی که جهنمیان از آن خواهند خورد. البته این پایان کار نیست و خوردن هر غذایی، تشنگی می‌آورد؛ به‌ویژه این غذا که بسیار داغ و سوزان است. برای جهنمیان نیز آبی فراهم شده تا تشنگی خود را برطرف کنند:

فَشْرَبُونَ عَلَيْهِ مِنَ الْحَمِيمِ ﴿٥٤﴾

آنان روی این غذای سوزان، شرابی خواهند نوشید؛ شرابی از آب جوشان! آنها نمی‌توانند از خوردن آن غذا و این نوشیدنی امتناع ورزند؛

بخوانند و نخواهند باید از آنها بخورند و بنوشند، آن هم نه یک نوشیدن عادی؛ بلکه:

فَشْرَبُوا مِنْ شَرْبِ الْهِيمِ ﴿٥٥﴾

همچون شترانی که گرفتار بیماری عطش شده‌اند و هرچقدر آب می‌خورند سیراب نمی‌شوند، آنان نیز این‌گونه از این آب جوشان خواهند نوشید!

«هیم» نام یک بیماری است که شتر به آن مبتلا می‌شود. به سبب این بیماری، شتر دچار تب و گرمایی در روده می‌شود و بر اثر آن، هر چه آب می‌نوشد، باز احساس تشنگی می‌کند. به چنین شتری «اهیم» گفته می‌شود و جمع آن «هیم» است. آیا این طعام و شراب، همه عذاب جهنم بود؟ نه؛ چنین نیست؛ بلکه:

هَذَا نَزْلُهُمْ يَوْمَ الدِّينِ ﴿٥٦﴾

این، تنها پذیرایی نخستین آنها در روز جزاست! «نزل» به طعام و شرابی گفته می‌شود که برای مهمان آماده شده تا به محض رسیدن از او پذیرایی شود. روشن است که استفاده از این واژه برای عذاب، نوعی تحقیر و تمسخر است. استفاده از واژه «يَوْمَ الدِّينِ» در این آیه به این امر اشاره دارد که: گمان نکنید این عذاب‌ها نابجا و ظالمانه است؛ آن روز، روز جزاست و روشن است آنان که در دنیا به خوشگذرانی مشغول بودند و برای رسیدن به منافع نامشروع خود، به انسان‌های دیگرستم کرده و حق دیگران را پایمال نمودند و به شکرانه این همه نعمت خدادادی، لحظه‌ای سر بر آستان عبودیت او فرو نیاوردند و بلکه با انکار معاد و به سخره گرفتن دین خدا، مؤمنان را آزار می‌دادند و مانع ایمان و هدایت دیگران می‌شدند، نباید جزایی جز این داشته باشند!

چرا باور نمی‌کنید؟!

فَخَنُ خَلَقْنٰكُمْ فَلَوْلَا تُصَدِّقُوْنَ ﴿٥٧﴾

[ای منکران رستاخیز،] ماییم که شما را آفریده‌ایم، پس چرا سخن ما را [درباره رستاخیز] باور نمی‌کنید؟

از این آیه، بخش سوم سوره آغاز می‌شود. در بیان سیمای سوره، گفتیم در این بخش نشانه‌هایی محسوس و دردسترس از قدرت و حکمت پروردگار متعال بیان شده تا به انکار بی‌اساس منکران معاد پاسخ داده شود. این استدلال‌ها و نشانه‌ها که مخاطب مستقیم آنها منکرانی هستند که در آیات پیش درباره آنها سخن گفته شد، چند کارکرد می‌تواند داشته باشد:

کارکردهای استدلال‌های قرآنی

۱. انکار منکران معاد و شبهه افکنی‌های آنان ممکن است ایمان مؤمنان را دچار تزلزل کند؛ چراکه مردم از نظر درجات ایمان یکسان نیستند و برخی با شبهه‌ای بی‌اساس، ایمان خود را از دست می‌دهند. برای این اساس حتی اگر معلوم باشد که شبهه افکن، قابل هدایت نیست، برای پیشگیری از تأثیرگذاری شبهه در اجتماع باید به آن پاسخ گفت. بنابراین نخستین کارکرد این آیات، تثبیت ایمان مؤمنان و پیشگیری از تأثیرگذاری شبهه استبعاد معاد است.

۲. اگرچه اصرار بر انجام برخی گناهان امکان بازگشت و توبه را بسیار دشوار می‌کند، اما انسان، هر قدر هم که گناه کرده باشد، باز مختار است و می‌تواند مسیر خود را تغییر دهد. بنابراین همچنان

این احتمال وجود دارد که برخی از این منکران، با شنیدن سخن یا تجربه حادثه‌ای، از خواب غفلت بیدار شوند و در مسیر صحیح قرار بگیرند. بنابراین دومین کارکرد این آیات، هدایت منکرانی است که امکان هدایت آنها همچنان وجود دارد.

۳. اگرچه بسیاری از آموزه‌های دینی، با عقل و فطرت انسان قابل درک و پذیرش است، اما سنت خدای متعال این است که حجت را بر همگان تمام کند تا کسی در قیامت بهانه‌ای نداشته باشد؛ به همین دلیل با تکرار استدلال‌ها و استفاده از تمثیل‌ها به شبهات منکران پاسخ می‌دهد تا در روز قیامت در برابر خدای متعال از این شکایت نکنند که اگر استدلالی برای آنان ذکر می‌شد، ایمان می‌آوردند.

نشانه اول: خلقت انسان

این بخش از سوره، با یک آیه کوتاه و پرمعنا که پاسخی نهفته در دل دارد، به زیبایی آغاز می‌شود:

نَحْنُ خَلَقْنَكُمْ فَلَوْلَا تَصَدَّقُونَ ﴿٥٧﴾

ای منکران معاد که سخنان ما را نمی‌پذیرید، آن که به شما روز قیامت را وعده می‌دهد، همان کسی است که شما را آفریده! آری؛ این، ما هستیم که شما را آفریده‌ایم و توانایی خود را در خلقت شما به اثبات رسانده‌ایم و همین ما هستیم که می‌خواهیم شما را دوباره پس از مرگ زنده کنیم! پس چرا سخنان ما را باور نمی‌کنید؟ منکران معاد می‌گفتند جمع کردن استخوان‌های پوسیده و جسمی که تبدیل به خاک شده، ناممکن است. خدای متعال در این آیه این‌گونه پاسخ می‌دهد که خدایی که شما را از هیچ آفرید، به طریق اولی قادر است دوباره شما را بازآفریند:

«قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ» (یس: ۷۹)؛ بگو:

همان کسی که نخستین بار آن استخوان‌ها را پدید آورد، آنها را زنده می‌کند و او از هر آفریده‌ای آگاه است.

ما می آفرینیم یا شما؟!

أَفَرَأَيْتُمْ مَا تُمْنُونَ ﴿٥٨﴾ أَأَنْتُمْ تَخْلُقُونَهُ أَمْ نَحْنُ الْخَالِقُونَ ﴿٥٩﴾

به من بگوئید، این نطفه که در رحم های ریزید، «۵۸» آیا شماستید که آن را به صورت انسان درمی آورید یا ما هستیم که آن را به صورت انسان درمی آوریم؟ «۵۹»

در درس پیش گفتیم که خدای متعال در این بخش نشانه هایی محسوس از ربوبیت و قدرت خود را بیان می کند تا نشان دهد زنده کردن دوباره مردگان، در برابر قدرت بی انتهای او کاری ممکن است. نخستین نشانه، خلقت نخستین انسان بود. منکران معاد که مخاطب مستقیم قرآن بودند، «الله» را خالق خود و تمام هستی می دانستند (انحراف آنان این بود که خدایانی دیگر را در کنار «الله» در تدبیر امور عالم شریک دانسته و آنها را می پرستیدند)؛ از این رو استدلال بر اساس خلقت نخستین انسان، برای آنان کارگشا بود.

شگفتی های خلقت نخستین

امیرالمؤمنین علیه السلام خلقت خدای متعال را این گونه وصف می کند: «خدایی که آفریده ها را به وجود آورد؛ بدون اینکه از نقشه دیگری اقتباس نماید، یا در به وجود آوردن آنها از به وجود آورنده ای پیش از خود الگو بردارد... اوست به وجود آورنده انواع موجودات بی آنکه اندیشه ای به کار برد، و بدون اینکه تصویری در باطن علمش پنهان داشته باشد، و بدون اینکه از تجربه ای از حوادث روزگاران گذشته استفاده نماید، و بدون اینکه به او در آفرینش

موجوداتِ شگفت‌انگیز، شریکی یاری رساند. پس آفرینش به امر او قاطعی تمام یافت، و به فرمانبرداری از او گردن نهاد، و دعوتِ حضرتش را پاسخ گفت...»

(نهج البلاغه، خطبه ۹۱ معروف به خطبه اشباح)

خلقت دوباره، آسان‌تر است

بر اساس آیات قرآن کریم کسی که پذیرفته خدای متعال او را آفریده، نباید آفرینش مجدد خود را ناممکن بداند؛ بلکه اگر خلقت نخستین ممکن بود، خلقت مجدد به طریق اولی ممکن است:

«وَهُوَ الَّذِي يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ وَهُوَ أَهْوَنُ عَلَيْهِ» (روم: ۲۷)؛

و اوست آن که موجودات را نخست پدید می‌آورد، سپس آنها را با آفرینشی جدید به سوی خود باز می‌گرداند و [در نگاه شما] تجدید حیات و بازگرداندن آنها برای او آسان‌تر است!

بنابراین کسانی که معاد را ناممکن می‌دانند، اگر به این نکته توجه نکنند، شبهه آنها برطرف خواهد شد. دوایه بعد برای توجه دادن مخاطبان به همین نکته است.

مگر شما خالقید؟!

أَفَرَأَيْتُمْ مَا تَدْعُونَ ﴿٥٨﴾ أَأَنْتُمْ تَخْلُقُونَهُ أَمْ نَحْنُ الْخَالِقُونَ ﴿٥٩﴾

به من بگویید: آن نطفه‌ای که شما وارد رحم همسران خود می‌کنید و پس از گذراندن مراحل، به نوزادی زیبا و کامل تبدیل می‌شود، آیا این شما هستید که او را از نطفه‌ای بی‌مقدار به انسانی کامل تبدیل می‌کنید یا ما هستیم که او را خلق می‌کنیم؟

شما خالق انسان نیستید و قدرت چنین کاری را ندارید؛ پس چرا زنده کردن مردگان را با قدرت خود می‌سنجید؟ چرا به این توجه ندارید که همان که خالق انسان است، قرار است به او آفرینشی مجدد عطا کند؟ «أَلَيْسَ ذَلِكَ بِقَادِرٍ عَلَى أَنْ يُحْيِيَ الْمَوْتَى؟» (قیامت: ۴۰)

مرگ، تقدیری الهی

فَنَحْنُ قَدَرْنَا بَيْنَكُمْ الْمَوْتَ وَمَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ ﴿٦٠﴾
 عَلَىٰ أَنْ نُبَدِّلَ أَمْثَلَكُمْ وَنُنْشِئَ لَكُمْ فِي مَا لَا تَعْلَمُونَ ﴿٦١﴾
 وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ النَّشْأَةَ الْأُولَىٰ فَلَوْلَا تَذَكَّرُونَ ﴿٦٢﴾

ماییم که مرگ را میان شما مقدر کرده ایم و ما هرگز مغلوب نیستیم. «۶۰» [مرگ را مقدر کردیم] براین اساس که امثال شما را جایگزین شما سازیم و شما را در آفرینش دیگری که از آن آگاهی ندارید درآوریم. «۶۱» به یقین، شما از آفرینش نخست آگاهی دارید، پس چرا متذکر نمی شوید؟ «۶۲»

در درس پیش، به خلقت نخستین انسان به عنوان نشانه ای از نشانه های قدرت پروردگار برای اثبات امکان معاد اشاره شد. در آیات ۶۰ و ۶۱، به یک پرسش پاسخ داده شده است: اینکه اساساً چرا خدای متعال انسان ها را دوبار می آفریند و متولد می کند؛ یک بار برای زندگی دنیا و بار دیگر برای زندگی آخرت؟

مرگ، تقدیر حتمی الهی

خدای متعال مقدر کرده مرگ بر زندگی انسان ها حاکم باشد: «نَحْنُ قَدَرْنَا بَيْنَكُمْ الْمَوْتَ». آری؛ مرگ تقدیر الهی است و همه انسان ها باید بمیرند و هیچ کس قرار نیست تا ابد در دنیا بماند؛ چرا که اگرچه دنیا برای انسان خلق شده، ولی انسان برای دنیا آفریده نشده است. ما مرگ را مقدر کرده ایم و ما اگر امری را مقدر کردیم، آن را به انجام می رسانیم و هیچ کس نمی تواند مانع اراده ما شود: «وَمَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ». «مَسْبُوق» در این آیه به معنای «مغلوب» است و مراد از «وَمَا نَحْنُ

بِمَسْئُوقَيْنَ» این است که ما در به تحقق رساندن اراده خود، هرگز مغلوب اراده دیگری نمی شویم.

حکمت تقدیر مرگ

چرا خدای توانا، این گونه مقدر نکرد که انسان ها تا ابد در روی زمین زندگی کنند؟ در آیه ۶۱، دو حکمت برای تقدیر مرگ بیان شده است:

۱. جایگزینی نسل ها

ما مرگ را مقدر کرده ایم، بر این اساس که شما را از روی زمین ببریم و گروهی دیگر مانند شما را جایگزین شما کنیم: «عَلَى أَنْ نُبَدِّلَ أَمْثَالَكُمْ». اراده ما بر این تعلق گرفته در هر دوره ای نسلی متفاوت از انسان ها بر روی کره زمین زندگی کنند. چند صباحی دیگر هیچ یک از شما روی زمین نیستید و به جای شما افرادی دیگر از امکانات روی زمین و از خانه ها و اموال شما استفاده خواهند کرد!

۲. زندگی دوباره در دنیایی متفاوت

ما مرگ را مقدر کرده ایم تا شما را پس از مرگ در قالب و هیئتی نوین بازآفرینی کنیم؛ قالب و هیئتی که فعلاً چیزی از آن نمی دانید: «وَنُنْشِئُكُمْ فِي مَا لَا تَعْلَمُونَ». شما در قالبی دیگر بازآفریده می شوید و بر اساس کردار خود در دنیا، جایگاهی نو خواهید داشت.

پیش از این گفتیم «إنشاء» به معنای ایجاد کردن است. «النَّشْأَةُ» در آیه بعد نیز از همین ماده و به معنای خلقت است.

چرا درس نمی گیرید؟

شما که خلقت اولیه خود یا همان «النَّشْأَةُ الْأُولَى» را می بینید و در حد دانش خود از شگفتی های آن آگاهی دارید و قدرت خالق آن را درک می کنید، چرا متذکر نمی شوید و به قدرت خالق آن اقرار نمی کنید و همچنان در قدرت او برای خلقت دوباره، تردید دارید: «وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ النَّشْأَةَ الْأُولَى فَلَوْلَا تَذَكَّرُونَ؟»

جلوه آب صاف در گل و خار

أَفَرَأَيْتُمْ مَا تَحْرُثُونَ ﴿٦٣﴾ أَمْ تَرْعَوْنَهُ أََمْ نَحْنُ الزَّارِعُونَ ﴿٦٤﴾

به من بگوئید، آنچه را کشت می کنید، «۶۳»
آیا شما آن را می رویانید یا ما رویاننده آن هستیم؟ «۶۴»

در این آیات به نشانه‌ای دیگر از نشانه‌های ربوبیت، قدرت و اراده خدای متعال برای پاسخ به منکران معاد اشاره شده است.

نشانه دوم: رویاندن گیاهان

کشاورزی از نخستین شغل‌هایی است که بشر به آن مشغول شد و همه با آن آشنا هستند و کمتر کسی است که در یک روز از یکی از محصولات کشاورزی استفاده نکند. دانه‌ای کوچک در شکافی از زمین پنهان می‌شود و چند صباحی بعد گیاهی سبز از دل خاک جوانه می‌زند و پس از چند هفته یا چند ماه، محصولی مفید از آن برداشت می‌شود. به راستی، چه می‌شود که از دل دانه‌ای خشک مانند دانه گندم که به ظاهر جان ندارد، جوانه‌ای سبز و زنده بیرون می‌زند و از آن دانه‌هایی فراوان به وجود می‌آید؟ مگر با این دانه چیزی جز آب بی‌رنگ و خاک مرده ارتباط دارد که این چنین رنگین و سرزنده و زیبا می‌شود؟

چشم بگشابه گلستان و ببین جلوه آب صاف در گل و خار
ز آب بی‌رنگ صد هزاران رنگ لاله و گل نگر در این گلزار

آیا این کار، کار شما انسان‌هاست؟ آیا شما می‌دانید که جوانه گیاهان را از دل خاک بیرون می‌آورید و آن را به گیاهی سرسبز تبدیل می‌کنید یا

ما هستیم که آن را می‌رویانیم: «أَفَرَأَيْتُمْ مَا تَحْرُثُونَ * أَأَنْتُمْ تَزْرَعُونَهُ أَمْ نَحْنُ الزَّارِعُونَ؟» روشن است که این کار از عهده شما بر نمی‌آید و این خداست که دانه‌ها و هسته‌ها را می‌شکافد و از آنها گیاه می‌رویاند: «إِنَّ اللَّهَ فَالِقُ الْحَبِّ وَالنَّوَى». (انعام: ۹۵)

«حرث» به معنای شکافتن زمین برای کاشتن دانه است که در آیه ۶۳ مجازاً به معنای کاشتن به کار رفته است. «زرع» نیز به معنای رویاندن و رشد دادن است.

ارتباط آیه با معاد

پیش‌تربیان شد که منکران معاد، بازآفرینی انسان را از استخوان‌هایی پوسیده و مرده ناممکن می‌دانستند. این آیات خلقت گیاهان از دانه‌ای به ظاهر خشک و مرده را به عنوان نمونه‌ای در دسترس از قدرت پروردگار هستی مطرح می‌کند؛ نمونه‌ای که همگان نه در داستان‌ها و تخیلات، بلکه در زندگی روزمره آن را لمس کرده‌اند. توجه به این نوع آفرینش، معقول بودن امکان آفرینش مجدد استخوان‌های پوسیده را اثبات می‌کند:

«وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ تَرَى الْأَرْضَ خَاشِعَةً فَإِذَا أَنْزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَرَبَتْ إِنَّ الَّذِي أَحْيَاهَا لَمُحْيِ الْمَوْتِ إِنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»

(فصلت: ۳۹)؛ و از نشانه‌های ربوبیت او این است که تو زمین را افتاده و رام می‌بینی، پس هنگامی که آب بر آن فرو فرستیم، با رویش گیاهان به جنبش درمی‌آید و بارش آنها فراز می‌آید. آری، همان کسی که زمین را با رویاندن گیاهان زنده کرد، مردگان را حیاتی دوباره می‌بخشد. به راستی او بر هر چیزی تواناست.

اگر ما اراده کنیم...

لَوْ نَشَاءُ لَجَعَلْنَاهُ حُطَامًا فَظَلْتُمْ تَفَكَّهُونَ ﴿٦٥﴾

إِنَّا لَمَعْرُومُونَ ﴿٦٦﴾ بَلْ نَحْنُ مَحْرُومُونَ ﴿٦٧﴾

اگر می خواستیم آن را به صورت خرده خاشاک درمی آوریم، آن گاه شما بایکدیگر به خوشگذرانی می نشستید، «۶۵» [و به هم می گفتید:] به راستی که ما زیان دیده ایم، «۶۶» بلکه ما [از سرمایه خود] محروم شده ایم. «۶۷»

بر اساس دو آیه پیش، تبدیل شدن دانه به جوانه و سربرآوردن جوانه از خاک و رویش گیاه، امری خدایی است که انسان در آن هیچ نقشی جز نهادن دانه در زمین ندارد. با وجود این ممکن است برخی همچنان گمان کنند افعالی که خودشان انجام می دهند، مانند کاشتن دانه و آب دادن به آن، باعث رویش خودبه خود گیاه می شود و اگر آنها اراده کنند و بخواهند محصولی را در سالی و در جایی برداشت کنند، به راحتی دانه آن را کشت می کنند و در پایان، محصول مطلوب را درو می کنند. خدای متعال در آیه ۶۵ می فرماید: گمان نکنید گیاهان به اراده شما رشد می کنند و محصول می دهند؛ چرا که اگر ما می خواستیم، اجازه نمی دادیم هیچ گیاهی به بار بنشیند و پیش از به بار نشستن، آن را با آفتی مانند حشرات یا با دهای سوزان یا سرما می خشکاندیم تا به جای محصول، مجبور باشید کاه و خاشاک خرد شده درو کنید: «لَوْ نَشَاءُ لَجَعَلْنَاهُ حُطَامًا». آن موقع بود که پشیمان و حیران، زمان خوش نشینی ها و گفتگوهای لذت بخشان فرا می رسید: «فَظَلْتُمْ تَفَكَّهُونَ» و به یکدیگر می گفتید:

وای بر ما که محصولی که برای یک سال بدان محتاج بودیم را از دست دادیم! قطعاً ما زیان دیده و خسارت زده‌ایم: «إِنَّا لَمُعْرُمُونَ!»؛ بلکه ما سرمایه، بذرو عمر خود را از دست دادیم و از همه چیز محروم و بی بهره شده‌ایم: «بَلْ نَحْنُ مَحْرُومُونَ»!

حال که چنین است، پیش از آنکه دیر شود بدانید به اراده ماست که کشتزار شما محصول می‌دهد و به اراده ماست که گاه دست رنج کشت شما نابود می‌شود.

واژگان آیات

«حطم» به معنای خرد کردن و «حُطام» به معنای شیء خرد شده است. «تَفَكُّهُ» به معنای لذت بردن و بهره بردن از چیزی لذت بخش است. فعل «تَفَكَّهَوْنَ» در این آیه، برای تحقیر و کنایه زدن به آنان به کار رفته است؛ چراکه از دست دادن سرمایه و عمر با خوش گذرانی و لذت سازگاری ندارد. «عُزْمَ» به معنای زیان مالی و خسارتی است که به انسان می‌رسد و «مُعْرَمَ» به معنای زیان دیده است.

یک نکته

این آیات افزون بر اینکه اراده خدا در به بارنشستن گیاهان را اثبات می‌کند، یک پیام اخلاقی نیز دارد: هر آنچه از رزق و روزی به شما می‌رسد، همه و همه از جانب خداست و اگر او نمی‌خواست، کارهای شما نتیجه نمی‌داد؛ پس سپاسگزار او باشید و همان گونه که خدا به شما احسان کرد، شما نیز به نیازمندان احسان کنید.

ابره‌ای به ظاهر بی بار

أَفَرَأَيْتُمُ الْمَاءَ الَّذِي تَشْرَبُونَ ﴿٦٨﴾ أَأَنْتُمْ أَنْزَلْتُمُوهُ مِنَ الْمُزْنِ أَمْ نَحْنُ
الْمُنْزِلُونَ ﴿٦٩﴾ لَوْ نَشَاءُ جَعَلْنَاهُ أُجَاجًا فَلَوْلَا تَشْكُرُونَ ﴿٧٠﴾

به من بگویند این آبی که می‌آشامید، «۶۸» آیا شما آن را از ابره‌ای سفید فرود آورده‌اید یا ماییم که فرود آورنده‌ایم؟ «۶۹» اگر بخواهیم آن را شور و تلخ می‌گردانیم؛ پس چرا سپاسگزاری نمی‌کنید؟ «۷۰»

سومین نشانه

سومین نشانه از نشانه‌های ربوبیت، تدبیر و قدرت خدای متعال، نزول باران است. آب، به حق مایه حیات معرفی شده است. همه موجودات زنده از جمله گیاهان و حیوانات به آب نیاز دارند و اگر چرخه حرکت آب نبود، جو زمین صلاحیت خود را برای زندگی در آن از دست می‌داد. البته این آیات درباره آب آشامیدنی است: «الْمَاءَ الَّذِي تَشْرَبُونَ»؛ آبی گوارا و پاک که نافع‌ترین و برترین آب‌هاست، و نیاز هر روز و بلکه هر ساعت بشر است.

آب باران، سالم‌ترین، شیرین‌ترین و مناسب‌ترین آب برای نوشیدن است و بیشترین آبی که بشر برای نوشیدن استفاده می‌کند، آب باران است. آبی که درون چشمه‌ها، رودها و سدها نیز جاری است همه مستقیم یا غیرمستقیم نتیجه بارانی است که در طول یک سال بر زمین می‌بارد. به همین دلیل است که در این آیات، باران به عنوان منشأ آب آشامیدنی معرفی شده است.

اما به راستی، کیست که مقدر کرده ابره‌ای باران را مسیری به طول هزاران کیلومتر را سپری کنند و بالای سر شما جمع شوند و میلیون‌ها

متر مکعب آب را به آرامی و در نهایت طراوت و زیبایی فرو بریزند؟ به من بگویید، آیا این آب زلالی که از آن می نوشید، این شماست که آن را از ابرها این گونه شیرین و گوارا بر روی زمین فرو فرستاده اید یا ما مییم که آن را فرو می فرستیم: «أَفَرَأَيْتُمُ الْمَاءَ الَّذِي تَشْرَبُونَ * أَأَنْتُمْ أَنْزَلْتُمُوهُ مِنَ الْمُزْنِ أَمْ نَحْنُ الْمُنْزِلُونَ؟»

«الْمُزْن» اسم جنس جمع، به معنای ابرهای سفید و مفرد آن «الْمُزْنَةُ» است.

ارتباط آیات با معاد

برخی مفسران در این باره گفته اند:

حقیقتاً وقتی به ابرهای پراکنده در آسمان نگاه می کنیم، اثری از آب در آنها نمی بینیم؛ چگونه در آنها آب وجود داشته باشد و بر روی زمین نریزد؟! اما به ناگاه همین ابرها گرد هم جمع می شوند و میلیاردها قطره باران که حیات زمین به آنها وابسته است، فرو می آیند. این، نشان می دهد خدای متعال قوه بارش را در ابری که هیچ اثری از آب در آن دیده نمی شود، قرار داده است و پس همین خدا قادر است قوه خلقت مجدد را در استخوان های پوسیده قرار دهد و در نتیجه، خرده استخوان هایی که ما هیچ اثری از حیات در آنها نمی بینیم، به ناگاه گرد آیند و به انسان تبدیل شوند.

اگرما اراده می کردیم...

البته اگرما اراده می کردیم، این آب گوارایی را که مایه حیات شماست، بسیار شور و تلخ قرار می دادیم: «لَوْ نَشَاءُ جَعَلْنَاهُ أُجَاجًا» اما اراده ما بر این قرار گرفته که این نعمت را از شما دریغ نکنیم؛ پس چرا سپاس نمی گزارید: «فَلَوْ لَا تَشْكُرُونَ؟»؛ چرا دست از کفر و شرک بر نمی دارید و به پاس این نعمت ها در برابر خدای مَنّان کرنش نمی کنید؟

چوب‌های خیس آتش‌زا

أَفْرَأَيْتُمُ النَّارَ الَّتِي تُورُونَ ﴿٧١﴾

﴿٧٢﴾

ءَأَنْتُمْ أَنْشَأْتُمْ شَجَرَتَهَا أَمْ نَحْنُ الْمُنْشِئُونَ

به من بگوئید، این آتشی که شما با کشیدن شاخه دو درخت (مرخ و عفار) به یکدیگر، می‌افروزید، «۷۱» آیا شما درخت آن را آفریده و پرورش داده‌اید یا ما آفریننده و پرورش دهنده آنیم؟ «۷۲»

چهارمین نشانه:

نشانه چهارم از نشانه‌های تدبیر و قدرت الهی که بازنده شدن مردگان مشابهت دارد، آتش است. عرب‌هایی که مخاطب قرآن بودند برای روشن کردن آتش، از چوب برخی درختان خاص استفاده می‌کردند. آنان چوب دو درخت به نام‌های «مرخ» و «عفار» را درحالی که تربود و از آن آب می‌چکید، به هم می‌ساییدند که از دل آن دو، جرقه‌های آتش بیرون می‌جهید و با آن جرقه‌ها آتش روشن می‌کردند. به چوب بالایی «زُند» و به چوب پایینی «زُندة» گفته می‌شد. همین امر عجیب به عنوان یکی از نمونه‌های مشابه معاد در عالم دنیا مطرح شده است: به من بگوئید، آتشی که شما با مالش دو چوب از درختانی خاص روشن می‌کنید، آیا این شما هستید که این درختان خاص را ایجاد کرده‌اید یا ما هستیم که ایجاد کننده آنهایم: «أَفَرَأَيْتُمُ النَّارَ الَّتِي تُورُونَ * أَنْتُمْ أَنْشَأْتُمْ شَجَرَتَهَا أَمْ نَحْنُ الْمُنْشِئُونَ؟»

«وَرَى الزُّنْدُ» (ثلاثی مجرد) یعنی آتش زنه جرقه زد و از آن آتش خارج شد. «أوری الزُّند» یا «أوری النَّار» (باب افعال) یعنی چوب زُند را به مانند آن، سایید و از آن آتش خارج شد. تورون درآیه ۷۱ از همین

ماده است به معنای «دو چوب را به هم می‌ساییم». «شَجَرَتَهَا» یا «شجرة النار» نیز همان درختان مخصوصی است که برای روشن کردن آتش از آنها استفاده شده است.

ارتباط آیه با معاد:

کسی که از خاصیت درونی این دو چوب آگاهی ندارد، در ابتدا محال می‌داند از دو چوب تر، که از آنها آب می‌چکد، آتش بیرون بیاید. این دو آیه این‌گونه به منکران پاسخ می‌دهد:

آیا برای شما عجیب است که استخوانی پوسیده و بی‌جان که با خاک هیچ تفاوتی ندارد، دارای حیات شود؟ مگر شما نمی‌بینید که در زندگی روزمره خود، دو شاخه سبز و تر را به هم سایش می‌دهید و از دل آن آتش بیرون می‌ریزد؟ مگر آب دشمن آتش نیست؟ آیا از این تعجب نمی‌کنید که خدای متعال چگونه برای شما از دل شاخه‌ای تر، آتش ایجاد می‌کند؟ همان خدایی که آب و آتش را در یک جا در کنار هم جمع کرده و از آب، آتش بیرون می‌ریزد، می‌تواند حیاتی دوباره در این استخوان‌های بی‌جان بدمد.

پیش از این گفتیم در سوره یس آمده: شخصی استخوان‌های پوسیده‌ای را نزد پیامبر ﷺ آورد و از او پرسید: کیست که این استخوان‌ها را زنده می‌کند؟ همین استدلال در پاسخ به او نیز مطرح شده است:

«الَّذِي جَعَلَ لَكُم مِّنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ نَارًا فَإِذَا أَنْتُمْ مِنْهُ تُوقِدُونَ»

(یس: ۸۰)؛ همان توانمندی که برای شما از درخت سبز (مرخ و عفار) که تروتازه است آتشی پدیدار کرد که شما بی‌درنگ از آن، آتش می‌افروزید.

آتش دنیا، یادآور آتش عقبی

۷۳

نَحْنُ جَعَلْنَاهَا تَذْكِرَةً وَمَتَاعًا لِلْمُقْوِينَ

ما این آتش را مایه تذکرو وسیله استفاده برای کسانی که در بیابان فرود می آیند، قرار داده ایم.

در دویاه پیش، به روشن شدن آتش از شاخه درختان سبز، به عنوان استدلالی برای اثبات امکان معاد اشاره شد. به فراخور بحث از آتش، در آیه ۷۳ به دوفایده مهم از فواید آفرینش آتش در دنیا اشاره شده است:

آتش دنیا، یادآور آتش جهنم

۱. آتش دنیا، یادآور آتش جهنم است: «نَحْنُ جَعَلْنَاهَا تَذْكِرَةً». اینکه شما در دنیا، سوزاندن آتش را تجربه و سوزش آن را احساس می کنید و از آن بر حذر هستید، می تواند شما را به یاد آتشی به مراتب سوزاننده تر بیندازد که باید از آن بر حذر باشید:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا وَقُودُهَا النَّاسُ

وَالْحِجَارَةُ» (تحریم: ۶)؛ ای کسانی که ایمان آورده اید، خود و

خانواده هایتان را از آتشی که هیزمش مردم و سنگ ها خواهند

بود، حفظ کنید!

مفید برای مسافران بیابان

۲. مسافرانی که در بیابان ها در حال سفر هستند، به شدت نیازمند آتش هستند تا اولاً اطراف خود را ببینند و بتوانند از شر حیوانات موذی در امان بمانند، ثانیاً خود را از سرما حفظ کنند و ثالثاً برای خود غذا تهیه کنند: «وَمَتَاعًا لِلْمُقْوِينَ».

«متاع» به معنای چیزی است که از آن فایده برده می‌شود و «مُقوی» به معنای کسی است که دریابان بی‌آب علف فرود می‌آید. این واژه به معنای مسافرنیز آمده است.

در این آیه، فایده اخروی آتش، یعنی یادآوری آتش جهنم، بر فایده دنیوی آن مقدم شده است. چرا که در گفتمان قرآنی، دنیا و منافع دنیوی در برابر آخرت و منافع اخروی بی‌فروغ است.

ایجاد انگیزه در دل معرفت‌بخشی

نکته جالب این است که در لایه لای استدلال‌هایی که برای معاد مطرح شده، گاه به نکاتی تأثیرگذار اشاره شده تا مخاطب را در میانه مباحث نظری، از نظر اخلاقی و انگیزشی نیز تحت تأثیر قرار دهد:

- پس از بحث از خلقت نخستین، سخن از تقدیر مرگ و نظام مرگ و زندگی به میان آمد تا اصالت دنیا را در ذهن مخاطب متزلزل کند،
- پس از بحث از رویاندن گیاه از دانه، از اراده مطلق خدا در ثمربخش بودن کشتزارها سخن رفت تا مخاطب خدا را در متن زندگی احساس کند،
- پس از استدلال به بارش باران، به اراده خدا در گوارا بودن آب برای بهره بهتر انسان اشاره شد تا وجدان انسان را برای شکرگزاری تحریک کند،
- و پس از استدلال به آتش، درکنار ذکر منافع دنیوی آن که شکرگزاری پروردگار را می‌طلبد، آتش را یادآور آتش جهنم معرفی می‌کند تا روان آدمی را در اضطراب اندازد و در او انگیزه‌ای برای یک اراده جدی ایجاد کند؛ اراده‌ای برای حرکت در مسیری که پایانش رهایی از آتش است!

عجیب اما ممکن



فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ

پس نام پروردگارت را که بزرگ است، تسبیح بگو و از آن به پاکی و پیراستگی از هر عیب و کاستی یاد کن.

این آیه، آیه پایانی بخش سوم است. پیش از بیان معنای آیه، مناسب است استدلال‌های مطرح شده در این بخش را از نظر شباهت‌ها، مرور کنیم:

ظهور امری دور از انتظار

همه نشانه‌هایی که ذکر شد، امری ملموس بودند که انسان‌ها دائم با آنها در ارتباط هستند. نقطه مشترک میان این امور ملموس و در دسترس این است که در همه آنها، امری تحقق می‌پذیرد که بروز و ظهور آن با اندیشه مادی، غیر ممکن می‌نماید؛ اگرچه تحقق بی‌شمار آن در زندگی، این امر را عادی جلوه داده است:

- نطفه، ماده‌ای است به ظاهری جان و بی‌ارزش. برای کسی که از حقیقت درون نطفه آگاه نیست، باید عجیب باشد چگونه ممکن است مایعی بدبو، به انسانی کامل دارای اعضای دقیق مانند چشم، گوش، قلب، کبد، عقل و دارای توانایی سخن گفتن و اندیشیدن تبدیل شود؟

- دانه و هسته گیاهان، در ظاهر خشک و بی‌جان هستند. حتی اگر درون آنها شکافته شود، چیز جدیدی در آن مشاهده نمی‌شود. آیا اگر کمی دقیق بیندیشیم، عجیب نیست که گیاهی سبز و زنده از درون آن بیرون می‌آید؟

- ابرهایی که در آسمان در حرکت اند، در ظاهر تنها توده‌هایی از بخارند.
- اما از همین توده‌های بخار، ملیون‌ها متر مکعب آب بیرون می‌ریزد!
- آتش زدن ابتداییِ چوب‌تر، کاری بسیار دشوار است؛ به همین دلیل برای روشن کردن آتش، از هیزم خشک استفاده می‌شود. اما چوب‌هایی وجود دارد که با سایش آنها در حالتی که تراست، از آنها جرقه آتش بیرون می‌جهد! آیا این امری عجیب نیست؟

تمام این امور، اموری هستند که اگر ما به آنها عادت نداشتیم، هرگز تحقق آنها را باور نمی‌کردیم! معاد و زنده شدن مجدد مردگان نیز، شبیه همین امور است. بقایای جسد مردگان، استخوان و خاکی است که در ظاهر و در اندیشه مادی، امکان زنده شدن آنها عجیب به نظر می‌رسد. اما آیا این عجیب بودن، می‌تواند دلیلی بر انکار آن باشد؟ اگر عجیب بودن آن موارد چهارگانه، مانع تحقق آنها می‌شود، در اینجا نیز چنین است؛ وگرنه باید حکم کرد برانگیخته شدن مردگان نیز امری بسیار عجیب و در عین حال ممکن است!

نکته

از آنجا که بیشتر افراد توانایی درک استدلال‌ها و برهان‌های دقیق فلسفی را ندارند، برای پاسخ به شبهات و پرسش‌های دینی و یار د باورهای نادرست لازم نیست به دنبال ارائه دلیل عقلی و فلسفی باشیم؛ بلکه گاه با ذکر یک نمونه، یک مثال نقض، یک نکته و یا یک داستان می‌توانیم شخص را - به شرط این که مغرض و لجوج نبوده و به دنبال حقیقت باشد - قانع کنیم. این آیات، نمونه‌ای زیبا از پاسخ‌های ساده و در عین حال قانع کننده است.

به عنوان نمونه‌ای دیگر: خدای متعال در رد این باور نادرست مسیحیان که: «چون عیسی علیه السلام پدر نداشت، فرزند خداست»، از حضرت آدم علیه السلام به عنوان انسانی که نه پدر داشت و نه مادر، یاد می‌کند؛ به این معنا که اگر پدر نداشتن دلیل این است که شخص، فرزند خدا باشد، آدم علیه السلام که نه پدر داشت و نه مادر، به طریق اولی باید فرزند خدا باشد!

سبحان ربی العظیم

۷۴

فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ

پس نام پروردگارت را که بزرگ است، تسبیح بگو و از آن به پاکی و پیراستگی از هر عیب و کاستی یاد کن.

پس از بیان نشانه‌هایی از قدرت خدا و اثبات امکان معاد، خدای متعال به پیامبر ﷺ دستور می‌دهد نام پروردگار بزرگ خود را تسبیح بگوید: «فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ»
درباره این آیه به چند نکته اشاره می‌کنیم:

معنای تسبیح

تسبیح، به معنای تعظیم و تنزیه پروردگار متعال است. به عبارت دیگر، تسبیح نوعی اعتراف به کمال، عظمت و بزرگی پروردگار و دور دانستن او از هر عیب، نقص و کاستی است. از امیرالمؤمنین (علیه السلام) درباره تفسیر «سبحان الله» پرسیدند، فرمود:

«این ذکر، بزرگداشت جلالت خدای عزوجل و دور دانستن او از هر نسبتی است که مشرکان به او داده‌اند؛ هنگامی که بنده‌ای این ذکر را می‌گوید، همه فرشتگان بر او درود می‌فرستند».

(توحید صدوق: ۳۱۲)

بنابراین هر قول و هر فعلی که بر چنین امری دلالت داشته باشد، نوعی تسبیح به شمار می‌آید؛ مانند: ۱. افعال قلبی همچون یاد خدا و تقویت اعتقاد به عظمت او در دل و جان، ۲. اقوالی همچون سبحان الله که بر عظمت خدا دلالت دارند ۳. افعالی مانند نماز.

همه موجودات تسبیح می گویند

بنابر آیات قرآن کریم همه موجودات در عالم هستی او را تسبیح می گویند: «تُسَبِّحُ لَهُ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ» (اسراء: ۴۴)؛ آسمان های هفتگانه و زمین و هرکه در آنهاست او را تسبیح می گویند، و هیچ چیزی نیست مگر این که خدا را همراه با ستایش او تسبیح می گوید، ولی شما تسبیح آنها را در نمی یابید.

این گونه آیات نشان می دهند همه موجودات درکی از عظمت پروردگار دارند. چه شرم آور است آدمی با اینکه اشرف مخلوقات است، از این کار غافل باشد:

گفتم این شرط آدمیت نیست مرغ تسبیح گوی و ما خاموش

معنای اسم

درباره معنای «اسم»، دو احتمال وجود دارد:

۱. به معنای نام پروردگار است؛ در این حالت مراد از «فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ» این است که نام پروردگار را از هر کاستی و نقصانی دور و منزّه بدان. روشن است که تنزیه نام پروردگار، تنزیه خود پروردگار نیز هست.
۲. مراد از اسم، ذکر و مراد از «فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ» این است که با یاد کردن پروردگار بزرگت، او را از هر عیب و نقصی دور بدان.

ارتباط آیه با آیات پیشین

در آیات پیشین، ادعایی از جانب مشرکان نقل شد: معاد و آفرینش مجدد استخوان های پوسیده ممکن نیست و خدای متعال قدرت چنین کاری را ندارد. لازمه چنین ادعایی، اثبات نقص و کاستی در ذات اقدس پروردگار بود. سپس این ادعا و این شبهه در چند آیه پاسخ داده شد. حال و پس از اثبات قدرت و عظمت خدا، لازم است مخاطبان خدای متعال را از آن نقصی که به او اسناد داده شده بود و از هر نقص دیگری، تنزیه کنند تا مباد اثری از این شبهه در دل آنان باقی بماند.

سوگند نمی خورم!

فَلَا أُقْسِمُ بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ ﴿٧٥﴾
وَإِنَّهُ لَقَسَمٌ لِّو تَعْلَمُونَ عَظِيمٌ ﴿٧٦﴾

سوگند یاد نمی کنم به جایگاه های ستارگان «۷۵»
و بی تردید این سوگند - اگر بدانید - سوگندی است بزرگ! «۷۶»

انکار معاد، انکار قرآن

این آیات، شروع بخش چهارم سوره است. گفتیم وقوع معاد و تحقق روزی برای حساب و جزا، یکی از مهم ترین و کلیدی ترین مباحث مطرح شده در قرآن است. تأکید قرآن بر این موضوع، باعث شده بود منکران معاد در برابر قرآن موضع بگیرند و بدون اینکه درباره آن تأمل کنند، فقط به خاطر اینکه این کتاب از برانگیخته شدن انسان ها در قیامت سخن می گوید، آن را کتابی ساختگی قلمداد کنند. بنابراین انکار معاد، انکاری اساسی قرآن را نیز در پی داشت. حال که به شبهات معاد پاسخ داده شد، وقت آن است که قرآن نیز از تمام این اتهامات، مبرا و جایگاه حقیقی آن دوباره به مردم گوشزد شود. بنابراین هدف از این بخش، تثبیت عظمت قرآن در دل ها و اطمینان دادن به مردم نسبت به الهی بودن آن است.

سوگند نمی خورم!

در آیه ۷۵، خدای متعال می فرماید: به قرارگاه های ستارگان سوگند نمی خورم: «فَلَا أُقْسِمُ بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ!» پرسش این است که چرا به جای سوگند خوردن، در این آیه سخن از نفی سوگند است؟ به این پرسش پاسخی هایی داده شده؛ اما پاسخی که صحیح تر

به نظر می‌رسد این است که مراد از «سوگند نمی‌خورم» این است که سخنی که می‌خواهم بیان کنم، آن قدر واضح و بدیهی است که با اندک تأملی همه مخاطبان آن را تأیید می‌کنند؛ بنابراین چه نیازی به سوگند است؟ سوگند یاد نمی‌کنم، چون سخنم بدیهی است و نیازی به سوگند ندارد!

تأکیدی فراتر از سوگند

درست است که در این اسلوب، متکلم سوگند یاد نمی‌کند و از این نظر، کلام تأکیدی ندارد؛ اما از جهتی دیگر می‌توان گفت این اسلوب، تأکیدی فراتر از اسلوب سوگند دارد؛ چراکه در این حالت، متکلم افزون بر اینکه اعلام می‌کند سخنش حق است، تأکید می‌کند که حق بودن آن واضح است و جای انکار ندارد؛ درحالی‌که در سوگند، همیشه این‌گونه نیست و ممکن است سخنی که برای تأکید آن سوگند یاد می‌شود، بدیهی نباشد.

مَوَاقِعُ النُّجُوم

«مَوَاقِعُ» جمع «موقع» به معنای محل و قرارگاه است. ظاهر این است که مراد از «مَوَاقِعُ النُّجُوم» جایگاهی است که در نظام فلکی برای هر ستاره مشخص شده است. این عبارت به این حقیقت علمی اشاره دارد که هر ستاره‌ای بی‌حساب در آسمان رها نشده؛ بلکه هر کدام جایگاهی مخصوص دارد و از نظامی دقیق و متقن تبعیت می‌کند. از آنجا که «مَوَاقِعُ النُّجُوم» نشانه‌ای از اتقان و حکمت در نظام هستی و در نتیجه، آیه‌ای از آیات عظیم پروردگار است، امری عظیم و شریف است و در نتیجه، سوگند به آن نیز سوگندی عظیم است؛ البته انسان‌ها نمی‌توانند به راحتی عظمت این آفریده‌های دقیق و عجیب را درک کنند: «وَإِنَّهُ لَقَسَمٌ لِّوَعْلَمُونَ عَظِيمٌ».

کلامی خواندنی

إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ ﴿٧٧﴾ فِي كِتَابٍ مَّكْنُونٍ ﴿٧٨﴾

این کتاب، کلامی خواندنی، گرانمایه و سودمند است. «۷۷»
که در لوحی که از هرگونه تغییر و دگرگونی مصون است
قرار دارد. «۷۸»

کلامی خواندنی و سودمند

پس از تأکید سوگند گونه‌ای که در درس قبل گذشت، جمله اصلی که تأکید برای آن آورده شده، ذکر شده است: این کتاب که برای پیامبر ﷺ نازل شده و او آن را بر شما می‌خواند، کلامی شنیدنی، خواندنی و بسیار گرانمایه، حکیمانه و سودمند است: «إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ».

قرآن به معنای کلام خواندنی است، یعنی سخنی که دائم باید خوانده شود. کلام خدا کلامی است شایسته تدبر و تأمل فراوان که تکرار تلاوت آن، ملال‌آور و خسته‌کننده نیست؛ بلکه هر بار قرائت آن، در قرائت‌کننده تأثیری نوبر جای می‌گذارد. امام رضا علیه السلام از پدر بزرگوارش روایت کرده که مردی از حضرت صادق علیه السلام پرسید: «چطور می‌شود که هر چه قرآن را نشر دهند و در آن تحقیق کنند، باز طراوت و تازگی دارد؟» امام علیه السلام فرمود:

«زیرا خدای متعال آن را از برای زمانی خاص و مردمی معین نازل نکرده است؛ بنابراین قرآن در هر زمان، جدید است و نزد هر قومی، تازگی دارد تا روز قیامت!»

(عیون اخبار الرضا علیه السلام: ۲/ ۸۷)

پیش از این، در بیان آیه ۴۴ گفتیم «کریم» از هر نوعی، به معنای مصداقی از آن نوع است که برترین صفات را داراست. بنابراین مراد از «قُرْآنُ کَرِیمٌ»، سخنی است که برترین، متقن ترین و ارزشمندترین محتوا و معارف را در خود جای داده و بیشترین سود را به خواننده می‌رساند. از رسول خدا ﷺ نقل شده:

«فَضَّلَ الْقُرْآنَ عَلَى سَائِرِ الْكَلَامِ كَفَضَّلَ اللَّهُ عَلَى خَلْقِهِ»

(بحار الانوار: ۸۹/ ۱۹)؛ برتری قرآن بر دیگر سخنان، همچون برتری

خدا بر خلق اوست.

کتابی از ملکوت

پس از اینکه قرآن با وصف «کریم» ستوده شد، به دومین ویژگی از ویژگی‌های این کتاب ارجمند اشاره شده است: این قرآن، کتابی است که در لوحی ثابت و پنهان قرار دارد: «فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ».

«کتاب» به معنای مکتوب و نوشته شده است. این واژه گاهی به معنای امر ثابت و تحقق یافته‌ای که قابل تغییر نیست نیز به کار می‌رود. «مکنون» نیز از ماده «کنن» به معنای پوشیده و پنهان است. ظاهراً مراد از آیه این است که حقیقت این کتاب، پیش از نزول بر پیامبر ﷺ نزد خدای متعال و در علم او، به صورت امری ثابت، قطعی و تغییرناپذیر وجود دارد؛ ولی این امر از انسان‌ها پوشیده است. مشابه این آیه در پایان سوره بروج نیز آمده است:

«بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَجِيدٌ * فِي لَوْحٍ مَحْفُوظٍ» (بروج: ۲۱-۲۲)؛ بلکه این

کتاب، کتابی است خواندنی و ارجمند* که در لوحی محفوظ قرار دارد.

ظاهراً غرض از این آیات، تأکید بر این است که قرآن، ساخته بشر یا القای شیاطین نیست؛ بلکه کتابی است با عظمت و دارای منشأ آسمانی و ملکوتی.

فقط پاک شدگان!

لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ ﴿٧٨﴾ نَزِيلٌ مِّن رَّبِّ الْعَالَمِينَ ﴿٨٠﴾

و جز پیراستگان از گناه و پلیدی هیچ کس به آن دسترسی ندارد
 ﴿۷۹﴾ و از جانب پروردگار جهانیان فروفرستاده شده است. ﴿۸۰﴾

در درس پیش، دو صفت برای قرآن بیان شد: کریم است و منشأ آن، کتابی مکنون و پنهان است. در آیات ۷۹ و ۸۰ نیز دو صفت دیگر بیان شده است:

مطهّران به آن دسترسی دارند

در آیه ۷۸ بیان شد که محتوا و الفاظ قرآن، پیش از نزول بر پیامبر ﷺ در نزد خدای متعال و در علم او، به صورت امری ثابت، قطعی و تغییرناپذیر وجود دارد؛ ولی این امر از انسان‌ها پوشیده است. در آیه ۷۹ یک قید برای این پوشیده بودن ذکر شده است: به این کتاب مکنون هیچ کس دسترسی ندارد، جز مطهّران: «لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ».

«مس» به معنای دسترسی پیدا کردن است. «مطهّرون» نیز اسم مفعول از تطهیر به معنای کسانی است که خدای متعال آنان را از رجس و پلیدی گناهان و فراتر از این، از تعلق قلب به غیر خدا پاک کرده است. برخی مراد از مطهّرون را ملائکه مقرب می‌دانند؛ اما بر اساس آیات قرآن، انسان‌های برگزیده دیگری نیز هستند که از این ویژگی برخوردارند:

«إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا»

(احزاب: ۳۳)؛ جز این نیست که خدا می‌خواهد پلیدی را از شما

اهل بیت بزداید و شما را از آثار آن به طور کامل پاک دارد.

مراد از اینکه مطهران به کتاب مکنون دسترسی دارند، این است که آنان پیش از نزول قرآن، از حقیقت این کتاب که در علم الهی به صورت امری ثابت، قطعی و تغییرناپذیر قرار دارد، آگاه هستند.

تطهیر ظاهری، جلوه‌ای از تطهیر باطنی

قرآن منشأی نورانی و ملکوتی دارد که جز مطهران به آن دسترسی ندارند. این امر نشان می‌دهد این کتاب، کتابی است شریف که باید بزرگ داشته شود. به همین دلیل است که ما موظفیم هنگام مسّ متن ظاهری قرآن که تجلی کتاب مکنون است، حداقل تطهیر ظاهری داشته باشیم و بدون وضوآن را مسّ نکنیم.

قرآن و ربوبیت پروردگار

چهارمین صفتی که برای قرآن ذکر شده، این است که این کتاب، پس از اینکه در کتاب مکنون، محفوظ بود، به اراده الهی از جانب پروردگار جهانیان برای هدایت شما انسان‌ها نازل شد: «تَنْزِيلٌ مِّن رَّبِّ الْعَالَمِينَ».

استفاده از وصف «رَبِّ الْعَالَمِينَ» به خوبی نشان می‌دهد که نزول قرآن با ربوبیت پروردگار در ارتباط است؛ خدای متعال پروردگاری است که ربوبیت تکوینی و تشریعی موجودات، هر دو به او اختصاص دارد و به همین دلیل برای پرورش معنوی انسان‌ها قرآن را فرو فرستاده است.

غرض آیات

برخی منکران قرآن، قرآن را کلامی می‌دانستند که شیاطین و جنیان آن را بر پیامبر ﷺ القا کرده‌اند. این آیات تأکید می‌کند منشأ این کتاب، پنهان و محفوظ است و جزافرادی پاک و مطهر کسی به آن دسترسی ندارد و همه الفاظ آن از جانب پروردگار نازل شده است:

«وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَاعِرٍ قَلِيلًا مَّا تُؤْمِنُونَ * وَلَا بِقَوْلِ كَاهِنٍ قَلِيلًا مَّا تَذَكَّرُونَ * تَنْزِيلٌ مِّن رَّبِّ الْعَالَمِينَ» (حاقة: ۴۱-۴۳)

بی‌اعتنائی به چنین کتابی؟!

أَفَبِهَذَا الْحَدِيثِ أَنْتُمْ مُدْهِنُونَ ﴿٨١﴾

وَتَجْعَلُونَ رِزْقَكُمْ أَنْكُمْ تُكَذِّبُونَ ﴿٨٢﴾

آیا این سخن را که از جانب خداست سبک می‌شمرد و به آن توجه نمی‌کنید؟! «۸۱» و بهره خود را از آن، تنها این قرار می‌دهید که آن را دروغ بشمارید؟! «۸۲»

حال که شأن و جایگاه قرآن مشخص شد، این آیات با استفهامی توبیخی در پی بیدار کردن غافلان است. درباره این دو آیه، دو احتمال تفسیری وجود دارد که هر دو قابل تأمل است:

تفسیر اول

در این تفسیر مراد از «هَذَا الْحَدِيثِ» قرآن و یا محتوای این سوره است، خصوصاً استدلال‌هایی که برای اثبات امکان معاد بیان شد. بر اساس این تفسیر، معنای آیات چنین است:

ما عظمت و جایگاه قرآن را برای شما تبیین کردیم. همچنین استدلال‌هایی متقن برای شما منکران معاد ذکر نمودیم. حال شما در برخوردی که با این کتاب یا با این استدلال‌ها داشته‌اید تأمل کنید: آیا نسبت به چنین کلامی با این شأن و عظمت یا نسبت به چنین استدلال‌هایی قانع‌کننده، باید این‌گونه بی‌تفاوت باشید و راحت از کنار آنها بگذرید: «أَفَبِهَذَا الْحَدِيثِ أَنْتُمْ مُدْهِنُونَ؟» آیا تنها بهره‌ای که باید از این کتاب نصیب شما شود این است که آن را تکذیب کنید و دروغ انگارید: «وَتَجْعَلُونَ رِزْقَكُمْ أَنْكُمْ تُكَذِّبُونَ؟» «إِدهان» (مصدر مُدْهِنُونَ) در این تفسیر به معنای سبک شمردن

چیزی و توجه نکردن به آن است و مراد از «رزق» بهره‌ای است که از چیزی سودمند نصیب انسان می‌شود.

تفسیر دوم

در این تفسیر مراد از «هَذَا الْحَدِيثُ» سخنانی است که منکران معاد و قرآن بر زبان می‌رانند؛ مانند این سخن که: «وَكَأَنَّا يَقُولُونَ أَإِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا وَعِظَامًا أَإِنَّا لَمَبْعُوثُونَ * أَوْ آبَاؤُنَا الْأَوَّلُونَ» (واقعه: ۴۷-۴۸). همچنین مراد از «إِدهان» به سازش و نرمش با دیگران است. بر این اساس معنای آیه چنین است:

آیا می‌خواهید به وسیله این سخنان و تکذیب معاد و رسالت پیامبر ﷺ و دروغ‌انگاشتن قرآن، با دیگر دوستان و رفیقان خود سازش کنید و دل آنها را بدست آورید «أَفِيْهَذَا الْحَدِيثِ أَنْتُمْ مُدْهِنُونَ»؟! آیا می‌ترسید با تصدیق معاد و قرآن، ریاست، جایگاه اجتماعی و تجارت خود را از دست بدهید که رزق خود را در عوض تکذیب معاد و قرآن قرار داده‌اید: «وَتَجْعَلُونَ رِزْقَكُمْ أَنْكُمْ تُكَذِّبُونَ»!؟

بر اساس برخی از آیات قرآن، یکی از عوامل و انگیزه‌های انکار رسالت پیامبران ﷺ و دعوت آنها، حفظ روابط دوستانه با دوستان مشرک قدیمی بود. افرادی بودند که حقیقت را در می‌یافتند؛ اما برای اینکه دل دوستان خود را از دست ندهند، همچنان ایمان نمی‌آوردند. قرآن کریم از زبان حضرت ابراهیم علیهِ السلام چنین نقل می‌کند:

«وَقَالَ إِنَّمَا اتَّخَذْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْثَانًا مَوَدَّةَ بَيْنِكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ثُمَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُ بَعْضُكُمُ بِبَعْضٍ وَيَلْعَنُ بَعْضُكُمُ بَعْضًا» (عنکبوت: ۲۵)؛ گفت: جز این نیست که شما غیر از خداوند، بت‌هایی برگرفته‌اید تا مایه دوستی در میانتان در زندگی دنیا باشد؛ سپس روز قیامت برخی از شما برخی دیگر را انکار و برخی از شما برخی دیگر را لعن خواهد کرد.

در لحظه احتضار...

فَلَوْلَا إِذَا بَلَغَتِ الْحُلُقُومَ ﴿٨٣﴾ وَأَنْتُمْ حِينِيذٍ نَنْظُرُونَ ﴿٨٤﴾
وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْكُمْ وَلَكِنْ لَا بُدُّوْنَ ﴿٨٥﴾ فَلَوْلَا إِنْ
كُنْتُمْ غَيْرَ مَدِينِينَ ﴿٨٦﴾ تَرْجِعُونَهَا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿٨٧﴾

[اگر مرگ به تقدیر خدا نیست،] چرا آن گاه که جان محتضر
به گلو می رسد، «۸۳» و شما در این هنگام او را می بینید، «۸۴»
در حالی که ما از شما به او نزدیک تریم، ولی شما نمی بینید،
«۸۵» اگر [رستخیز حقیقت ندارد و] شما [در برابر اعمالتان]
جزا داده نمی شوید، «۸۶» اگر راست می گوید، چرا جان آن
محتضر را باز نمی گردانید؟ «۸۷»

از این آیات، بخش پنجم سوره آغاز می شود. پیش از این در بخش
سوم سوره، استدلال هایی برای اثبات امکان معاد بیان شد. اما هنوز
ممکن است عده ای در برابر آن استدلال ها مقاومت ورزند و همچنان
به تکذیب خود ادامه دهند. در این بخش استدلالی دیگر که مبتنی
بر حکیمانه بودن نظام مرگ و زندگی است، مطرح شده است.

در درس ۳۸ و در بیان آیات ۶۰ و ۶۱ گفتیم خدای متعال مقدر فرموده
که مرگ بر زندگی انسان ها حاکم باشد: «نَحْنُ قَدَرْنَا بَيْنَكُمْ الْمَوْتَ» و
یکی از حکمت های تقدیر مرگ این است که انسان ها پس از مرگ
در قالب و هیئتی نوین وارد عالمی جدید شوند که فعلاً چیزی از آن
نمی دانند: «وَنُنْشِئُكُمْ فِي مَا لَا تَعْلَمُونَ»؛ عالمی که در آن به حساب
دنیا بی آنان رسیدگی می شود و زندگی اصلی و ابدی خود را آغاز
می کنند. حال پرسش این است که اگر مرگ چنین حکمت مهمی

نداشت، چرا باید تقدیر الهی به آن تعلق می‌گرفت؟ مگر جان آدمیان عزیز نیست؟ اگر قرار است با مرگ، زندگی انسان برای همیشه پایان پذیرد، اساساً چرا خدا انسان را آفرید؟ مگر چند صباحی زندگی در دنیا و لذت بردن از نعمت‌های زودگذر آن، آن هم با این همه مشکلات، دردها، دغدغه‌ها و ظلم‌ها ارزشی دارد که موجودی با آن عظمت بخواهد تنها برای آن خلق شود؟ اینها پرسش‌هایی است که منکران معاد باید به آن پاسخ دهند!

بنیان این آیات، بر این پرسش‌ها بنا نهاده شده است. در این آیات، لحظه احتضار به تصویر کشیده شده؛ لحظه‌ای که در آن قرار است روح از بدن جدا شده و به اعتقاد منکران معاد، انسان به نیستی تبدیل شود. آنچه ظاهراً از این آیات به طور اجمالی برداشت می‌شود، چنین است که خدای متعال می‌فرماید:

من به شما خبر دادم که مرگ را مقدر کرده‌ام تا پس از آن، خود، دوباره شما را زنده کنم و به حساب اعمال‌تان رسیدگی شود. نشانه این تقدیر حتمی من این است که جان شما را قهراً می‌گیرم و شما نمی‌توانید در برابر اراده من مقاومت کنید. اگر باور شما درست بود که پس از مرگ حسابی در کار نیست، باید ارواح در جسم‌ها می‌ماند و از آن جدا نمی‌شد؛ چرا که فایده‌ای ندارد پس از اینکه روح در بدن دمیده شد، دوباره از بدن جدا شود و انسان به نیستی پیوندد. پس اگر راست می‌گویید و زندگی دیگری در کار نیست، مقاومت کنید و نگذارید روح از بدن محضر جدا شود و به نیستی تبدیل شود!

اگر راست می‌گویید ...

فَلَوْلَا إِذَا بَلَغَتِ الْحُلُقُومَ ﴿٨٣﴾ وَأَنْتُمْ حِينِيذٍ نَنْظُرُونَ ﴿٨٤﴾
وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْكُمْ وَلَكِنْ لَا بُصُرُونَ ﴿٨٥﴾ فَلَوْلَا إِنْ
كُنْتُمْ غَيْرَ مَدِينِينَ ﴿٨٦﴾ تَرْجِعُونَهَا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿٨٧﴾

[اگر مرگ به تقدیر خدا نیست،] چرا آن‌گاه که جان محتضر به گلو می‌رسد، «۸۳» و شما در این هنگام او را می‌بینید، «۸۴» در حالی که ما از شما به او نزدیک‌تریم، ولی شما نمی‌بینید، «۸۵» اگر [رستاخیز حقیقت ندارد و] شما [در برابر اعمال‌تان] جزا داده نمی‌شوید، «۸۶» اگر راست می‌گویید، چرا جان آن محتضر را باز نمی‌گردانید؟ «۸۷»

گفتیم در این آیات، آخرین استدلال سوره برای اثبات معاد مطرح شده است، استدلالی که بر اساس حکیمانه بودن تقدیر مرگ ارائه شده است. پیش از ورود به آیات، باید به نکته‌ای درباره ساختار آیات اشاره کنیم:

نکته‌ای درباره «لَوْلَا»

«لَوْلَا» در این آیات، حرف تحضیض است؛ یعنی حرفی که برای تشویق و تحریک کسی برای انجام کاری به کار می‌رود. این حرف بر سرفعل مضارع می‌آید؛ مانند: «لَوْلَا تَسْتَغْفِرُونَ اللَّهَ» (نمل: ۴۶)؛ چرا از خداوند درخواست آمرزش نمی‌کنید؟

در این آیات فعلی که مورد تحضیض قرار گرفته، «تَرْجِعُونَهَا» در آیه ۸۷ است (چرا جان محتضر را بر نمی‌گردانید؟). بنابراین بین «لَوْلَا» در آیه ۸۳ و فعل تحضیض در آیه ۸۷ چند آیه فاصله افتاده است. به همین دلیل «لَوْلَا» دوباره در آیه ۸۶ تکرار شده تا این فاصله جبران شود.

بیان آیات

حال به توضیح آیات براساس محتوایی که در درس پیش ارائه شد، می‌پردازیم:

ای کسانی که روز حساب را باور ندارید، چرا هنگامی که جان یکی از شما به حلقوم می‌رسد و وقت احتضار و مرگش فرا می‌رسد: «فَلَوْلَا إِذَا بَلَغَتِ الْحُلُقُومَ» و شما در کنار او می‌نشینید و جان‌کندن او را با چشمان خود می‌بینید: «وَأَنْتُمْ حِينِيذٍ تَنْظُرُونَ» و البته گمان نکنید که تنها شما کنار او هستید! ما نیز کنار او هستیم و بلکه از شما به او نزدیک‌تریم؛ ولی شما توان دیدن ما را ندارید: «وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْكُمْ وَلَكِنْ لَا تُبْصِرُونَ»؛ حال، اگر براساس باورهای شما، قرار نیست پس از مرگ دوباره زنده شوید و به حسابتان رسیدگی شود: «إِنْ كُنْتُمْ غَيْرَ مَدِينِينَ»، اگر واقعاً راست می‌گویید، چرا تلاش نمی‌کنید جان او را که در حال بیرون رفتن است، برگردانید: «فَلَوْلَا... تَرْجِعُونَهَا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ؟» اگر راست می‌گویید و زندگی دیگری در کار نیست، مقاومت کنید و نگذارید روح از بدن محضر جدا شود و به نیستی تبدیل شود! همین که چنین تلاشی نمی‌کنید، نشان می‌دهد شما مرگ را به عنوان یک حقیقت قطعی پذیرفته‌اید! پس چرا درباره حکمت آن تأمل نمی‌کنید؟

چند نکته:

- فاعل «بَلَغَتْ»، واژه «نفس» یا «روح» به معنای «جان» است که به قرینه مقام حذف شده است و «بَلَغَتِ الْحُلُقُومَ» کنایه از مشرف شدن قطعی شخص بر مرگ است.
- درباره قریب بودن خداوند به انسان در درس ۱۲ سخن گفتیم: مراد از این قرب، احاطه کامل خدا بر انسان است که همیشگی است و مخصوص زمان مرگ نیست.
- «مدین» یعنی کسی که جزای کار او داده می‌شود. این واژه از فعل «دان، یدین» به معنای «جزی، یجزی» گرفته شده است.

دریچه‌ای به پس از مرگ

فَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ ﴿٨٨﴾ وَرِيحَانٌ وَجَنَّتْ نَعِيمٌ ﴿٨٩﴾
وَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنْ أَصْحَابِ الْيَمِينِ ﴿٩٠﴾ فَسَلَّمَ لَكَ مِنْ أَصْحَابِ الْيَمِينِ ﴿٩١﴾
وَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُكَذِّبِينَ الضَّالِّينَ ﴿٩٢﴾
فَنُزِّلَ مِنْ حَمِيمٍ ﴿٩٣﴾ وَنَصْلَةٍ جَحِيمٍ ﴿٩٤﴾

[ما جان اورا می‌ستانیم] پس اگر از مقربان باشد، «۸۸» پاداش او، راحتی و بوی خوش گیاهان خوشبو، و بهشتی پر نعمت است؛ «۸۹» و اگر از اصحاب یمین باشد، «۹۰» از سوی اصحاب یمین، برای توسل می‌مخصوص است؛ «۹۱» و اما اگر از کسانی باشد که حق را دروغ انگاشته و گمراه بودند، «۹۲» با آبی جوشان پذیرایی خواهد شد. «۹۳» و به آتش سوزان دوزخ در خواهد آمد. «۹۴»

اگرچه غرض اصلی از آیات پیش، استدلال برای اثبات وقوع معاد بود، اما از آنجا که این استدلال با بحث مرگ و حالت احتضار گره خورده بود، در این آیات دوباره به سرنوشت انسان پس از مرگ و گروه‌های سه‌گانه مطرح شده در بخش دوم سوره می‌پردازد تا بار دیگر به مخاطب برای انتخاب راه درست انگیزه دهد:

گردشی دوباره در قیامت

آن فردی که لحظه احتضارش فرارسیده و شما قطعاً نمی‌توانید مرگ را از او دور کنید، خواهد مرد و پس از مرگ تمام آنچه ما وعده می‌دهیم، رخ خواهد داد:

• اگر او، یکی از مقربان و پیشتازان باشد: «فَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ»، راحتی و آسایش، فضایی عطرآگین از بوی خوش گیاهان خوشبو، و بهشتی پراز نعمت در انتظار اوست: «فَرَوْحٌ وَ رَيْحَانٌ وَ جَنَّةٌ نَعِيمٌ».

«رَوْح» به معنای راحتی و «رَيْحَان» به معنای هر گیاهی است که از آن رایحه خوش بیرون می‌تراود. در روایتی از امام صادق علیه السلام نقل شده که دو پاداش «رَوْح» و «رَيْحَان» مربوط به عالم برزخ و «جَنَّةٌ نَعِيمٌ» مربوط به قیامت است.

• و اگر یکی از سعادتمندانی باشد که نامه عملش به دست راستش داده می‌شود «وَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ أَصْحَابِ الْيَمِينِ»، سلامی از جانب دیگر بهشتیان نیکبخت، در انتظار اوست: «فَسَلَامٌ لَّكَ مِنَ أَصْحَابِ الْيَمِينِ».

درباره معنای آیه ۹۱ احتمالات دیگری نیز مطرح شده که غرض از همه آنها یکی است: تکریم و بزرگداشت مقام اصحاب یمین.

• و اگر یکی از شقاوتمندانی باشد که حقیقت را تکذیب کرده و در دنیا به بیراهه می‌رفتند «وَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُكَذِّبِينَ الضَّالِّينَ»، پذیرایی‌ای از آب سوزان در انتظار اوست «فَنُزُلٌ مِنْ حَمِيمٍ» و در آتش جهنم خواهد سوخت: «وَتَصْلِيَةٌ جَهِيمٍ».

«تَصْلِيَةٌ» مصدر فعل «صَلَّاه» به معنای سوزاندن و بریان کردن چیزی بر روی آتش است. درباره گروه سوم به جای اینکه از آنها با نام اصحاب شمال یاد شود، با دو وصف «مُكَذِّب» و «ضَالَّ» از آنها نام برده شده تا به این اشاره کند که علت این عذاب برای آنها، تکذیب بی‌اساس و گمراهی آنان بوده است.

واقعہ، حقیقتی تردیدناپذیر

إِنَّ هَذَا لَهُوَ حَقُّ الْيَقِينِ ﴿٩٥﴾ فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ ﴿٩٦﴾

قطعاً این سخنان، راست و درست است و شک و تردیدی در آن نیست. «۹۵» پس نام پروردگار بزرگ خویش را به پاکی و پیراستگی از هر عیب و نقصی یاد کن. «۹۶»

این دو آیه، تأکیدی است بر اینکه هر آنچه در این سوره درباره واقعہ قیامت، برپایی روز حساب، تقسیم مردم به سه گروہ، پاداش و جزای این سه و اثبات معاد ذکر شد، ہمہ و ہمہ حق و ثابت است، حقی کہ هیچ تردیدی در آن راہ ندارد: «إِنَّ هَذَا لَهُوَ حَقُّ الْيَقِينِ». مراد از «حق»، امری است کہ در عالم خارج قطعاً تحقق می پذیرد. «یقین» نیز بہ علمی گفته می شود کہ هیچ شک و تردیدی در درستی آن وجود ندارد. بنابراین در این آیہ چہار تأکید وجود دارد: «إِنَّ»، لام ابتدا در «لہو»، ضمیر فصل «هو» و واژہ «الیقین» کہ بر تردیدناپذیری دلالت دارد.

دوبارہ تسبیح

در آیہ پایانی سورہ، دوبارہ دستور می دہد: نام پروردگار بزرگ را تسبیح بگو و او را بزرگ بدار و از ہر عیب و کاستی منزہ بدان: «فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ».

آری، حال کہ دریافتی پروردگارت حکیم است و مرگ را براساس حکمتی مقدر کردہ، قادر است و اموری عجیب و غیرمنتظرہ را محقق می کند و می تواند انسان را دوبارہ زندہ کند و عادل است و بہ

هر کس بر اساس عملی که انجام داده، پاداش و کیفر می‌دهد، او را از هر باوری برخلاف اینها که مشرکان در دل دارند، پاک و منزّه بدان و از او با عظمت یاد کن.

تأثیر تلاوت سوره

همان‌گونه که در ابتدای سوره گفتیم، در این سوره بارها برای تأکید شده که قیامت و روز حساب و زندگی دوباره با نظامی متفاوت، حقیقتی است که هر انسانی باید به آن باور داشته باشد. از طرف دیگر، در درس نخست گفتیم روایاتی وجود دارد که در آنها بر قرائت این سوره در هر شب و پیش از خواب تأکید شده است. بنابراین باید اقرار کرد کسی که هر شب این سوره را با این همه تأکید تلاوت می‌کند، باور به حقانیت قیامت و گذرا بودن و اصالت نداشتن دنیا، در گوشت و پوست و استخوان او رسوخ می‌کند و قطعاً در روش زندگی او تأثیر خواهد گذاشت. چنین شخصی، نه تنها از مرگ هراسی ندارد، بلکه برای ملاقات پروردگار خویش و رسیدن به وعده‌های صادق او لحظه شماری می‌کند.

از امام جواد (علیه السلام) پرسیدند: چرا مسلمانان مرگ را دوست ندارند؟
فرمود:

«چون با آن آشنا نیستند و اگر آن را می‌شناختند و از دوستان خدای متعال بودند، دوستش داشتند و یقین می‌کردند آخرت برای آنان از دنیا بهتر است». (معانی الاخبار: ۲۹۰)

کتابنامه

۱. قرآن کریم (ترجمه: صفوی، انصاریان، مکارم شیرازی، مشکینی و...) .
۲. نهج البلاغه .
۳. گلستان سعدی .
۴. ابن بابویه، محمد بن علی (۱۳۶۲ش). **الخصال**، چاپ اول، قم: جامعه مدرسین .
۵. ابن بابویه، محمد بن علی (۱۳۷۸ق)، **عیون أخبار الرضا علیه السلام**، چاپ اول، تهران: نشر جهان .
۶. ابن بابویه، محمد بن علی (۱۳۹۸ق). **التوحید**، چاپ اول، قم: جامعه مدرسین .
۷. ابن بابویه، محمد بن علی (۱۴۰۳ق)، **معانی الاخبار**، چاپ اول، قم: دفتر انتشارات اسلامی
۸. ابن بابویه، محمد بن علی (۱۴۱۳ق). **من لا یحضره الفقیه**، چاپ دوم، قم: دفتر انتشارات اسلامی .
۹. ابن درید، محمد بن حسن (۱۹۸۸م). **جمهرة اللغة**، چاپ اول، بیروت: دارالعلم للملایین .
۱۰. ابن عاشور، محمد بن طاهر (۱۳۹۴ق). **التحریر و التنویر**، چاپ اول، بیروت: مؤسسة التاریخ العربی .
۱۱. ابن فارس، احمد (۱۴۰۴). **معجم مقائیس اللغة**، چاپ اول، قم: مکتب الإعلام الإسلامی .
۱۲. ابن منظور، محمد بن مکرم (۱۴۱۴). **لسان العرب**، چاپ سوم، بیروت: دارصادر .
۱۳. ازهری، محمد بن احمد (۱۴۲۱ق). **تهذیب اللغة**، چاپ اول، بیروت: داراحیاء التراث العربی .

۱۴. جوهری، اسماعیل بن حماد (۱۳۷۶ق). **الصحاح**، چاپ اول، بیروت: دارالعلم للملایین.
۱۵. راغب اصفهانی، حسین بن محمد (۱۴۱۲ق). **مفردات ألفاظ القرآن**، چاپ اول، بیروت: دارالقلم.
۱۶. زمخشری، محمود بن عمر (۱۴۰۷ق). **الكشاف**، چاپ سوم، بیروت: دار الكتاب العربی.
۱۷. طباطبائی، محمدحسین (۱۴۱۷هـ.ق). **المیزان فی تفسیر القرآن**، چاپ پنجم، قم: انتشارات اسلامی جامعه مدرسین.
۱۸. طبرسی، فضل ابن حسن (۱۳۷۲). **مجمع البیان**، چاپ سوم، تهران: انتشارات ناصر خسرو.
۱۹. کلینی، محمد بن یعقوب (۱۴۲۹ق). **الكافی**، چاپ چهارم، تهران: دارالکتب الإسلامیة.
۲۰. مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی (۱۴۰۳ق). **بحار الأنوار**، چاپ دوم، بیروت: دار إحياء التراث العربی.
۲۱. مدرسی، محمدتقی (۱۴۱۹ق). **من هدی القرآن**، چاپ اول، تهران: دار محبى الحسين عليه السلام.

